مانند طاقی است که مشکات عبارت از وی بود و دل چون قندیل که
زجاجی است و در آن نور چو چراغ است آیه مثل نوره کالمصباح
مقصود الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکات
فیها مصباح المصباح فی زجاجة نی نی روح را باز شنو
که حبیب عرب را و تنکه نی را مستعمل اند و سوراخها کرده
خالی سازند و پر سازند که تمام شکل عادت آیا بی لفظ که
نی که سوئیه چنانچه حمل ساز چنبر را مستعمل است چون
نی را در هفت نی و هر چه تعبیر داد ز نوی و هر ده و ام زیر و بم بلکه
خصوص نیک نی که عزالست اعوان و با حسینی اصفهان با
عشاق با این همه ساز نی مهیا کرده چنانچه عادت اهل
... که بلفظ تعالی گویند همچنان عرب نی را مهیا کرده
سویه خوانند و هر سخن که عادت بسیج جاریست حق
تعالی آدم را همان لفظ خطاب فرموده که اذا سویته ونفخت
فیه من روحی یعنی انسان عین آن نی است که نی در
سوراخ دارد و انسان نیز گوش و چشم در سوراخ
فاذا سویته یعنی و نیکه همه اعضا برابر مهیا کردی ونفخت
فیه من روحی از آن نی دم گویا شد می بینی که ... را
که در روحی است دم کجا دم زد یعنی دم را ... دار و ...
... آنجا که رفته الله هلالی همین دم ... نی نی
روح را باز شنو که حبیب ای جان خوب روح خوب با
محبوب است خوبست که حیات جسم از جان است و
حیات جان بجانان یعنی عالم زجان است زنده و
جان زنده از رحمت او تو دیدی که جان جهانی و جان
جان او و حکایت جان نیست کسی توان گفتن که آن نکوتر

و کرده یا از ماده که نیستی آورد در بین هر دو سخن تمیز می باید
فهمید بدانکه از نیستی اصلا هستی نگردد و بیرون نیامد و نبود
و کرده اما این چنین نگردد که از هستی هست شود بلا تغیر و
همچنانکه حق را تعدد اضافات است که ببینی صورتها اسب ذاتی
کند و دوم کاغذ برنگ دیگر آورد و آنچه فی نفسه زیبو بنهد
این را بشناس که اسب شده یا نمود عرض از این سخن آنکه
اسب اصلا نیست و آن کاغذ علی الحقیقت اسب نمایی تغیر است
کیست که قبول کند و آن امر است که انکار آرد و آن را بین دو
علمی که عیان ثابته است خالیست و وجود نمی نماید و
اعیان ثابته وجود نرسید و اسبست بازنشوانکه بلکه جاعل
است وجود بیرون آرد و ان علم هیچ اصلی با بیرون نهاد
و حق خلق نشد که تغیر کرد و قطعه ممکن زتنکنای عدم تا
کشید در خفت و واجب جلوه کاه حیات تا نهاده کام در
حینکه که هم نقش غریب لطیفه بر لوح صورت اصلا و
مشهود خاص و عام قبل از آنکه بود منسک در ماهیتی که
چنان نقش و هیچ بکی نیست که وجود نورا قادح گردد
ای خوب چون جام بلور که با صورت صفا بی رنگ است و لطا
فت شراب که با رنگ صفا بی صورت است ولیکن بکمال صفا
... شراب که از صورت منزه بود در صورت جام آمد
و جام که رنگ نه اشت از صفات شراب رنگ گرفت و
... نه جام لباس کرد و نه شراب را است که در دست
کل سرخست همانچه نه عیان در نظر آمد و نه وجود دنیا
و مفرد انستم تفهم کرد که فلان کس آمد حضرت روح الله اعلم
نگین مانند

فهمیدنی که یافتن الذات که بخود نمی‌آید است و در هر صفات
آن شخص که ابتدا دید ن[illegible] ود آنست است چنانچه در الحدیث
کنت سکنت و ن تعالی آنجا فهمیدنی این هر دو مراتب غیب
آنکه جسم [illegible] که مخلوق بطریق شهادت دارند یا عالم
عالم شهادت که جسم است آنرا مانند آئینه تکو[illegible]
بیشتر در حضرت جسم مفصل است چنانچه هم مفهوم و صورت که
عکس که در آئینه است او هم و مثال و قلب حد دل تصور کنند
را این اعجم بیشتر در حضرت مثال که مثالها در شد خواهم
کرد و بعد از این شخص حضور را باز یافت آنرا روح یا
مید ابن هر سه مراتب شهادت مثل یکی آئینه دوم عکس
خود را باز یافت ازین بالا از اصل ذات است که بعد از
این مراتب دیگر لشکر نیست مانند پیشانی که چشم
چشم در پیشانی است و گاهی ند اخذ دیده و وقتی که باز یافت
این عین بسته است زه اخود را تکرار یافت این هم یکی
مثل است چنانچه ذات ازلی لیس کمثله او لیس چیزی
همان ذات منظور است از آن جهت مخلوق اول
فرموده که قریب ذات است و عکس این دیده نو
و آئینه نیز عکس که نهایت در مرتبه سوم افتاده و ذات
ازلی باز یافت ازلی نتوان گفت که حادث یافت آ
اما ابد نیست که منظور نیست آن ذات ابد الاباد است که
زایل نخواهد شد چون جسم و قلب فنا شوند و
روح اما همی ماند اگرچه ازلی نیست حادث باز یافته ا

جان نشود اما روح که از حقیقت محبوبیت ذات محبوب او
پنهان دارد از من آن را چون نور گفت سر محبوبیت محبوب
ذات حقیقت روح از حبیب حق نشود از جان از سلطان
جان جهان عیان کن که اول ما خلق الله روحی گفت و نام آن
مجمل که اجمال عالم است و عالم تفصیل روح است نشود
تفصیل جان از جانم [illegible] رسانم که حقیقت
روح الله باید که بر لب جان بخشد [illegible] الارواح آگاه
بیت لب [illegible] نهاده روان که تا عاقبت جانم [illegible]
جانم بلب رسید [illegible] حقیقت آن وحدة ذات است
و تفصیل آن ذات جمیع ذوات است و ذات مع الاسماء
و صفات و احکام [illegible] انسان نامیده اند و حقیقت
انسان است و تفصیل آن جمیع انسان است روح و مثال جسم
از هر یک [illegible] و وحدت ذات ها بود باین
باین مانند عالم مفصل شد که تفصیل آن روح ارواح
[illegible] و تفصیل آن جسم اجسام عالم و تفصیل آن قلب
قلوب عالمانی باین همین که مطلوب [illegible] چنانچه
بود [illegible] یک معنی و [illegible] صورت یک صورت
وصل [illegible] مراتب [illegible] هستی یابی و همه تفصیل
اوست باین [illegible] رحمت عالم شد و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین این رحمت [illegible] آن را یکی مثال
[illegible] تفصیلش متحقق گردد چنانچه شخص خود را در
آینه بیند پنج مراتب شود مانند [illegible] جنس اول
ذات شخص و آن هستی مطلق [illegible] وحدة

[illegible]

و باز می‌آید که سطر اول ما خلق الله روحی و حرفی
آخر جسم چون حق سبحانه و تعالی امر کن فرمود اول آن
حکم که قبول کرد روح بود و الست بربکم فرمان شد
قالوا بلی در روز ازل اقرار روحست چنانچه
رسول علیه السلام فرمود اذا رسول الله اول
که قبول کرد حضرت خدیجه بود پس هر عورت در قبول
کردن حکم بدان ماند که چون روح و اعیان که زیر
حکم علم معلومیت ذاتست به سبب جنبیت زن اعیان
جمله ممکنات منفعل گشته ز اسماء و صفات الهی
فیض امر کن کان قبول کرد که حکم شوهر پذیرد
ببینیت جنبیت مرد اسماء خلاق و دود ها گشته فاعل
کان در اطوار وجودها که همه اسماء الله نکره آمده
اند تا نیت هیچ یک نیست مگر نام ذات که بدان همه حکم
واقع میشود چون ناظر باعتبار نظر ذات را منظور
گرداند علی هذا القیاس همه اسماء ذات را بسیط یافت
و باز یافتن ذات را روح نامیدند که بچون و بیچگون علی
صورته مخلوق یافت و خلق آدم علی صورته فرمود
که در آینه ممکنات خود را دید و هر سو خود به خود
و خود نمایند و باعتبار هر آینه گفت که من این جنبیتم
این همه اجزای یک آنیت اند که منم و نور عبارت از هذه
ادمی چون تمام منعکسات اجزاء ذات اند بدان ماند

حق چون آینه و عکس آمد و رشو بلکه اما تجلی کی معلوم
شد پس کز بحر فاهم روئی آلوجیه تو یافتم است که در
پیشانی من اثر سجده است این معلومیت ذات را روح
تکمیل کنا انچه وهم در جسم حاصلست همین ان روح در
جا حاصلست که وهم الارواح دیگر متعلق باشد پای راه
را غلط کنند زبان کلام را غلط کنند و معرفت روح حقیقت
روح نیست و هم جسم را محو آیا سازد و بی روح
کسی حاصل نیست مگر حکم حق شد روح برای شد
که یک طرف ذات حق و طرف دوم مخلوقات چنانچه
شخص پیشانی خود را باز یافت در آینه میوند یک طرف
اصل پیشانی است و طرف دوم عکس و آینه است
همچنان روح برزخ شد و حق مطلق و خلق
اطوار وی که بیان امر خواست [illegible] آخر سن خلق
این سخن جانانه بگوش جان باید شنید که در
مرتبه دوم باز یافتن پیشانی بالاتر که هستی اصل
پیشانی است و عکس و آینه زیرا این برزخ اما در
ظهور این همه انیک است و منقطع است ظرف شانی
دیگر را که اول آخر ظهور میکنند که اول آینه میبار
در بعده عکس و ابد [illegible] بینها باز یافتن خود الوجه
در محل وقت مساوی اند و در تحت امر کن برابر آمده
اند چنانچه بر کاغذ مهری انا نگشترین کنند تمام
مهر یکبارگی شود و همه حرف یکمرتبه آید و بی
شبه تقدیم و تاخیر که سطر اول اول خوانند و حرف
آخر را آخر همچنان امر کن یک مرتبه شد و اشیا تعلق به
و تا خیر

و میان مشتعل یا بهم مجنون عین ورا ... و ویا کمشکاة
فیها مصباح و میان مجنون و مجنونه تورجی دیدم
و ایولی و جامع که جمالیست آنذات در حسن استعداد
لیلی را در نظر تنها مجنون داشت که ای باشد که قیس بن
من مجنون ... دیدن آنچه در بطون محبوبیت بود
در ظهور استعداد ... نمود بیت خبر ده یا لیلی که
قیس مجنون شد ز خویش واز همه بی خویشان خویش
بیرون شد ... چون ... ای عشق غالب امل و فدیه را
عیان مجنون ... که بر صفحه همیش نقش یاد لیلی
هیچ نماند و در لیلی چنان کم کرد که بر تخته اینکش و
رای نقش لیلی هیچ نخواست و اکر کسی بنام لیلی
... مجنون ... که من ... کیست که ... میکند
... فی الاسم شد و همه کرشمهاء لیلی
و ... و همه غمزه محبوبیت و نازیاریها در مجنون
... شد و ... الکلی فنا فی الصفات کشت و چون
مردمان ... مجنون چشم باز کرد که لیلی بر سر
رسید ... بسوی لیلی هیچ التفاة نیاورد که حرمن لدام
لیلی است هذا نتیجه الصوفی لا یحتاج الی الله و لا
الی غیره ... بالکلیه فنا فی الذات بود بیت روزی
... مجنون ... سخن ... من کیم لیلی ... لیلی کیست من
و مجنون ... لیلی انا لیلی چنان شهره کرفت
که چون منصور ... ندای انا الحق نشهیر یافته

که چون حق را خالق دانست و هر دو یک صورت معلوم امر
حکم ناظر و منظور شدند اینجا امر حاکم محکوم است که حکم
مامور هر دو مامور شدند که حاکم هرگاه که خواست امر
کرد پس امر نیز مامور شد چنانچه حاکم را علم صفت
صفاتیم امر پادشاه در هر ولایت حاکم است که نه احکام
ذات آورده ان امر نزد پادشاه محکوم است هرگاه که
امر کرده امر شد وجود آن امر بدین جنس که حاکم بر خلق
و محکوم نزد پادشاه چنانچه ذات حاکم باو نیز ناظر
و با امر نظر همان ذات محکوم و منظور و این امر خلیفه
ازان ذات که آن ذات رب العالمین بدین جنس و شناس
که عین این امر از جهت مامور و نبی نما است
تعالی در حق این قل الروح من امر ربی حکم فرمود
و از جهت خلیفه من روحی نسبت کرد و ذات حاکم
با هم منظور ناظر است اینان ذات را محکوم و منظور
باز یافت و روح نامید اینجا چه باید فهمید که اوانا
امر ذات را میگفتند نه باز یافتی و روح نامید الا امر
درمیان نبودی ذات میگفتند نه باز یافتی نه روح نام
نهاد پس روح حبیب قل الروح من امر ربی است
دایرهٔ عشق در تمثیل روح ای یا عاشق محبوب
دای محبوب خوب بشنو هر دو قوس دایره که
جسم در نه عشق اند صورت جسم عین سین خا قاف
علیه السلام را ذات هر دو قوس عین خاتم عاشق
وحدانا

لباس لیلی معنی چنانکه فرموده هن لباس لکم وانتم لبا
س لهن پس استعمال نقل بدین یعنی لا که رتبه عشقش در
این مرتبه کامل بود انشاء جواب نقل بدین گفتند که هنوز ناقص
است هنوز سخت جوانند چنانکه ایشان یک بوده خود که گفته شد
اما مانند این جود خود ذکر دارد بیت الزاو و دیده
دادند که دیده ارش بد و دیدی طلب ولی دیده دیگر
که دید ای دل بود از زند ایچه نظر باز بچشم بصیرتی بکوش
که هیچ ناز و کرشمه لیلی در مجنون پیدا آمده اند
اما یک چیز هست که پیدا نیامده است هنوز آن چیز در لیلی
است چون باید معلوم و آن چیز این است که لیلی خویش
را مجنون پیدا است اما مجنون میل آن و مسلوب که من
مجنونم هنوز نیست این همه حسن در لیلی است الرحیم تمام
محبوبیت لیلی در مجنون آمده است اما عاشقیت
لیلی در لیلی با غیبت بیت مطلوب لیستها الدطالب
بلیشه هیچ عاشق که ام باشد معشوق سرگشته نشود
حالا زوبین عشق را کردش بشنو که مجنون چه کرد و
چنانچه لیلی ببینی در دل خویش خود را مجنون دانسته
بود این اسرار در دل مجنون تافت و خود را دانست
که من مجنونم در این مرتبه از دوم محبوب خود را محبوب
یافته است چنانچه مجنون شان اول بوده باد آنها نا
بر عکس که این بهمان شان محبوبیت بخاطر حالا مجنون

تسوال نقد پرسد باید که این درد عشق تمام شد
بجواب نقد پیر گفتند که هنوز خام است چرا که این
رتبه از تاثیر یاد آمد هنوز ما تو نیست که در ذات مجنون
اثر کند این را در ارکان عشق باید اول شوا...
اثر کند این را در ارکان عشق باید اول شوا...
پیت در ره وادی الم که خطرهاست دو شرط اول
قدم آنست که مجنون باشد و مجنون غلبه عشق غالب
آمد و باز لیلی را طالب مجنون تا چنان خواست که محبت
بود لیلی هر شب از آغاز مجنون در کلبه بگذشت و در
نفس بیابان تا مجنون دیوانه بوده و مجنون یاد مجنون در
دل لیلی قرار گرفت و عشق با لیلی همنشین شد تا که
خویش را مجنون بیل است و همه ونکا همتای عا
شقی منبع گشت که باه ناگاه گریه و زاری و تیز خیز
سوختنی و بیقراری و بی تیغ افکندن خویشتن
وکندن موی و از لوح دل نزاشیدن غیر و خرا
شیدن روی بر مجنون نصبوریت و معنی پیدا
آمد چنانچه لیلی مجنون شد بود همچنان لیلی مجنو
شده بود همچنان لیلی مجنون شد اما این همه اثر
از تجلی عشق مجنون است که در لیلی تاثیر کرد زیرا که
چون عاشق بالکلیه کم شود معشوق بروی عا
شق بود که در صحبت دیوانه تر نزد محبوب
محبوب تر علی الجمله لیلی لباس مجنون گشت و مجنون
لباس لیلی

کار

حقیقت است و باطن عین حقیقت مرتبهٔ اولو العزم چنانچه بو
نقطهٔ اول دور کرد و دایره شد و باز بران نقطه قرار گرفته
بقول اول هو الآخر هو و در گردش آن نقطهٔ اولی هر لحظه
دور می‌گردد چون نظر بر اصل آید دوری وی نهایت کرده
پس ازین دورتر نیست و نزدیک‌تر نیز این چنین نقطه
اولیست و از جهت مکرر باز یافتن دو نام یافت چنانچه
شخص در آینه رو دید یک شخص را دو دید این آیه جان خوب یافتن
جان بشنو که باز یافتن ذات را بهمه اسما و صفات روح نام
میل چنانچه دور گرفته لیلی را همه دایره شد و خویش را
باز یافت که اول در نظر خود لیلی بود و باز خود را مجنون
دانست و باز باعتبار مجنون دایره شد خویش را لیلی یافت
اینجا باز یافتن ذات خود عین لیلی است اما لیلی نتوان
گفت که درین مرتبه مجنون است که عین پیمان اوست همچنان
حق وجود مطلق خود را باز یافت آنجا حق نتوان گفت
درین مرتبه روح نام میل بشنو چون نام باز یافتن روح شد
پس آنچه نظر بار دیگر باز یافت مفهوم باز یافتن یکیست و تکرار
تفصیل وی چون یک صورت دو دید و نظر کرد و میان اما چی
الفاظ یکیست چه کن که روح محمدی این است و این
روح اعظم هو کلی و علما که بحث افراد یابند چون انسان
و نیت و حیوانیت که در علم منطق مفهوم کلی موجود

که خود را حقیقة می داند آن نشان لیلی است چرا که
لیلی خویش را در دل خود از مجنون دانسته است تمام
می بیند این معنی لیلی در دل مجنون همچنان گشته چون
مجنون شد و وقتی که کسی بنام مجنون شد اند مجنون را
چشم باز کرده ببیند همه گفتند مجنون عاقل شد که نام
[illegible] بار حق مبارك الله اول بنام لیلی حجاب میان دارد آن
حالتی که بود فرود آمد و حال آنکه چنین مرتبه ترقی
کرده است بیت از عشق بچه نوایی تا زنی همه بالا
عاقل شده است مجنون شده است عاقل شد و چون
در این مرتبه اول نام او لیلا بود [illegible] وجه آن دانسته نشود
چنانچه مجنون در ظاهر مانند عالمست و در باطن
تمام عین لیلی چنانچه بی بقیه [illegible] بی بصر و بی نطق
فرمود ظاهر عبد است و باطن عین حق و اولیای تحت
قبابی لا یعرفهم غیری در این مرتبه اند و چون باید که
[illegible] که مجنون نیز [illegible] عشق [illegible] و [illegible] لیلی شده
گرفته و نافر میکرده [illegible] روش این مجنون باز ملك
در لیلی آمد و وقتی که بنام لیلی ظاهر شد محال است سوی
آن لیلی متوجه شود فهمیدن که این دو نفر لیلی نیز آن
است که اول بود مگر آنکه در صورت آنست چه [illegible]
اما در معنی روش مجنون است چنانکه فرموده گفته
لمستمعا و بصر [illegible] او [illegible] و کل [illegible] الظاهر

حقیقت

مثل یکیست در حق چون کلام لیست در حق و هم زبانی چون
مثل صورت ظاهری و هم زبانی چون صورت و حق
باطنش را معنی نیست چه در صورة ظاهری و هم زبانی
چون صورت و حق باطنش معنی نیست چه در صورة
ظاهریت جسم و باطنست روح که هو جای حق معنی آیست
لهذا مثل الظاهر و الباطن و ذات ظاهر و باطن حبا
رست که ذات متکلم است و ذات شبیه و روح جسم را
متحرک سازد اما نه داخل جسم توان گفت و نه خارج چون
حق تعالی اما حجب ظاهر و باطن است که نه داخل عالم
توان گفت و نه خارج روح از حجب تنزیه بی حل یافت
مانند حق اما جسم که عین حل ست و بیانکه در مثل صورت
مشکلهای بی حد و بلا عدد بود و هر یک در حجب لیف بیا
مثال و در نسوت و در گفتار و در طبیعت و در رفتار
هر یک مانند دیگر نیست که همین مثال شبیه آمد و هو تشبیه
تنزیه شد و مانند تنزیه حق حق نیز یافت و صورت
که تشبیه است تنزیه شد چون فی بیا فی بیخ کجا جمال
حقیقت را هو ذات غایب می بود و مشکلت جسم جانان اسرا
سر زبانی بینم! چون آدم صورت حق است که خلق
آدم علی صورته ارکی صورت حق مثل خدا هو
چون هرکه احوال خویشتن را مجمل او است آن حق را
نیز احوال یافت و واقف که خویشتن را مفصل یافته آن

بنیستند وا اینجا امداد وجود نیست مفهوم هی نیست که باز
یافتن وجود عین ذات را یافت و انبار روح نام بیک و نیک
تحقیق را باز یافتن یک موجود یافت و انبار ابوالارواح
خوانند و مذکور دریافتن تفصیلش نمود مانند گردوه که از
واجب عالم است جز یک وجود در تعینات چون وجود
یک شخص در تعین نظر عین سنبل یا در تعین علم یا آرند
یا در تعین کلام نامش لیب ند یا در تعین خط نامش عب
بینی که یک شخص موجود است که بعبر تعبر در حنین آن
تعینات یافت همچنان روح ابوالارواح در عالم منفعل
شد ظهور حق و عالم اجرا این است و عین این مثل حق
است و صورت حق که لیس کمثله است به تنزیه وجون
ذات بسمیع و بصیر است روح را آن مانند سمیع و بصیر ا
به تشبیه و درین صفات راه نیست سوی ذات بیت ز
راه عشق که هیچش کناره نیست :: آنجا جز آنکه جان
بسپارند چاره نیست :: تمثیل روح نیک آنکه جنانچه
حق میکلم نفحکام مطلق است و چون در عیب یا در
عجم در نه قوم که کلمه هرند شود و بپرورش یابد زبانی
آن قوم را کلام میکند و هر جند یا بی در کلام شان تندی
یا بد زبانی آن قوم طرز کلام شان نیه و روش دیگر دارد
لیه اد معنی تفاوت نبینه الرعفس کوبنده با نسبت مفهوم
هش

یا بگو سه یعنی سخن حکیم به بینی که [illegible] است یا حبیب
و یا بینا است یا بینی یا زبر سه یا بالا و یا درون عالم
است و یا بیرون عالم سبحان الله روح در جسم یا فهم
نمیشود ادراک او در عالم کسی چگونه نماید یا بد ذات [illegible]
جوینده کم شود و کم شده در یابد بیت جز اینجا بخود ی
آورد بهوش [illegible] عبارت از اشارت گویم خاموش باش اگر
بخود بی خود مانند موسی علیه السلام رب ارنی گوید
جهد کن تا ببینی و جواب لن ترانی نشود بعد چو صوتی
با خود آمده خود را زحمت لن ترانی را کیسی تو لن [illegible]
خود را ترا بی هست شاید شنیده یا بنی لا تشرک بالله
ان الشرک لظلم عظیم خود که خود را ز شرک [illegible] پس
وحده لا شریک له تا عبارت صفات [illegible] معقل [illegible]
مجمل آید فاینما تولوا فثم وجه الله گردد مرتبه شهود
بل آنکه عبد کامل [illegible] انکه و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی کرد تعبیر حکم حاکم از خود نهی نه
گوید علیه [illegible] در جمیع امور تابع است که
بخود ذات او محبوب الله و [illegible] در همه
[illegible] تابع است یعنی او خود را بغیر عکس و
سایه که هیچ گه تابع است هر شخص [illegible] در همه [illegible] حال
چون صورت [illegible] و [illegible] همه [illegible] است
[illegible]

عارف حق متصف ان است و جمله خبر من عرف نفسه
فقد عرف ربه چون عرفان رب موقوف بر عرفان
انسان شد خود ایشان غلط کردند که صورت انسان
را پرستش اختیار کردند که همه موقوف بر این است
آری چون ابلیس سجده کنند فسجد الملائکة کلهم اجمعون
بدان صورت چون علم در غلط نیفتد و بعضی در روح
تنزل کردند و [illegible] که حق این است که ذات این همین
کمثله است با صفات جمیع و بعضی آری برای صورت از
سنگ تراشیده پرستش کنند آنها که در روح غلط کنند
غلط نیفتد اما هر قومی را هر کرامه بود گفته می پرستند
معبود آنها حق است بر اعتبار [illegible] که اگر دینی نیست
ایشان را پرسند جواب گویند که الهکم اله واحد اگر
اینها تجلی حق دانسته بتعظیم می کردند هرگز ایشان را
کافر نمی کنند این زمره عشاق است که در اصطلاح
ایشان [illegible] چون اینان در این مرتبه هر کجا که سگ لیلی
یا این مجنون آنجا سجده کنند پس اینها آلت تجلی حق
باشد چون غایب شده پرستش نکنند جز آنکه معبود
حق سبحانه و تعالی در هر معبود جلوه نیست که چون
روح در بدن نیست جز جان جهان است و همان [illegible]
و [illegible] همین است دیگر [illegible] فهمیدن که [illegible]
[illegible] للمکان [illegible] مکان
تمام

در اشغال و احکام و آثار بعضی عنایت [illegible] و او این همه را
از حقیقت عقلی یافته که خود هیچ ندارد [illegible] مرتبه الحقیقی
محض گفته که هر اعتبار ظاهر است نه بصورت هیچ [illegible]
چنانچه از روی مظاهر در خصوص عکس هیچ اما از روی ذات
عین شخص نه بصورت و بی ظاهر این چنانکه گفته شد از روی
ذات ظاهر و مظهر یکیست لیکن در حکم عکس این دو گونه
ذکر آمده و عکس [illegible] تمام صوری آنکس است که
آن ظاهر است بصورت وی و عکس بالکلیه [illegible]
حقیقة الشخص چنانست که [illegible] است در [illegible]
سوی معبود و شخص که همه بود است بصورت عکس
عائد آمد بسوی آنکه [illegible] این موجود است ولا الحاکم
الا الیه ترجعون و در عکس تمام مقام تشخص است ولا
الحاکم موجود و بنا بر عکس [illegible] تمام [illegible] الیه
ترجعون آمد در [illegible] و حال حکم خود است خواه در
عبودیت باشد خواه در سلطنت [illegible] خلافت
چنانچه محمود غزنوی پادشاهی خود را با ایاز نام تخت
فرمان [illegible] داشت و بروی حکم کرد که تو بر تخت
سلطنت بنشین [illegible] من بنده توام [illegible] الحال
ایاز بر تخت نشست [illegible] محکوم بود و [illegible] حاکم
[illegible] اطاعت فرمانبر محمود [illegible] سلطان
پادشاهی نکرد و اقرار [illegible] آورد [illegible] محمود

که همه عالم دارد الا یکی و هیچ ندارد یعنی صاحبان و نه چیزی ملک دارد

در عالم که خود هیچ نبوم و مملوکست انان حقیقة انبیا علیهم

نیز ادانند که عین کاملش حقیقت مخبر حکم شرع در عالم حباب

نیست که بر چه ملک حملو لیست آن اناللها ملک و جدا اسست کو

عین و ملک عین هر دو مملوکی صاحب و نبیل و عین ا

له همیشه اول ذات نیل ازد و بعد لحجد ذات نیل ازد

صفات از کجا دارد و چون ذات و صفات نباشد از

وجه افعال کجا در رسوله وانی در هستی خود فقیر ال

انسه چه نیل بر نیک آنین نه ذات نه صفات نه اسما نه افعا

نه احکام نه اثار پس اینی عالم ملکی مملوکی همه وم که

در یاری عن عسنت الفقر سواد الوجه فی الدارین

معنی ای له عین فقر مطلق اعنی هیچ نیل ازد و هیچ

دارد همه از صاحب خود چنانچه غلام بلسی مکلف

کنند و کوی یا که خانه همی از القبات لیسل یعنی خانه جعا

بخانه بیل به بین که خانه از صاحب خود را عین خانه خود

یا فت که خود هیچ ندارد مگر خانه صاحب خود

هنا نجه عکس هستی ل نیل ازد مگر از هستی تحقیق

و صفات نیل ازد مگر از صفات تحقیق و چون گر عیبه

خانه عکس ل فقر تمام شد که در ان حظیره هیچ

ظلمه و عیب نصنا نیک اذا اتم الفقر فهو الله که

نه در هو وجود نه صور و نه انعام صفات نه اسمانه

افعال

بو وجهدن آدم انی جاعل فی الارض خلیفه علیه حاصل اولدی

وسعودی داود یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض

بشارتی ظهور ظهوری کن کن عکس حقه بر شخص اسمه و

همین حکم درخلافت داود و آدم جز حق بل انسانیت

کم علیه [illegible] حق آدمده ت و [illegible] محکوم تمام

مثل معلومات این حکمی الوجود [illegible] قبول کوردن حکم

روح نامیله ونعبود [illegible] تمام خلافت یافته خرده

قلب ومقام اهل حال [illegible] محبوب بسوک مقام [illegible]

عشاق که [illegible] آمینه در نه مسطور [illegible]

آدم که جمیع انبیا [illegible] اهل [illegible]

دلبرا زیر تو خورشید رخت [illegible] ابسته از سر زلف

تو آویخته با سلسله [illegible] هر شب دو باطن

میتونه واز جمله آن رخ [illegible]

دلرا بعبادت قلب کوم [illegible]

[illegible] دائم از محبوب [illegible] اهل ذو

[illegible] یوسف و

[illegible] رسیت الاخوان [illegible]

دلم در هر دم [illegible] آتش [illegible]

[illegible] اسلامت [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] القلب [illegible] آتش دل [illegible]

[illegible]

در معنی و جان که گواه است خواه در عالم بدیع باشد
خواه بر سلطنت نشیند و وقتیکه محمود پیش ایاز
غلام گشته در ملک عشق بر تخت سلطنت نشسته که
پادشاهی تمام شد اول جهان شاهی داشت و چون
جهان غلامی محمود دست آمد و پادشاه بحر و جهان
شغل بشر هیچ که ایاز بر تخت نشست آنجا حاکم عین
محمود است چون که خدا بروی کرد که بر تخت بنشین
او نشسته و این حکم تمام شد عجب حالتی است
که محمود را در وقت غلام شدن پادشاهی تمام
شده و ایاز را در وقت پادشاهی شدن غلامی
تمام شد در این معنی حاکم را که بصورت محکوم در
غلامی حقیقتاً مکر شخص حاکم است معبود و نیز
والد الحکم موجود و بصورت عکس محکوم و عالم
معبود گشته که حال این شعبه در این مرتبه خلافت
تمام یافت که عاشق غلام سلطان است این عکس
و شخص برابر باشد چنانچه از یک چراغ هزار
چراغ روشن گشته فانا اول صبح نور کم نه گردد و
نقصی مانند مصباح است الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح او
الحقیقة محمدیه که اول ما خلق الله نوری اشاره
به همین است آن نور اول را سراجا منیرا خطاب کرد

بسمع و بصر یعنی اهل اسرار را مشهود گردیده است که
جان ببیند و این یک ذره را فرق نمی کنم یعنی هم در
چشم وجود ابصار دارد و آن هم در چشم وجود ابصار دارد
این مثل شخص است بلکه عین شخص است همچنان که حق
سبحانه تعالی اگر سمیع است تا تمام ذات سمیع است
و اگر متکلم است تا تمام ذات متکلم است نه آنکه بگوش
می شنود و بزبان میگوید و همچنان دل انسان اگر سمیع
است تا تمام ذات دل سمیع است و اگر متکلم است تا تمام
ذات دل متکلم است نه آنکه بگوش میشنود و بزبان میگوید
پس گفتند این عین او ست لیکن ما اینجا بیان این آ
کرده میشود عدل رحمانی که غیب است در عکس راست
مثلا مثل وعکس راست است چپ در نظر آید از جهت مقابل
و عکس عکس را بر عکس یافت قلب نامیل وجود اینجا به
این ذات شخص یافته شود مثلا چون از آینه آهن صورت
عکس یافته شود هم چنان از صورت عکس ذات شخص
یافته شود یعنی صورت عکس آینه شخص مثل از آن
دو دل را آنکه گفته شده آینه صاف دارد اگر صورت را با
زنگار خورده گی بماند بی خیال درست [illegible] و از آینه جسم
آینه دل لطیف تر باشد که از آن عکس لطیف تر است
و [illegible] آینه [illegible] تفاوت عکس [illegible]
نگردد و اگر عکس [illegible] توان پیدا شدن [illegible]
مثال این صورت خیالی و [illegible] روح از [illegible]
صفت است جسم را [illegible] و [illegible] سازد و [illegible]

بی هیچ سببی باشد ... ساخته شد و ظرف ... آینه‌ای از او

این آینه ... و ... از ... کشش و ...

استعداد ... [illegible] ... این عادت ...

عالم ... که ... [illegible] ...

اما این عجب است که ... دل ... [illegible]

... دل و ... قبل از ... [illegible]

... [illegible] ... که ... دل

... [illegible] ... و ... عکس

جمال اوست که در دل ... آن عکس را قلب نام نهاد

... [illegible] ... اهل ...

... الله ... [illegible] ... بود و ...

دل آن ... [illegible] ...

... الله ... [illegible] ... خود را

در آینه ... [illegible] ...

اول دل ... مطلق ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... که ...

آینه ... است ... [illegible]

و ... اول ... [illegible] ... آن روح

... [illegible] ... و جسم را

... [illegible] ... جسم ... [illegible]

... عکس که ... آینه است ... [illegible]

آن این قلب است و ... [illegible]

روح

آن مطالب بوده‌اند از هیچ جهت ضعف نیابد و بقوی میشوند
و جمعی بدین صفت باشان [illegible] و ضعف از آن جهت جلوه
نمایان نشود که بد حد صورتی آن را بس خود مید [illegible] و
سقط بر سبوحی [illegible] و با هر یکی در ظلمات و با روح الله
فی زمانی [illegible] و [illegible] بن سنت و هم کرده
[illegible] و بغیر و هم [illegible] الحمد لله [illegible]
و [illegible] بعض [illegible] الحال [illegible]
[illegible] و [illegible] علوی و [illegible]
و در ذات [illegible] و [illegible]
که شیطان [illegible] فی الحال استلام [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
تماشای آن قوم [illegible] با السرعة [illegible] معشوق
محبوب [illegible] الحال [illegible]
[illegible] فی الواقع [illegible]
بوده باشد تا هم [illegible] حال کرده
و [illegible]
[illegible] آن قوم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بوده [illegible]
[illegible] و [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] بالاراده و [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] و [illegible] بود که [illegible]

غلط

دانستن تقلید عاشقی تا در هوا و هوس با غلط کنند

و در صورتی [illegible] که وهم فرا گیرد بهمان صورت ببیند

آنجا حکما گفته اند که چون نفس ناطقه [illegible]

[illegible] مشغول شود و احکام [illegible] آن

[illegible] صورتها الوهم [illegible]

[illegible] لغت وهم [illegible] که آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] وهم [illegible] از غلبه [illegible]

[illegible] در خانه [illegible] در میان چشم [illegible]

[illegible] بود [illegible] مقابله [illegible] و آن [illegible]

[illegible] در آن مراقبه [illegible] باز [illegible]

[illegible] چشم [illegible] که [illegible]

[illegible] باز در آن واقعه [illegible] باشد از [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] دارد [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] آن

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنچه [illegible]

از [illegible]

١٥

یعنی حاصل نمیشود مگر بسبب آن صفتی را بدل کردن [illegible] زوال آن صفت
در آنکه الفاظ و اصوات بود پس درازه [illegible] چیزها
هم رسانند بی آنکه چیزی جاها حاضر باشند و تخیلات که تخیّلی گفتیم
با صورتی را از جدا [illegible] طاهرها تصوّر میکند یا مثال آن صورتها
ها در ادراک کرده باشند و وهم آن است که چیزها دیده یا نادیده
را [illegible] یا دروغ [illegible] خواهد آن معانی مراد در عالم صورتی
باشد خواه نباشد و وهم از ادراک آن چیزها [illegible] مثلا هزار
[illegible] گمان کند [illegible] و [illegible] آنکه از [illegible] خیمه [illegible]
در [illegible] یا وجود [illegible] فهم کن که [illegible]
وجود [illegible] است [illegible] آن [illegible]
[illegible] پس هر چه در خیال [illegible] وهم است از جمله
بعضی مشایخ فرموده وهم را شیطان گفته اند که عمل وهم [illegible] مسخر
مردم شدن [illegible] مردم را مسخر [illegible] آنکه عمل ملائکه
آدم را سجده کردند و ابلیس سجده نکرد و فرموده وهم [illegible]
[illegible] دروغ گفتن [illegible] آنکه مصطفی صلی الله علیه
وسلم فرموده بر آدمی [illegible] شیطان همراه
باشد یعنی [illegible] فرموده وهم است [illegible] دروغ راست شود
[illegible] امور [illegible] وجودی [illegible] آمده
است که شیطان صورت رسول علیه السلام [illegible]
وهم [illegible] گفته است [illegible]
[illegible] دروغ [illegible] عبارت است

صورت [illegible] الا [illegible] صورت حسیه [illegible] آن [illegible] درست کرده

صورت آن مثال از آنکه صورت در آن [illegible] [illegible]

فرق اندک [illegible] اینست که در عالم [illegible]

عالم غیب است و لیکن [illegible] [illegible]

بصورت مطابق [illegible] متجلی شود [illegible]

آن معشوق کرده عبارت [illegible] الوجود [illegible] گردد

[illegible] کل [illegible] باشد [illegible] [illegible]

[illegible] و حق کل است [illegible] [illegible]

[illegible] کل باشد و [illegible] [illegible]

آن داد [illegible] [illegible] جسم لطیف [illegible]

[illegible] جسم [illegible] [illegible]

[illegible] فی الحال [illegible] [illegible]

[illegible] از جسم لطیف است [illegible] [illegible] فرق [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] داد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible]

[illegible] فرق است [illegible] از [illegible] معلوم

[illegible] صورت [illegible] [illegible]

[illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] صورت [illegible] [illegible] کرد

[illegible] [illegible] آنست که [illegible] معانی [illegible]

[illegible] آن [illegible] باشد [illegible] [illegible]

باشد [illegible] معانی [illegible] صورت [illegible] [illegible]

این ... [illegible] ... مطلق

... [illegible] ... مطلق ...

... [illegible] ... عقل ... [illegible]

... [illegible] ...

اختیار ... [illegible] ...

... [illegible] ... تعالی ... [illegible]

و از ... [illegible] ... نفسی ... [illegible]

... [illegible] ... آمد ... [illegible]

... [illegible] ... قبول ... [illegible]

... [illegible] ... عقل ... [illegible]

انسان اول ... طرفی عقلی دیگر و نفسی دیگر و جسمی دیگر

عالم ... [illegible] ... نه عقل و نه نفس ... [illegible]

... [illegible] ... وان نه جسم ... [illegible] ... نه نفس ... [illegible]

... [illegible] ... نه عقل ... [illegible] ... عقلی و

نفس و جسمی باشد ... [illegible]

... [illegible] ... و فلک اطلس و

فلک الافلاک ... [illegible] ... کل ... [illegible] ... کرسی ...

فلک البروج و فلک ثوابت و ... فلک زحل و ...

فلک مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر

و عقول فلک ... [illegible] ... و نفس ... [illegible]

از قوة اجزاء جسم او را نگاه دارد و آن دفع [illegible] را بگذارد
[illegible] و اراده [illegible] و هوا [illegible] خا[illegible] صورت [illegible]
را تنها خاک [illegible] ارد و تنها آب هم [illegible] ارد [illegible]
آب و خاک یکی با [illegible] مثل [illegible] آید که آن [illegible]
را [illegible] آن طبیعت [illegible] عبارت از قوة
[illegible] که جسم را طول و عرض و عمق [illegible]
[illegible] جسم [illegible]
کنند و [illegible] در [illegible] اشیا را [illegible]
[illegible] که [illegible]
اشیا [illegible] طبیعی [illegible]
[illegible] غالب آید [illegible] طبع آب [illegible]
آب [illegible] و [illegible] آتش آید آن [illegible]
[illegible] طبع [illegible]
[illegible] که [illegible] طبع آب غالب
[illegible] را [illegible] و این باد [illegible]
و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] که [illegible] عکس [illegible]
[illegible] خاصیت [illegible]
[illegible] که [illegible] صورت [illegible]
[illegible] اسم [illegible]

و اجزاء [illegible] کونین در تحت صورت انسان [illegible]

بود [illegible] کلی و [illegible] کلی [illegible] و عقل [illegible]

و طبیعت کلی و جوهر [illegible]

و جسم کلی [illegible] حضرت [illegible] عالم ملکوت

که [illegible] عالم لطیف است

و عالم [illegible] که آن عالم اجسام است [illegible]

نام [illegible] و آن عالم اجسام [illegible] است

جسم لطیف آن [illegible]

مثال [illegible]

حضرت مثال مطلق کونین [illegible] است [illegible]

دایره [illegible] که [illegible] انسان کامل است

[illegible] نفس [illegible] روح [illegible] و لیکن [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آب و خاک [illegible]

آفتاب که گرم است صورت [illegible]

گشته [illegible] معادن و نبات و [illegible] که [illegible]

و [illegible] مجموع [illegible] انسان کل [illegible] که [illegible]

مرتبه کونین [illegible] ارواح [illegible]

[illegible] انسانی [illegible]

[illegible] است که [illegible]

آمین [illegible]

شعرا مشغول می‌گشتند طایفهٔ فقها مشغول [illegible] و فقها
[illegible] نقش بودن [illegible] دلها و [illegible]
پادشاه [illegible] و بود آب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] نور [illegible]
نقش [illegible] آب [illegible] استقامت [illegible] علی الجمله و [illegible]
[illegible] تمام [illegible] پادشاه مثل [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آورند و [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردند و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سالها [illegible] آنچه [illegible] گردد
[illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible] وقت [illegible] را طلبیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آئینه است که [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این سخن را [illegible]
[illegible]

و بعضی جماعت را محبوبی خوش صفت از انواع عشق
دهد و از دیدن آن بی تماشا شوند و عاشق و از دیدن هر
درویشی و دیدن رو و خوبی که او چهره بر شخص اینجا مطلع
شود نگاه کنند و آن خیال و از دیدن و شنیدن محبوب با تمام
بی نیاز بی لقاء او گرفته سبب همین آن زمین او آن عشق
آید میزده نرسد که خود را منظر او آرزو دهان بخوار هم او را از
وابی همه بی در این شعور دشمن با سخن همه اینها مشغول و
خون دل با محبوب نیکو روشن خیال زده او را سبب جنون
شاید همه هیچ نیز سود و آن شخص بیاید شاید که او رفته
تمام مهربانی شدی نا و آنچه بی این همه را حبان با وقت که جنون
شخص اول بطبع غالب باشد و در جواب نیز صنعت را
ببینید بی در این میر سند و این هم یکی در این طلب تو بخشش
کنند که من نیز هم و آنچه جنون بجنون خجلند و خبیث بود شیعه
آورد علی بن العباس رحمه الله و یکی از نسبتی در زمانه
شد و در زمانه و یکی را از تشابه قدم خطا کرده از
باشد آمده و یکی از تشابه حرارت دم گرفت و بنشسته و
یکی را دائم تا اوان در غار افتاد و بی جود شد و یکی را
از تشنگی دلو خشک گشتند و عاجز آمد و یکی را دف
دامن طلب خار خار ذات آن عشق و ایستاده کرده او را
شخصی از عشق تمام یکی و کس رسید تا و آن او را
گرفتند که ارادت ایشان با دست حال ...

کسی [illegible] قرار گیرد [illegible]
یا [illegible] قرار گیرد مگر آنکه [illegible] جای [illegible]
دست [illegible] قدم قرار گیرد و جایی که عادت باشد آنجا کسی
این چنین دانستم قدم نهد که بعد قرار خواهم ماند در
دعت باید نهاد و ما فی الحال در روا قبض خدا که این چنین
جایی حضور مقدمی است که قدم قرار گیرد فهم کن که خدا
موجود است این جا حاجت که قدم قرار گیرد اگر
بعضی قدر آنجی یابد [illegible] موجود
باشد و عادت نبود آنجا اگر به غفلت پای نهی و باید [illegible]
بر حال پای قرار گیرد در امور دنیا که نا پایدار است
از حق تعالی غافل گشتم با وی مشغول گردی این کار بیهوده
کی را چه بیهوده هست [illegible] اما [illegible]
را و مال و عیال را دنیا مدان تصریف دنیا [illegible] که یکی
اسبی و یکی پلنگی و یکی [illegible] و یکی [illegible] و یکی [illegible]
و یکی پادشاه که از [illegible] پادشاهی جمیع مرتبه کلان تر [illegible]
و آنکه پادشاهی رسول علیه السلام کرد و از [illegible]
جهان [illegible]
حاکم [illegible] معلوم [illegible]
فاعل [illegible] آنکه دنیا [illegible]
آن [illegible] و آنکه [illegible] از حق تعالی غافل شد از
بین آن [illegible]

بیش کفر کرده به تبیین قرآن آهوی را صید کرده خبر دادیم کما
اوقفنا دار نکسا بکه بر خاسته سوی وی دوید [illegible] انا
طالبانه بکند و کس رسید نیز قرآن کیمیایی که بجای خود
نشسته ماندند از آن جمله هیچ کس به تلف نرفت همچنان کسی
که طالب صادق باشد و هر شیئی را طلب کند آن کس [illegible]
تمام و همواره آن شیء حاصل گردد چنانکه قال رسول
الله علیه السلام من طلب شیئا جدّ وجدّ [illegible] انا ثوا
هیچ باید که در آن شیء کوشش کنی که آن شیء بیابید لیل
باشد از عوض وی دیگر شیئی نگردد تصور کن که اگر کسی
گوید که ملک ندارم یا فرزند نیست همه گویند غم مخور
که حاصل است اما هیچ کس هر ملک و فرزند نشد آورده
ایشان [illegible] لعنت که اگر همه را حاصل نشد لذ شد
غم نخورد که ما را فرزند است لیکن معلوم نشد که [illegible]
باید که حاصل است و [illegible] آنچه باید که هیچ حاصله ندارد هیچ باید
که سوی حق سعی تمام کنی که آنجا بی شک قدم قرار
گیرند حکایت مرتبه سلوک روزی حضرت لقمان
نشسته بودند یکی به تعظیم تمام آمد و خدمت بجا آورد
پرسید که حلاوت در علم حکمت ممتاز شد [illegible] از که
تعلیم گرفتید ای استاد حضرت لقمان جواب فرمود
که دریافتند ای حکمت را از نابینا که اول قدم [illegible]
[illegible] جای را باید که اینجا پای نهد جوابش یافت
[illegible] اعتماد [illegible] هر شیء جا [illegible] جای [illegible] تا کجا
کسی

[illegible] و هستی آن [illegible]

درکوی [illegible] اندک طلب [illegible] چون [illegible] پریشان شود

ببینند [illegible] بسوی [illegible] خلایق سخن [illegible] بی نظام [illegible] نشان

بادشاه که شاه آمد و اما آن شاه [illegible] اهل دل گویست و این همه

ناتوان از بی علمی [illegible] بادیه [illegible] اهل دل گوید [illegible]

خستن این [illegible] آن طالبان که [illegible] حبیست [illegible]

[illegible] گاه چون آه بالا [illegible] گاه چون اشک

فرو [illegible] عاشقان [illegible]

می آید آن زمان خود را [illegible] عجب [illegible] است از برای

کسی که آه [illegible] بنیاد [illegible] محبت آنکه فرو بالا

[illegible] اگر کسی [illegible] آن زمان این مفهوم [illegible] شود

که احکام عاشقی بجا آورد اما معشوق معلوم نیست تا توانی

[illegible] شوق [illegible] تا یا [illegible] متاع [illegible] در [illegible] و زاری

اوقات خود ضایع مساز بسوی دل متوجه گشته فراغت کن و آنجا

آشنا را دریاب که آن عین صورت تست و آن از پس دل

سخن میکند بلکه بدل تو وارد می شود چنانچه طوطی را جای

نشانند در پس آینه عکس وی می نمایند و در پس آینه سخن گویند

و طوطی آن سخن آموزد و [illegible] در ترنم آید [illegible] و طوطی

در عکس [illegible] با وی هم زبان گردد بیت

طوطی مثالم [illegible] در آینه [illegible] سخن با

[illegible] در آینه دل [illegible] آنجا که سخن

میکند [illegible] آینه دل [illegible] آنکه

[illegible]

عاقل نباشد چرا که در همه علم علمی دیگر است و علمی دیگر
چنانچه کسی را علم مسئله بر صفت ظاهر [illegible] فرماید
است و کاهی که وقت ظهر در خواب بود آنکه مصلی آن چند
رکعت ادا خواهد کرد آن نماز را عمل نخواهد بود [illegible]
مفهوم علم دیگر است که دانسته [illegible] عمل دیگر شده
که ادا کرده و در عملی که معرفت حقیقت است آنجا علم و عمل
یکی است چنانچه کسی گفته که وجه آن است که در دانستن
شکی نبود و تا کم [illegible] بنظر بیاید [illegible] و علم
[illegible] نظر [illegible] عمل شد و فی الحال [illegible]
[illegible] علم و عمل یکی شد و در آن علم خویش را [illegible]
[illegible] آن [illegible] قفل را
[illegible] کلید [illegible] عاقل
باشد تا هم کلید [illegible] و اگر [illegible] آن فی الحال
کلید ساز و آن قفل را بگشاید چرا که یکی است
[illegible] آن [illegible] دانست
که [illegible] آن علم دارد که معلوم [illegible]
[illegible] علم آنکه کلید ساخته قفل بگشاید [illegible] کلید
بسازد تا هم [illegible] معلوم [illegible] کلید است
و معلوم [illegible] علم [illegible] معلوم حق است [illegible]
[illegible] اختیار کرد که قال علیه السلام اطلبوا العلم
ولو بالصین [illegible] علم طلب حق
سبحانه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا [illegible] از [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] الکل [illegible]

طوطی [illegible] بود که [illegible] طوطی [illegible]

این [illegible] طوطی [illegible]

تا آنها از یک طوطی از هوا [illegible] آینه [illegible]

اما طوطی چون [illegible]

انسان بکلام رنگ آمیز طوطی [illegible] در [illegible]

مراد وی همین جانور بود بسبب [illegible] و این طوطی جانی

جلوه میکند از قرآن [illegible]

است [illegible] و این چنین [illegible]

متفرق شود و فی الحال آن [illegible]

چه [illegible] آهسته [illegible]

باین آهنگی [illegible] دل [illegible]

چو [illegible] غلط که هست در [illegible] واقع می شود [illegible]

که [illegible] بالای [illegible] آسمان [illegible]

و [illegible] مقابل [illegible] آینه [illegible]

[illegible] نیست مرا این بدانم تا نکه [illegible]

دو خوشا تا شب [illegible] بیش زین آیین و نادان [illegible]

که اینجا زین کجا است و حال از کار او حال از اسف و زیانی تا حق

را گویند که یک دو ساعت [illegible] تعقل کن که ترا خبر نام نبود و وقت که

گویی آن ذات و ... که مجهولی هم از زمان را این خبر معلوم نبود

آن آشنا بجا بود و روزگار [illegible] بغفلت [illegible] سپری [illegible]

ای کسی در [illegible] چو این سخن عاره ... تو آشنا گویی

و اصبحنا و لم نعلم ... مسیبا ... من یا ... ایا ... الله فعلت

الناس با ... بود یم و ... سیم

شب با تو عنودم و ... نظر برده بدام که من ... بودم

و ... ان ... زبودی و ... این بیان ها که عاشق

و معشوق را تمام شب بعشرت کل سفت و ناگاه عاشق را

خوش خوابی ربود و نزدیک صبح در خواب دید گویا که

از یار خود جدا افتاده است و از ان محنت هر لحظه بطوری

دیگر جان میدهد دل پریان و چشم گریان باد سرد آواز بر درد

بر آورد که این دیده تا دیده کی باشد که چه و چار گردد نظم

ما چو آن عاشقی که یار ربیر ... رفته در خواب ناز و وقت سحر

دید در خواب محنت و دوری ... دم بدم جان دهد ز مهجوری

در بهشت نعیم نالد زار ... و قنا ربنا عذاب النار ... و وقتی

که ... ازین خواب بیدار گردد با عروس یا فتد که من و تو در میان

نگنجد آنچه ... خوابی و خیالیست و ... [illegible]

... در ... امثال ... الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

خزان

[illegible] ولا فرق [illegible] کار [illegible] این [illegible]

و [illegible] مشغلی [illegible] و حجابکه [illegible] کرده است [illegible]

[illegible] حکایت [illegible] مرتبه [illegible]

که سلطان [illegible] اهل [illegible]

و نظر مرحوم [illegible] بروی محصوص [illegible] آن روی

[illegible] هر دو را [illegible] که غایت [illegible] مستغرق و معزول

کرفت ان لله [illegible] بود [illegible] و جهان کیر کشتند آن

ما ان سکندر خواب [illegible] ذلک من [illegible] علمی [illegible]

که آنرا [illegible] نام [illegible] حال [illegible] الا ملکه

با دست آید [illegible] لحظه با خبر [illegible]

نشد [illegible] تا [illegible] کرده است [illegible]

[illegible] آن جمله [illegible] که [illegible]

و ابن طالب [illegible]

نیست اما مبادا [illegible]

[illegible] آن زمان شرح [illegible]

دل [illegible] با حق مشغول [illegible]

انست [illegible]

حالی [illegible] کسی [illegible] که این کار

کرده [illegible] خود [illegible] شغل حق مشغول [illegible]

[illegible] است آورده [illegible]

تلب

[illegible] الرزاق

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحال

[illegible]

[illegible] است که چون [illegible]

[illegible] غلطانه است الذهن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روشن [illegible]

[illegible] از این روشن [illegible] کاری خواهی کرد

در [illegible] خطره [illegible] آن و [illegible]

[illegible] آن جای را دریاب و [illegible] دل [illegible]

آن مکان [illegible] یافته است باین صورت منتظر

باش که حال [illegible] مکرر هر بار میکن

از [illegible] آن جای را البته خواهی یافت [illegible]

اگر [illegible] اول ضرب [illegible] شکست و اگر

هر بار همان [illegible] مکرر ضرب [illegible] از [illegible] تکرار [illegible]

البته خواهی شکست [illegible] یک [illegible] از [illegible]

[illegible] خواهی [illegible] و آنجا [illegible]

خواهی

بخلاف [illegible] است مطلق که ترکیبات [illegible] حکیم آمد [illegible]
مثلا [illegible] مثلا [illegible] یا من [illegible] یا من حیوان
یا من عالم یا من جاهل [illegible] یا من [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] آن که [illegible] برای
[illegible] شرح [illegible] تا که [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] و تعلق [illegible] بر [illegible] است [illegible]
[illegible] حق [illegible] و معرفت
[illegible] نفس [illegible] و من عرف نفسه [illegible]
[illegible] آمد که [illegible] او
خود [illegible] و عرفان بر نفس [illegible] است
[illegible] خود [illegible] که [illegible]
[illegible] و حکم شود [illegible] در [illegible]
[illegible] و جهة منشای نفس و نفس [illegible]
است [illegible] اثبات حق [illegible]
[illegible] متفق [illegible]
[illegible] او کرد [illegible] است [illegible]
[illegible] حیوان ناطق است این طبیعت حیوانی
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بحق مشغول باشیم و با ایشان [illegible] خواستیم حجره
خلوت گشتیم حجره خود مشغول باشیم و با [illegible] بنشستیم
میان آن [illegible] دوست و خواجه میفرمود
[illegible] و [illegible] حق [illegible] و میفرمود
این [illegible] و این [illegible] دولتست که [illegible]
و این [illegible] با آنچه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] از این جانب [illegible] در حجره
[illegible] اشتیاق [illegible] که [illegible]
[illegible] حالت [illegible] الحال [illegible]
[illegible] بحق مشغول [illegible]
[illegible] سؤال و جواب
[illegible] که [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] و [illegible] الکلام
که [illegible] مشغولی بحق [illegible]
[illegible] با ما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

گذشت با وجود آنکه در خلوة دار یک بود و آن جماعه‌ای [illegible]
صورت خود [illegible] و [illegible] حالتی چشم بدید این احد
[illegible] که تا باخود نیستی را ذات خود [illegible]
جاده است این همه عالم از [illegible] کرد دریا [illegible] آنه
زمان خدا [illegible] عالم [illegible] بود [illegible]
بود که [illegible] است [illegible] است که [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] درین حالت این [illegible] علم [illegible]
[illegible] این [illegible] دارد و [illegible] الله
باین شغل [illegible] کرد [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] درین مقام [illegible]
[illegible] الهدا [illegible]
[illegible] چشم [illegible] کرد [illegible]
[illegible] شغل [illegible] است این است و شغل [illegible]
[illegible]
[illegible] عبارت [illegible] اشارت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] شغل [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]

معلوم

کفایت نفی خطرات عن قریب ظاهر گردد و مراقبت مطلق
لحد آنکه و مستحق تمام روی تا بلا و وجود کیان این سوی
راست و ثانی میگویند چون این معنی گردد فی الحال
از و کشف و کرامات الحیا ر شود این که گفته مثل مثل
جنبی مقصود ما الا بشغل نفی حضرت که نفی بیت الب مسلم
حیثیم ... و کوشش بلیغ کرده بینی سوی ها بر ها تحت
مواظب در شغل نفی ای صاحب نظر آنکه خواهی که جای
عرفان گشایش تا در چشم دیگری نظر کن که آنها
کلی کیست که او آشنایی ... اول که در دل گل گفته
این از معنی تا یا آشنایی ... و حفظ او حواب که
همه آداب آن اشتغال وصل مت کا او هم در اثنای
وقتی که او ... تعظیم کرد و صل ...
او هم ... با ادب اعتقاد ... معلوم شد که
... در آن چشم که ادب ... است در آن اشتغال ...
ملاحظه تمام نگاه کن و وقتی که این مقصود در دل قرار
گیرد ... در چشم ... مقصود ... در چشم
عکس ... خود ... را این ...
این که او ... صورت خود ... پناه ...
... صورت خود ... و آن
... مقصود ...
... مقام خود ... و ...

بهمه تن آواز دماغ متوجه گشته در وسط نیم شب قیام
نماید و نیت [illegible] اول بخواند [illegible] موافق در آن [illegible]
که خطره غیر نگذرد [illegible] و ساعتی آواز دماغ [illegible]
نگذرد بیست مرتبه دوم الله اکبر گفته رکوع کند و چون
آواز دماغ با آن مشغول شود و چون سجود کند همچنان
که خطره غیر نگذرد بیست مرتبه سیوم الله اکبر گفته
به سجده رود و با آن آواز مشغول باشد تا که خطره
نگذرد بیست مرتبه چهارم الله اکبر گفته سجده کند و
با آن آواز مشغول باشد و [illegible] تا که خطره نگذرد
بیست مرتبه پنجم الله اکبر [illegible] بنشیند و با آن آواز مشغول
باشد که خطره نگذرد بیست مرتبه ششم الله اکبر گفته
سجده دوم کند و با آن آواز مشغول باشد تا که خطره
نگذرد بیست مرتبه هفتم الله اکبر گفته بنشیند و با آن
آواز مشغول باشد تا که خطره نگذرد بیست مرتبه
هشتم سلام سوی دست راست دهد و روی سوی
آن جانب داشته با آن آواز مشغول باشد تا که خطره
نگذرد بیست مرتبه نهم سلام سوی چپ دهد و روی
سوی آن جانب داشته مشغول باشد تا که خطره نگذرد
این یک رکعت ادا کرده هر چه حاجت از خدا طلب
کند [illegible]
[illegible]

آواز

ازان جهت غایب است و جای او نیست و در بعضی
ازان جهت بر طرف بعضی چون و حضیان انبیا
مطلق ما دیده کرده است که حضور است دایما و بیاد
داشت و ... تمام آن کان یقین کرد دانان جهت بیاد
حق حضور مبلغه است که اذکروا الله ذکرا کثیرا و بازی
مود که اذکروا الله کثیرا العلام [illegible] الشاهد
وقت نه ... است از حبیب بعیر یاد ... لحظه ... الله
سیانکه فرموده اذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
و این همه احکام ها ... ذاکر ... که السعاده
وقت ... او است ... در هر حال مشغول ...
شرط ذکر ... آنکه ذکر ... از یاد مطلق و شرط
او این است که ... ابن ... السعاده
این یاد داشت ... یاد خطره نکند
... فراموشی ... از دست ... یاد
غافل باشی عن الحال ... کن و آن یاد مشغول
باشی و الا ... اول ...
که ... رکعت ... که ... یک تا ... تمام
دارد که امهات اعلا ادا ... که در
... یا ... فی الحال ... ما
نماید این ... است ... حق
تعالی فرموده واذکر ربک اذا نسیت یعنی یاد دار
... تو ... فراموش شد ...
بالیکی یعنی ... که یاد ...

کنم این سخن ناشناسی بود و وقتی که خود را شناخت
هرجا خود را یافت و دو عین که بجای او چه دید یا بد
کشف قلوب از خدا چنانچه به مفهوم دل خود مطلع
است هم چنان به مفهوم دل خود او واقف شود
چنانکه خود را بشناسد یا بد نیست من عرف خدا را
عارف ... خدا را آنانیه در راه چشم آمد و حسن خو
یافت بیت آمد شد خیال تو در شاه راه چشم تو زد
یک یک ... در کاروان حسن ... عالم را این
همه صفت احاطه کرده است سمع و بصر و علم همه آواز
را سمیع در کرده است ... بصیر و همه سوز
را علم و عالم ... از ... و رنگ و آواز و آواز
وداند ... صفات است خود را ... ب
این ... شغل ... دل چنانچه شنیدی ... تجربه
کرده ... آن زمان ... که ... است یقین کرده
که در گمان و یقین چه فرق است چنانچه کسی بود ... آ
دوان شود آنجا ... وجلیس ... و ...
بود ... هر طرف ... دو ... زمین
... او ... او ... و ... انجا ...
بود ... بعض ... تعزیه است به ... بود زاد
گمان است که ... آن ... است
... است که ...
ادا ...

[illegible] این [illegible] حال تن جدا شود [illegible] عاشق را آهسته [illegible] در شب
لیکن آن دو را از نظر این [illegible] شود باز [illegible] ام [illegible] شغل
و جانشینان بزرگ [illegible] این [illegible] محبوب
این معنا [illegible] و عاشق بر [illegible]
[illegible] آن [illegible] او عاشق [illegible] محبوب مطلق
[illegible] آید کرد [illegible] قلب [illegible] می آورد
[illegible] جدا [illegible] بالقسم [illegible]
پس جدا [illegible] شغل محبوب است [illegible] شغل ام [illegible]
[illegible] است [illegible] صورت محبوب را [illegible] خیال
آورد و آن صورت مشغول است [illegible] گاه [illegible] خیال
خطوه [illegible] خطوه [illegible]
[illegible] باز آن [illegible] محبوب [illegible] خیال آورد [illegible]
[illegible] شغل محبوب [illegible] عاشق
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و الله [illegible] شغل خطوه
[illegible] الحال [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وصف حال مجنون شغل لیلی بسیار کرد و کذا [illegible]

کرد لیلی هم و فقیر هم بر لیلی ناسخ آن زمان لیلی

را فراموش کرد و دران حالت مجنون در پیش گفت

که لیلی بر سر شد رسیده است چشم باز کن و آنرا

لیلی چشم فراموش است که جواب داد مجنون

لیلی کیست من همین و تخیل لیلی فراموشی است اول

مجنون را یاد لیلی در الهی است غائب است در اول

خود خود که دل و تخیل فراموش است که خیال شغل

یاد کرد بلکه ادا نسبت بین این همین است یاد در

فراموشی که اول مجنون خود را فراموش کرد دوم

لیلی را فراموش کرد بین [illegible] و هیچ یاد نماند این

معنی ولایا در [illegible] از خود [illegible] را هست وجود [illegible]

مجنون که یاد قرار گرفت آن صاحب دل است و آنرا

یاد دایم و فقیر [illegible] بردن [illegible] ملک [illegible] و آن شغل فرا

موش شود [illegible] شغل [illegible] که خواهد

آن شغل [illegible] [illegible] آن شغل است [illegible]

پیر که شاغل است از این سخن معلوم است و آن

شاغل [illegible] ماشد افسوس [illegible] معظم

شده [illegible] آشنا گردد و بعضی [illegible]

حق تعالی [illegible] اسما [illegible]

[illegible] که [illegible]

الشغل

محبوبانه بجهد وا التماس کرد معالجه آنکه خبر علت عشق بیش
یار نیاورد ... اما درین فن و وقوف طبیعی من چنان است
که علاج علت را از صورت شراب حیوان خاصیتی و آمیزه ...
که ظن تمام کرده و به مشیمه ازان دوی عالیرا مسمت کرده
وا وجود ... دماغ و فکر و خیال را تجربه ...
ساز دو ... اکسیر ... و ... دراسی ...
... سوی طبیع من بی شکش ... که زر خشبوی
است و عنبر بحر ... بیعت ...
... و غیره ... که در عالم است العنبر در طبیع من ...
دارد آنزمان محبوب ... آمد و علاج ...
... ...
محبوب ... که ...
...
الحال ...
...
مشفقه لازم ساخت ...
...
خود ... کرده ...
ساخت و خود منتظر نشست تا آنکه ...
...
... از جهت ... محبوبه

و سبب آزار معشوق نشود و جمال دوست [illegible] شود از جانب عاشق که
همیشه بیقرار است اما در مکانی که محبوب باشد آرام گیرد [illegible]
[illegible] خویشتن داری [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] که گفتند [illegible] سخن [illegible] و محبوب
که همیشه در دل عاشق [illegible] است اما محبوب دائم
[illegible] [illegible] [illegible] دائم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] [illegible]
غالب [illegible] کردن [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible] انشته
[illegible] عاشق را [illegible] [illegible]
[illegible] خود را [illegible] سازد یا در نظر محبوب [illegible]
کرد [illegible] که در [illegible] مطلوب
یا به [illegible] آن که [illegible] جان اختیار کند
[illegible] کسی این کار اختیار کند
[illegible] در نظر [illegible]
عاشق و معشوق [illegible]
آنجا محبوب [illegible]
[illegible]
[illegible] عاشق [illegible]
محبوب [illegible]

آنکه کسی در حق حق تعالی عاشق نبوده باشد تا [illegible] قرار محبوب

او حق [illegible] کرده [illegible] عیوب کرده که تو در حجب [illegible] من

عبادا غیر من هو نصیب کرده اما از حجب [illegible] باشد

تو بود که الله نور السموات والارض و باز [illegible]

تجلی کرده که کنت له سمعا و بصرا و یدا و رجلا و [illegible]

و [illegible] از وی [illegible] که محبوب [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] کرد [illegible] محبوب [illegible] [illegible]

تعالی که از [illegible] عالم [illegible] و [illegible]

تجلی کرده [illegible] خود [illegible] [illegible] الا [illegible]

[illegible] که [illegible] عاشق

خود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الله [illegible] کنت کنزا

مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لان اعرف [illegible]

[illegible] خود و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که

[illegible] و [illegible] خود [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] لولاک لما

خلقت الافلاک و [illegible] عالم [illegible] الله [illegible]

بکسی در کتو مشغول کرده و بار محبوب در وی [illegible]

[illegible] بوده بعد و عاشق را فرمود که زود با عقل بکند [illegible]

و بیا که تا زمین و غذا باشد و بیا [illegible] صورت [illegible]

[illegible] بنیان کرد تا تمام شب با وی بکرد [illegible] حق

عاشق عاجز گشت و دست و پای همه را گم کرد [illegible]

[illegible] از عشق [illegible] عیار کرد و نمی تواند که محبوب را محبوب

[illegible] را با [illegible] یا [illegible]

محبوب [illegible] کس نتواند که [illegible]

[illegible] آن

[illegible] عشق را [illegible] آرزو [illegible]

[illegible] عاشق بوده با

[illegible] آدمی [illegible] بوده [illegible]

[illegible] محبوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محبوب [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] عاجز [illegible]

[illegible] محبوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

السموات و الارض وحده [illegible] را حق کردن حسبه جمیع بعد

از تفصیل آنچه گذشت اهل التحقیق هم دو و سمت آن که [illegible] سموها

بعضی او معنی آن بلا شکل شیء [illegible] عشق مع الوجد

جنبه سفر هم در اول احوال السیر است و [illegible] طالب [illegible]

او [illegible] غادت مشغوله آموزد اکرا و هوس [illegible] را

با این کبوتر با ذکر در اکرا و بعضی [illegible] دارد تا

این منطق [illegible] باز شود [illegible] اول [illegible] باشد اینا

خوشتر دارد این [illegible] طبیع [illegible] طبیع خود [illegible]

و بی [illegible] کند که با [illegible] نسبت آشنا [illegible] سید آرایی [illegible]

حق تعالی الا ما [illegible] علام فان مکان [illegible] و از

نسبت و خود خلق بزرگ و از نفس دور و از شما [illegible] پاک [illegible]

طالب [illegible] یا [illegible] تمام صفت زنده دار

شد که با حق تعالی هم [illegible] می شود و تخلقوا باخلاق الله

میگوید [illegible] این استحقاق [illegible] کرد اما نفس و [illegible]

کیفیت اهل رحمت لیس [illegible] آشنا مطلوب باشد آنجا

این حضور همت اختیار کند که ایشان [illegible] وقت [illegible] شود

[illegible] که از طفیل این حق [illegible] مشترق [illegible]

[illegible] محبت و [illegible] کامل نشینی و [illegible] را [illegible] وقت

و این [illegible] همت اختیار کرد [illegible] موقوف [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] تمام کرد تا [illegible]

و مطلوب [illegible] مشغول بود و این [illegible]

[illegible] طبیع شود بیشتر [illegible]

کبوتر

و مخصوص ... البته در خاطر آید که ... [illegible] ... از ...

... [illegible] ... و او ... [illegible] ... تسلیم ... [illegible]

... [illegible] ... کسی ... [illegible]

اما ... آنست که در ... [illegible]

تسلیم ... [illegible]

و ... [illegible]

این ... [illegible] ... عبارات ... [illegible]

که در ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آن ... [illegible]

کنند ... [illegible] ... زبان ... [illegible]

و ... [illegible] ... انا الحق

گویا ... [illegible]

تمام ... [illegible] ... که من در میان ... [illegible]

... [illegible] ... الکلام ... [illegible]

احکام ... [illegible] ... حلول ... [illegible]

که من ... [illegible]

... [illegible] ... مشکل است ... اولیاء

الله ... حلول ... اتحاد ... [illegible]

[illegible] محققان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] در عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آورد [illegible]
علم [illegible] است [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
او [illegible] صبر [illegible] دل [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] سبحان الله [illegible]
عالم [illegible] بود که هر [illegible] او [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] فی الحال [illegible] مجنون [illegible]
[illegible] مجنون [illegible]
مشکل [illegible]

[illegible] کیفیت [illegible] در شکل [illegible] عقل [illegible] اوصاف دلیل و چشم ما

[illegible] عشق [illegible] یقینی [illegible] گفته آلا تو دانی

[illegible] معنی [illegible] ساز ام

از زمان آن [illegible] صدق [illegible] الله ای [illegible]

مضمون [illegible] عارف [illegible] نگاه [illegible] نظم

پیش جانان پیش کش آورد [illegible] نگاه [illegible] گفتم تا

قیامت [illegible] دل خویش [illegible] مهمان [illegible] ادم [illegible]

طلب شب [illegible] اشک [illegible] ان [illegible]

و [illegible] غم تنهایی [illegible] و [illegible] محنت [illegible]

در [illegible] همت [illegible] از طلب

[illegible] عشق [illegible]

عاشقان [illegible] از یک جنبش [illegible] از هر

[illegible] آن بهار [illegible] و گرد باد ان [illegible]

[illegible] شاه [illegible] و بی نوا همه عالم و [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] و [illegible] ان [illegible]

[illegible] و [illegible] ان در اضطراب

حال [illegible] و [illegible] ان [illegible]

باد داد هر طرف [illegible]

[illegible]

[illegible] نایاب و خود [illegible] جهان

[illegible] چنانچه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عالم [illegible] روح [illegible]
صفای [illegible] آب [illegible] روشن [illegible]
عالم [illegible] جهان آلوده
جسم [illegible] و شروع این آغاز هوای ابر [illegible]
ولیکن [illegible] و از صفای [illegible]
عشق درخشان [illegible] هوای [illegible] عشق [illegible]
بغداد و از [illegible] عالم [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] بر شوق کشید و از [illegible]
[illegible] و از [illegible]
عالم [illegible]
[illegible] آن ذات
[illegible]
[illegible]

برد که معنوی معنا بیان آن ذات از بهر مقیم ساکن درگاه
کلشن آمدن او را نه کل وشکفتند این حد که از بوی پادشا
هی مملو شده چون عندلیب زرد نام کرده دروی نشستن
شغل بهر نسیم جان فدا است دل مرا ... کرده مدام
با هیچ ایاکل که چنین نو شگفته است بوئیده ... منم که ای
خنجر عالم امروز کل ام روزها است که این طرف ... بطلوع
شدن این جواب دادند بجمیل علی الاطلاق که کعبه جهان
و قبله جهان است عنقا طبیعی وار از کلشن طبیعی ...
سوی جمیل حایر است ... قبله نما ساختم آن ...
... ترا که چه طواف عام است و ... کاه خود ...
وماه ... هم یکی ره ام از آن درد است که بنیاد اما از محض
خفیر سرگشتگی دارم که در ان عالی درگاه چگونه جان خو
یش کشیدن آرم اما عیب من آن است که جان قربان کرده اکنون
او عنی عن العالمین است ... که تعاقل دام ...
استغنا می او ... سالها کرده ... ام او عنقا کنند ... این
همه اتفاق بزم کرده بودم ... آن مجلس را بر هم شکسته ...
... کشیدند و ... که هر شب آن ذات بعد آنجا احوال این اعلام
دادند که یک پادشاهی است کل اعنا و بی دلنشین دلربا و
در ... وکلیه اند که ملکت خود بیرون آمده و با
... محبت آمیخته و ... جان بازی ... نگاه می ...
اما چنان لطافت داده که بینی در نظر عقل ...

... بر عجمی ... و ... نمود ... ...
رفته واز ... داری ... رفقن ... اشتر ... شده
از اقبال ... شنیده ... خبر گفتن ... شود
... یاد ... شود ... درین ... و آورد
عالم ... ... که چون راز ازدل ... ... بیرون
... ... در ... ... تسبیح بار ... دهان
و آن شب ... لیلة ... بود اما این چنین لیله
القدر که خیر من الف شهر گردد واز ... آوازی
... شب قدر ... و ... نامه ... سلام
... مطلع الفجر ... که بار ... عالم ...
و عالم ... گرده ... طالب صادق باشد
... بود که ... آن ماه ... سال آنجا
قرار ... و جای ... در باغی فرود آمد اما این
چنین باغی که ارم ذات ... لم یخلق مثلها فی البلاد
و این مقام سال ... حیرت ... و میگفت که آن ... سیم
... شده است و سرو ... ایستاده و ...
زبان ... کرده و نرگس همه تن چشم گشته و این همه ...
باغچه ... نشسته که چون ... نهال نو ... آورده و این
نادیده عاشق که ... است و ... امید ...
... مثل سایه ... ... افتاد او درین حالت
بود

مقید [illegible] دیگر [illegible] و همه صاحبان [illegible] آن [illegible]
[illegible] صف کشیده [illegible] در مجلس [illegible]
داشتند که [illegible] بحقوق [illegible]
قوت [illegible] و [illegible]
آن [illegible] مجلس این ملک [illegible]
کردند [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
در آن مجلس [illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خویش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مقصود [illegible] مشایخ [illegible]
و خویش [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
بود اما [illegible] در دل شاه [illegible] داشت [illegible]

زه به غیب چو جوهری مرد یکی که دید و [illegible] چو پیاله شنیدم اما

بچیز می توان کرد و باین همیشه آمده است که آثار افتاده باد

کوی هم چنان [illegible] پیدا [illegible] والد عشق بیاز [illegible] چون باد

[illegible] است [illegible] تخم را در سینه دارا [illegible] می شد

که هر که [illegible] رطل را شنیدم [illegible] و فرمان شد

که یک [illegible] در نظر کرد [illegible] تعلیم ما تجربه [illegible]

که کوهم الجنان [illegible] پرده شرابی چنان داد

که هیچ یک دو پیاله نتوان کشید و فرمود که در آن باغ و

[illegible] سفر از این شراب آنها [illegible] زد چنانکه بی

خود گردد و از [illegible] خبر [illegible] و وقتیکه بهوش [illegible]

شود به تخت بر داشته در این محل آرند چنانچه فرمود

ایشان آمده همچنان در آن باغ مجلس آراستند و آن شاه

عشاق را [illegible] و در آن مجلس نشانند و وقتیکه

پیاله در کشید [illegible] پرده گشته و در افتاد و از

تیزی شراب چنان [illegible] مستی زد که بیش از [illegible] بی

هوش گشته و ایشان فی الحال به تخت بر داشته و مجلس

به حال خود گذاشته و تخت بجوی [illegible] محل آورده

چنانچه [illegible] مقام و [illegible] رسانند اما شرط [illegible] بیهوشی

خوابند و این را در صحن دیوار [illegible] آن نهادند

و تخت روان را پنهان ساختند [illegible] محل ذات آن

سلطان مطلق [illegible] دهان [illegible] منور

همین

معامله ادا نمود که ظاهری خوابی دیدم که گویا که جاهای
بلند و دران شاهی رحمیند و این چنان هوای لطیف و این
چنین مجلس ظریف پر وسعت که کی گشته بود آنرا بترتیب ادا
نمود و در ابتدا این کلام ابر فراق هجوم نما شد و عنا
عقده عشق غوغا نهاد و از چشم قطرات اشک بهم رسید
شعله چنان بالا که گویا که آفتاب در سرطان واصل آمده و از
سوز سینه هر طرف برق جهید و آه دود آلود بادی قبل از
زد و در باران چشم تمام تر شد و سیل سر شد جهار سو
دو پیاله جرعه پیاله که بلبله دهان چشیده بود آن باده از پیاله
چشم فرو ریخت و در باغ هوای نوبت ابقی و در مجلس
نحوی تازه سر کشید همه اهل مجلس را از نوحه بر دامنه رفتند
واین بیت نهال را پای در گل ماند و مداومت بیت شاخ بلند
فتنه بر کشید و آتش شرر به من که زیجر قطرات تازه نهال
مدلهم و این همه نزد ان ذات عالی در جای رفتند و تمام احوال
سرگشته عاشق بار نمود اضطرابی او تمام زمانه را بی آرام
ساخت نه سوز وی آفتاب را از سر تا پا سوخت و فراق
وی ماه را داغ بر سینه نهاد و دل سرگشته باد امن خون
آلوده همچو گوی به چوگان جهان بیمود و از گرمی آه و ستاره
تجانه شد بحر نجی یلله از عالم ادراح روغن جانا چنم بیرون
زد و حرارت او در آتش شعله افکند و در آشفتگی او باد
را پریشان ساخت و از ناله سینه او آب خود را فرو برد
و از بیقراری او در زمین لرزه افتاد و هیچ جنبیده و از
آشنیده نبود که آن غم وی بغم بود با این حالت تمام انجام شان

[illegible] بنا [illegible] بموی کنند

[illegible] زنگ بود [illegible]

[illegible] عین خود

[illegible]

[illegible] از آن کـ در

[illegible] بجود است از آن

[illegible] عهد در [illegible]

[illegible] او در [illegible] بود که

[illegible] از [illegible] پای خود

[illegible] و عالم [illegible]

[illegible] و [illegible] با اهل

[illegible] و [illegible] و آنك

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible] سران [illegible]

[illegible] آورده در مجلس

[illegible] [illegible] فر

[illegible] باز گرده

[illegible] اتفاق آن زمان در

[illegible] معامله [illegible]

[illegible] الحال تمام الاحوال

معامله

تا سلطان مملکت حسن و مه در مملکت دو بنیان ها دل اندر امن
فرا علم لن کجا ما و کجا ایشان ها و حضور تمام در خوف و امید شد
که الایمان بین الخوف و الرجا و گاهی با بوی تقلیب دل از بیقراری
نه درا و اقدام جان فدا ساختن مقرر کرده بود او همین
ساعت است هر دو حال میبایست دادن که الرداء سبتی است
تا محبتهای میرود و آلوده جان ناچار میبایست سپردن بین
حالت در مجلس رسیدند که حضرت فرمودی افتاده بود و مقفل
بود و صفای دیوارش چون دل عارفان روشن و خالی
بعد
صحن آن مشک و عنبر آمیز و نور زمین سبز و طوبی و سدره
و در رواق و کلاه طاق آن ایوان و جاروب کش او با قبیله و کیوان
شمع و مشعله بی مثال شمار چراغ و قندیل سوز [illegible] و [illegible]
هر طرف بلا عدد و فانوس هر جانب بلا حساب زمانه از آن
محل روشنایی عاریت آورده اینجا روز نهاد نام و در آن محل
تخت عالی با لعل و جواهر آراسته و پایه ها عقیق و زمرد
مکلل ساخته و بی آفت با شعاع هر جواهر بود و بی
مضرت خاک نقوش در مرصع داشت و آن تخت که در بی
خودی دیده بود دل بلقیس و از هر زمان که ایمن [illegible]
که همانست چنانچه قبل [illegible] عرشک قالت کانه هو و قبلم
سلیمان این تخت را یاد کرد تخت خویش را بر باد کرد و بر آن
تخت نازکی سبز و صفای او چنان بود که پای دل و قدم [illegible]
و قدام نظر بلغزد بر آن تخت وقتی که نواب [illegible] ان
علیهم [illegible] نشست فی الحال بشناخت که همان تخت است

رسید بیت تمام اربارزا کم شرح این حال نکویم حالی
یک شب تا یک سال اه شبی در مجلس تنهایی از خون شده
و از حکایات ساخته رفیق غم و یار اندوه تمام گشته نشسته
است که ناگاه معشوقی اعلا و بوی آشنا همراه باد آمد چون
مشام جان رسید با آن بیخودی باد آمد و از غلبه معنا
آمد [illegible] گویا که در این دل نفخه روح دمید و آن شب تا
بامداد در [illegible] غم مضطرب شد که آن خواب شد بلی
که [illegible] ادبی عجب با من دل باین تفکر نشسته است که ناگاه
لیلی و شبی در [illegible] پنهان کالشمس فی اللیل مختفی
آمد [illegible] که بعد آن مجنون شد و میگوید که همراه من شود
تا [illegible] مطلوب تو شوم و راز سبحان الذی اسری بعبده لیلی
[illegible] این همراه وی شد و او گلهای روح افزا در
[illegible] دسته بدست این داد و میگوید که تمام راه
[illegible] از این نشانها راه را باز یابی و خود بین
[illegible] روح در ردای کبریا و این پی رو شد چو
[illegible] بدین منوال در گاهی معنی و گاهی خیال
[illegible] امشب است که عارض آن بی مثال ببیند
و [illegible] شب است که سایه آفتاب نشیند و از طرفه
[illegible] شود که خواهد [illegible] حالیا
[illegible] ببیند آن شب فلک که گویند اهل خلوه
امشب است [illegible] دولت از [illegible] کوکب سعاده
و گاهی [illegible] که این همه خیال است که وهم هم تک برافکند
و [illegible] مجلس عنقا شود و محال است که گردد ابر آسمان
[illegible] مثل من هم عرش نشینند و گویند ببینید
[illegible] سلطان

دام افتاد

عالم [illegible] را همی گفت هر نفس به صد هزاران [illegible] برگشته

[illegible] از نوع عجایب و مطلقا چشم آلوده بودند از راه مقصود بالکلیه چشم بود

و خلایق اجتماع [illegible] بود و دانا و آمده آمد ایستاده

خلق در انا در راه [illegible] که [illegible] است ز طلب نقیب شده

[illegible] آواز [illegible] در [illegible] شفا گشته و هر طرف [illegible]

[illegible] می باشد و علوت [illegible] و [illegible] از دور باشید کوتاه

[illegible] کرده از هر جانب [illegible] آمد و از

هر سو [illegible] و [illegible] هر نوعی از [illegible] کرد و [illegible]

هر [illegible] هجوم ساخت هر یک [illegible] یکی [illegible]

[illegible] که [illegible] آراسته بود [illegible] تمام صفت

[illegible] از [illegible] نمود [illegible] شود از نهایت هجوم نظر

[illegible] آن [illegible] از [illegible] همه عالم در [illegible]

حالت بود که [illegible] منتظر آمده و [illegible] از [illegible] آنرا [illegible]

[illegible] خواستند که اگر آن تجلی بر دل اولیاء کامل دو چشم [illegible]

مانند آن اولیا مضمحل شود و اگر بر دل موسی که نبی مرسل

است در لحظه [illegible] موسی [illegible] کرد و [illegible] آن

[illegible] خود را نموده [illegible] منتظر [illegible] شد از هر طرف آوازی

[illegible] که [illegible] ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم و

[illegible] را اول [illegible] کردن [illegible] نمود و جماعتی

[illegible] سعادت [illegible] از دل [illegible]

[illegible] و جمعی [illegible] انا [illegible] گفت و

[illegible]

پنهان نماند که آن روز ذاتی سر مجلس بود چون ماه در شنا
ای جو رسید تحفه به ذره الجمال طالع و واصل شد ان   مثل
جسم که مانند دل صفا و بیقرار بود بآن ذات از حضور
که لو حنا ذات اتحاد یافت که نه جسم در میان گنجید و نه قاب
هیچ ما که جهل شده در میان حایل گردد آن ذات که کا
المصباح فی زجاجة است و آن جسم بی سایه که سراج منیرا
است بی خود یکانگی و حدت چنان بود که جو ذره شتابی
دو چراغ در نور این مطلق بی امتیاز عینی و عیانی جمع
شوند گویا که درین شب معراج او شد و حضور لطافت که
میان عاشق و معشوق تمام شب کشته این حبیبی زبان
ندارم که آن راز غماز باشم آنچه روا بود گفته شد بحق
این طالب و مطلوب محبوب خوب با خوب در روز لا یکا
نه باشد بیت مثلث حافظ دعا بشنو آمین بگو . روزی
مانده حل شدند فرمان شما ئم علی الجمله و قبله صبح نز
بخته شد این را باز کردند و حکم کرد که صباح مجلس عام
صفوا هر شد و تو همه از ان سرور ران باد بهام حاضر باش
و خطاب کرد که ای عاشق صادق در ان جمع عاشقان
ما منتظر همه تو هم یک احد شوق و طلبه در ره منزلی و شوق
و اشتیاق غالب بما مبادا برین حضور سینه کسی مطلع شود
هرگز این راز را بر زبان میار و منزل جان خود از خلق
پنهان دار و طریق آمد شدن خویش را هیچ که کل رینه
چشم آن بر اندیش و پای برکل نهاده گاه بیگاه بخدام اما
بکاهی سر عشق بر زبان نه نمی لغزیست و خدام بیت .
عیبی نه عشق زبان محرم خاصان بیرید . ازکجا سر عشق در دهن
عام افتاد

وارتقاء به مقام مقعد صدق معراج کرد با قفله لی مع الله وقت قاب قوسین
او ادنی تا آن مقرب رسید خاتم ولی حق را بلند و از ده و دو قوس یقین اینجا
دایره البیت و این مقامات قریب را در این حکایت ثانی ادا کنیم
اندکی گویش دانسته بشنو مقامات. معراج مثال آنکه عاشق و
معشوق یک جای معین قرار داد که فردا بوقت ظهر و
آنجا جمع شوند و شب اتفاق کرده وعده نمود که مغرب
آنجا در این میقات است عاشق علائق گسسته و صفات
و اضافاتش اسقاط کرده بسبب اعتبارات من حیث التعدد
التعدد والنسبة که ذات را بآن اعتبار اصل میقات تبدل بود
آمد و جای که وعده مغرب بود مقفل کرد که بوقت ظهر عصر
خود را آنجا رسانید و عاشق پیش از وعده خویش آنجا
رسیده انوار قرب در نماخوانند و معشوق تمام تصرف را بعد
و لمعان ابروها از سرمه زده ساخته و پیکان تیر مژگان ها
از سینه عاشق آب داده و معشوقیت از چشم دلبری
در غمزه گشاده اگر صفت و اضافت یک بیک بشنو سازم قصه
چون زلف او دراز گردد الغرض بهمه اعتبارات من حیث
اثبات التعدد والنسبة که ذات را بآن اعتبار واحد میقات
نیز بیعون آمد و در میقات که اتفاق کرده بود سوی آن
[illegible] کرد و جای که وعده مغرب بود این هم بوقت عصر آنجا
رسید و معشوق پیش از وعده نیز انا میقات بجلوه دهد
آنجا قرار [illegible] الکرسی بیرحلی الاتفاق در میقات جلوه
که حکم وسطیت دارد بین الاعتبارین با وجود آنکه عین

و زمرهٔ الحبوب محموده کانت کلما یمم بالوعد وعید او
منیوات امد موعد ها ، فتبین عوارد الامن نجاوان کلم وقد می
کوهها سوار در آورده هلاک شد و جمیع اقران حدائق
خاطرنشان درد و تلف گشت و بعضی از آن باده بیهوش افتاد
ولی از سرگرمی در جوش آمد بیت مستانه کشتگان تو هر
سو فتاده اند ، تیغ تیز ملکت بهی آب داده اند ، نزدیک
حوصله خود مقامی که رفت و هر یک بمنزل اشولش معد هست
بیت حوصله کو که دل دهم عشق جنون فزای را ، سلسله
بسلم زیا عقل کو نه پای را ، دیده بترک عافیت
اقلیم ، ور ستمش سزا دهم جان ستم ستمزای را دوا
جمع جانها بازان آن عاشق مثل شاه الیتادو بر سر جیزی
آن جبانه کبرانه دود آه نهاده و الفنکر در دهمچو کوه درد
کوه و شهر سوخوجهاد آهنی از غم والاوه و از شعله سوز
تیغ و منجنیق کشیده و تمام عالم زیر و زبر نمک رسیده و یاد دل
سوی او رخش تاخته و سینه را سپر محنت ساخته و اقلیم عشق
تختگاه خود کرده در صحبت شاه عشاق شد و این در
ظاهر عاجز و مهجور و در باطن غنی و معمور و این در
ظاهر مانند همه عالم گوید که انا بشر مثلکم و در باطن همه
رضای اوست و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
چنانچه ترتیب کرده بود چنان عامل گشت بیت از درون
شو آشنا و از برون بیگانه وش ، این چنین زیبا روش
کمتر بود اندر جهان ، و در لغت معانی الولی یعنی الفوت
واز واقع

قیامت آن نقد ولایت ظهور کند و در دنیا نبوت و رسالت
او ظاهر است و در روز حشر شفیع و للعالمین [illegible]
لایت گردد و آن ذات [illegible] الولی [illegible] خطاب او [illegible] در صفت
محبوبیت و در صفت المحبوب [illegible] اعنی [illegible] در [illegible]
شفاعت [illegible] داشته [illegible]
ولایت [illegible] ماه عین عبادت [illegible]
طلوع [illegible] آئینه فلک [illegible] عکس [illegible]
حیف با حبیبان [illegible] محبوبی [illegible] آسمان [illegible]
او [illegible] دیدار [illegible] داشته [illegible]
[illegible] او [illegible] عادت عام [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] آمدن [illegible] جانان [illegible]
کرد و [illegible] مرکب [illegible] آفتاب [illegible] کرد
در میان [illegible] را از مشرق [illegible]
خورشید [illegible] جلوه [illegible] آسمان [illegible]
جانان [illegible] اسب [illegible]
[illegible] ظلمت [illegible] عنان [illegible]
[illegible] عالم را [illegible] جهان [illegible]
[illegible] جان عالم را در کمند محبت [illegible]

باطن چنانچه حدود است آنجا بینها و علو و سفل پنهان و محیط
و این دل ریش برابر این چنین اگر کشف نگاهها هو و کون
بر آیینه برابر کرد اینجا قاب قوسین نام نهادند
و این مقام هر دو اصحاب خوانند این هر دو نمایند
آینه او ادنا خوانند و ختم ولایت گردد که رتبه تمام شد
و جمیع این ولایت فرموده است که انه اذا فعل من
الجوهر چنانچه نظر در آینه دو و جمیع عین دنا اللّه و
جمیع اعمال عکس از این طرف آینه و آنجا قبل الا نماید و شعر
و در مقامات آینه چنان برابر آیند که قاب قوسین
گردد و در همه اعتبارات یک ذات است این معنی را
او ادنی گفت که قرب تمام شد و حکما میگویند که جسم کثیف
به جسم لطیف معراج یافتن محال است و اما آنحضرت
ولی را جسم فی سایه که از دل لطیف تر است معراج
... تمام آن جسم کل بود و همه اجسام تفصیل وی از جسم
لطیف عرش تا جسم کثیف مرکبات و ولایت آن ولی
... است و ولایت همه اولیا تفصیل وی و هر ولی که
در این مرتبه قرب مشرف گردد سینه او نزد دل معراج
شود و حجابها مقامات متلاشی است و وعده لقاء رب
آنجا امروز همی بینند و هر که در دنیا ... آن آنی ...
جام ولیت ... این نام در ... این معترف است
... در آیین آن خطاب جام ... ما ...
اما اهل مقام آنست که ... است و در روز
قیامت

و چنین اتفاق [illegible] شمس نام [illegible] بچشم [illegible] [illegible]
بیچاره این [illegible] آگاه بسوالش [illegible] [illegible]
[illegible] این [illegible] محبت [illegible] و تمام [illegible] آمد
وصف [illegible] دارم آزرده و [illegible] بیمار دیگر او را رخصت [illegible]
تحیر درد و اعادت تجدید آورده میگفت که چنین دلبر باید دراجم
عشق [illegible] کرده اند و این چنین آهوی وحشی [illegible]
چشم تو [illegible] آهوی چشم بتان چشم
ترا نخجیر است [illegible] چشم صیادافکن تو آهوی [illegible] کیر است [illegible] وبا
این گفت که ای دلدار ای بیجان آوارای در محبت [illegible] امروز میخواهم
که با هم صحبتان گشت باغ کرده ایم خود جدا سوی خانه ایشان روان
گن و منزل او هم بنما و همچنان که دل آدمی دل بر دل است
القلوب مع القلوب [illegible] بیت سرسری نیست بدان عشق
را دلهای پاک [illegible] شیشهای ساعت آمد دل بی آرام [illegible]
چنانچه اضطرابی و اضطراری او بود همچنان دل نگاری [illegible] بیقراری
این داشت گویا که شخص و سایه خود و از یک حرکت [illegible]
این هر یک مانند دو شمع بمقام خود می سوخت اما هر دو دل عاشقان
یگانه بود که چون در روشنایی دو چراغ تمیز نتوان کرد و این
هر یک چنانچه دو [illegible] محل خود از مستی عشق غلطان بود و اگر چه
از جدایی اجسام چون مردمک دیده یکدیگر را ندیدند اما هر دو
دل از محبت عاشقان اتحاد گرفت که چون شمس مشترک و از این [illegible]
گردید و انبوه یک صورت پیدا آمد این چنانچه طرفه [illegible] و بالاست

[illegible] بنشست سفر آن سرو آزادم

[illegible] عیسی رهی تنها و بیمار دم

[illegible] و بخلعت تمام آن آکوه

[illegible] آن [illegible] منظر مینا بلی

[illegible] شور [illegible] زیبی دو خوابم [illegible] تجلی کرده

[illegible] ادکل نار شکفته و [illegible] سبزه خط

[illegible] لم تجلی [illegible] فی الا خضر نارا

[illegible] آمل [illegible] چشم دلو انجوه

[illegible] فرو افتاد [illegible] خاک سجده ذی

[illegible] شنبه و آن ماه چهارده

[illegible] شنید و او بلقیس

[illegible] جهان فروزی که

[illegible] سنجر کیست

[illegible] سوی منظر نگاه

[illegible] گان دیا چون در لقو

[illegible] فتنه انگیزی [illegible] آمد

[illegible] ار آن [illegible] از کوا

[illegible] آن قطار [illegible] م لذ [illegible] مهربانی

[illegible] آن زن معشوق

[illegible] و [illegible] بیا که آن

[illegible] آن لیست سواره که بلای جان و

دین است

[illegible] الحمد [illegible] منتظر [illegible] که [illegible]
[illegible] مع [illegible] لا [illegible] عشاق
[illegible] مغموم [illegible] کرد و تمام [illegible]
[illegible] الکریم [illegible]
[illegible] از بیرون خویش ببرد تا آمد و منزل عاشقان
رفت و از زیاده گفتند [illegible] سلام عاشقانه و همچنین پیام طالبانه
با این جفا [illegible] اگر [illegible] خطها [illegible] همه تن خو
[illegible] است و در هر [illegible] آمده از [illegible] خود [illegible]
که [illegible] وقت آن [illegible] همه تن خون [illegible] سوم زد
[illegible] که [illegible] از [illegible] خود [illegible]
و در [illegible] خویش [illegible] در حلقه [illegible] آمده است
[illegible] عنبر فام اینجا منتظر مانده است
[illegible] کل [illegible] هم [illegible]
معنبر [illegible] تمام [illegible] و [illegible] خود سوده تمام
آب شده و از نهایت اشتیاق اینجا [illegible] الآن پای
بوسی [illegible] بیت آب [illegible] سرو قامة
[illegible] پابوس تو [illegible]
و ماه [illegible] آسمان همچو من مضطرب گشته که هر روز [illegible]
[illegible] کل [illegible] را [illegible] خویش آورده
اینجا منتظر مانده است [illegible] تمام [illegible] آن
پای [illegible] بیت بیام [illegible] دل و جان من [illegible] زاده سری که
[illegible] پای تو باد [illegible] طالبانه بر زبان

نیک بنگرم رجوع آنند چو بیم جهان معشوق می شود بیت
هیچ بود ز یار مشتاقان زآغاز خوانی جانانه دود دل ز ابهم سودای
دانی چه سبحان الله چه عاشقی کیمیا عجب باشم که در عشق فی
پاک عاشق ترا ست که ابتدای محبت او وست و جمله هم و سبوته
شاید او وست که صفا چه با آن محبت روغن که بدل می شود و با آن
دشواری تاب مشتعل کرد و باز باتفاق بچراغ روشن شد حسن
چراغی فروزد که بوسه ملاحت کاهی پروانه عشق را در
جهان محبوبی روشن سازد بیت حسنت باتفاق ملاحت جهان
گرفت آری باتفاق جهان میتوان گرفت یعنی بخیانت عشق
که محبوب که هر چه بود خود را کاه ساخت و شعله فی سوخته
خویشتن را خود نه کرد و بسیاری تمام تن ریزه کرد اینک و برگ شعوا
آن سوخته است و باز اتفاق تمام همه تن خود سازد که برنگ لعل
[illegible] صاحب نظر عشق باز کند آری از جمله این عادت این
[illegible] که ابتدای معشوق عاشق اند که بهر ما عاشقان عا
شق باشند بیت عاشقان هر چند مشتاق جمال دلبرند
دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند یک روز آن
بیچاره غلبهٔ عشق غالب آمد که نه در استادن قرار بود و نه
در نشستن صبر ماند و نه در جمعیت آرام کرد و نه در
تنهایی تسکین یابد همه همنشینان و خیل مکان را آزاد کرده
گاهی بر بستر افتد و گاهی بر خاک نشیند و میگوید بیت
خاطرست آنکه کنید که بدل دهیت دلدار نه دل من کباد کشتم در راه او
عنبر

[illegible] و بعضی علما [illegible] که [illegible] شده معشوق [illegible]
خیال [illegible] اعضای [illegible] تمام جمیع [illegible] تمام
کرده آورده [illegible] عاشقی [illegible] را [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
که این عشق [illegible] و بعضی [illegible] است [illegible]
[illegible] عاشقی [illegible]
[illegible] است و [illegible]
است [illegible] که هر کار [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible]
عاشقی [illegible] اظهار محبت [illegible]
[illegible] و [illegible]
عاقبة الامر [illegible]
[illegible] و تمام [illegible]
کرده [illegible] کم [illegible] بود [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
کرده [illegible] و یا [illegible]
آورده و یا [illegible] و یا [illegible]
[illegible] و یا [illegible] وقت [illegible] و

بر این کرد و در [illegible] عشق او مشغول [illegible] و در وقت ادا آتش عشق او [illegible]

[illegible] عاشق و معشوق [illegible]

عاشق [illegible] بیت انکه این حسن [illegible] وجود تو [illegible]

حسنی خاص ادراک کرد بالذات [illegible] آید [illegible] مجلای مصفا

گردد آنجا شهود [illegible] در غلط [illegible] محبوب

در لباس غیر [illegible] بود از آن [illegible] بیت [illegible]

[illegible] است که در [illegible] طالب [illegible]

[illegible] بیت [illegible] هست [illegible]

[illegible]

[illegible] شوق غالب [illegible]

[illegible] الحال [illegible]

من و محبوب من [illegible] تمام کرده

[illegible]

[illegible] و گفته [illegible]

من و [illegible]

گردد و [illegible] آنجا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی الحال آنجا

[illegible]

بیت کرام و ثواب تو آن قدر حاصل الا ترکنا منه و حیدا
ساند بعضی علما عفی الله عنه بسوز و اسو اندازد که [illegible]
عذر که مفید . بیت [illegible] گشتند که باز گوید بدل [illegible] باز گوید اول
که هر کار [illegible] کند در بوستان آمد [illegible] قدم [illegible]
جان دادا بستان [illegible] هر نوع جمهور محبوب [illegible]
بعضی بعد می شوند [illegible] تا از [illegible]
زد بله الذی [illegible] و [illegible] تو بخشیم خلق که کردن
که [illegible] بکو چشم [illegible] آورد [illegible] جان آورد آ
تا [illegible] که جانان الا [illegible] کوهی و خوابه [illegible] جان ما فضل
از هلاک بی شفاعت ولی عفی [illegible]
عاجز گشتم مضطرب حال در دریای بیش افتاد و در عرق [illegible]
غرق شد و از دریای سرشک طوفان بر آورد و [illegible]
جان بخشی کن یا جان [illegible] حال مرا [illegible]
[illegible] نهاده ام بیت من [illegible] لطف و احسان [illegible]
[illegible] ام [illegible] یا [illegible] کن [illegible]
[illegible] و عاجز تمام کرده و [illegible] کعبه
[illegible] و سراسیمه گشته [illegible]
[illegible] دار [illegible] باشد و شفاعت [illegible] طلب کند
و آن ذات شفیع المذنبین کرده بیت [illegible]
[illegible]
افتاد در [illegible] آنچه ما در شفاعت [illegible]
[illegible] القریب و در قرب از ذات

در آن مجلس [illegible] عشق عاشق را با خود [illegible] و [illegible]
دیگر آنکه آمد و دید [illegible] ازین حالت محکم بود
که توقف کن که شرک است [illegible] فرمود [illegible] عشق ابتلا
و لوث شعر [illegible] با [illegible] اگر [illegible] تمام
[illegible] و این بوسعید [illegible] دعوی عاشقی [illegible]
[illegible] ملتفت گردد معراج [illegible] باد [illegible] کرد [illegible]
عاشق [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] مطلق است و آن غیر تو کیست که در دیده [illegible]
منظور گردد اگر جان است تویی و اگر جانان است تویی
و اگر [illegible] است تویی و اگر آرام دلست تویی که
[illegible] از خویشتن [illegible] بیت [illegible]
[illegible] و چشم [illegible] تویی [illegible] شود [illegible]
[illegible] تویی [illegible] آن [illegible]
[illegible] بعد این [illegible]
[illegible] و [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] تفاوت [illegible] آن زمان [illegible] عاشق [illegible]
گویا که دست و پایش [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و از [illegible] عاشق گشت
گویا [illegible] بیت [illegible]
[illegible] و [illegible]
سبحان الله [illegible] تعالی [illegible] آن [illegible]

[illegible] عقب [illegible] معنا المصیر و [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] المحبان [illegible] که من [illegible] کرده
[illegible] سبحان [illegible] آمد و [illegible]
[illegible] طبقی [illegible] کرده [illegible]
این [illegible] عنایت [illegible] و او [illegible] و همه سیئات او [illegible]
گشته [illegible] آن سیئات حسنات [illegible] هود [illegible] الله سیئاتهم
حسنات [illegible] که در [illegible] او [illegible]
طاعت است [illegible] سبحان الله در وقت شفاعت
[illegible] ثواب نشود [illegible] کرد آری مصرع
[illegible] سلطان [illegible] است [illegible]
[illegible] گناه [illegible] آن گناه [illegible] کرد [illegible]
[illegible] خواب [illegible] از خلوت عبادت [illegible] این سالک
[illegible] خواب [illegible] راه روا است [illegible] در خواب [illegible]
اوراد [illegible] و وقت [illegible]
سلوک باین جماعت شرایط قدیم نهاده است اول هوش در
دم و دوم نظر بر قدم سیوم خلوة در انجمن چهارم سفر
در وطن [illegible] که هر [illegible] دم قال الله تعالی
وقال رسول علیه السلام [illegible]
لهو و لعب [illegible] یکی [illegible] دوم آنکه هر دم [illegible]
[illegible]
[illegible]

کیسه حجیب تو غیبت نبود آن ذاتی که اولی بخطاب او است

در آن ذات اعتبارات نسب و اضافات مفهوم نیست که در دنیا آمد از

[illegible] الاسم [illegible] [illegible] ذات مفهوم [illegible]

مفتح بود که [illegible] عبارت [illegible]

عاشق بی عاشقی تمام کن تا یابی [illegible] محبوب بی [illegible]

بیت آمد و باز هم زبان شود [illegible] و میگوید که تحقیق [illegible]

عشق [illegible] و [illegible] اول [illegible] [illegible]

که نبود در [illegible] ذات من با [illegible] اختیار گشته [illegible]

است که [illegible] در [illegible] من ذات [illegible]

نفس [illegible] که [illegible] الله اکبر [illegible]

که در [illegible] اشیا [illegible] مفهوم کن که [illegible]

بعینها است و آن جمال صفت [illegible] عین ذات است چرا

که اگر صفت [illegible] و نظر از صفت [illegible] ذات

قبیح در [illegible] معلوم شد که صفت [illegible] ذات جمیل

است که ان الله جمیل و یحب الجمال [illegible] میل از

ذات [illegible] آمد [illegible] خود ذات

میکند آن ذات مطلق در [illegible] است [illegible]

با [illegible] که باشد [illegible] شاه [illegible]

بین [illegible] میل [illegible] تمام عین

آن محبوب است [illegible] محبوب [illegible] طبعی

می شود در [illegible] شرط [illegible] محض میل طبعی [illegible]

میکند

از مضایقت اکل بعضی اوقات گویا طلا و نقره بود جمیع قبایل و عشایر [illegible]
متوسل [illegible] الطاف [illegible] از بعضی [illegible]
[illegible] فهم کرد [illegible]
[illegible] صبح [illegible]
[illegible] جنابت [illegible]
[illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنجا و این وحشی که [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] بود که [illegible] جمیع از [illegible]
[illegible]
[illegible] عطشان [illegible]
[illegible]
و بعید که هیچ کس [illegible]
[illegible] که جایی [illegible] رفت و جایی [illegible]
رفت و جایی عبارت رفت و آن [illegible] و دریا [illegible] شب و روز
در این کار مشغول بود که امروز [illegible] فتح کرد و فردا دگر
خطبه خواند [illegible]
بود که [illegible] کرده نشست تا که آن تمام نشود [illegible]
[illegible]
[illegible] پوشیده [illegible]

بالنفس من اوصافها بدن نفس نظر بر عبادت محمود [illegible]
ان مصبت و نظر بر قدم آنست که همیشه در آمدن و رفتن
نظر بر پشت پای خود دارد تا نظر او پراکنده نگردد و در خلوت
در انجمن یکی این است و دوم آنکه از یک ساعت بجهت [illegible]
عبادت گوشه گیرد است طلب الله که دو ساعت باشد و اگر نتواند
از یک ساعت کم نکند که خلوت و یک ساعت وسیله است و علامت
در انجمن آن است که او را خلوت و جلوت مساوی باشد هم
آنکه در خلوت یاد حق باشد و در مجلس خلق مشغول گشته
از یاد حق غافل نگردد یکی این است و دوم آنکه در انجمن
تجلی اسما و صفات تظهور خلوت اطلاق ذات باشد
و سفر در وطن آن است که جهان پیمائی کرد و هر که چون باد
گرد جهان [illegible] خاک بیز [illegible] در وطن [illegible]
کما قال علیه السلام سافروا تغنموا [illegible] اذا [illegible] ان [illegible]
[illegible] مشغول شود [illegible] باشد با محبوب کامل بود
[illegible] آن [illegible] اهل الله
عبادت است یکی این است دوم آنکه اگر علم باشد تا
[illegible] علم [illegible] ترقی کند و اگر عالم است ترقی کرده
ولی کرده و اگر ولی باشد تا ترقی کرده [illegible] ابدال و
اوتاد و غوث و قطب و رسالت [illegible] دوم
سفر کند و این عمل اندرون و در وطن ترقی باشد که تمام روز
کار دنیا [illegible] در شب [illegible] شود [illegible] مشغول شود فرمایا
في الحال [illegible] عین [illegible]
حساب عالم [illegible] در یاد حق مستغرق شود [illegible] کرده

و در ان

باطن خواب غفلت کسی نباید از هم نیست که در وقت آواز

منادی دهند بیرون نیامدن از باطن مثل او حیا معاذ الله

آگاه شود نفس است خفی بیدار شود و حدیث عبادت است

نفس این بین از آن باطن مثل آن میکند و از صفت مطلق تم جمعیت

شود المناجی مثل این مثل او است که از باطن بیدار

نگیرد از این انبیاء قیل فلا تزال هو کل و وقتی که این نفس

فنا شود هو قوا قیل بر خلیل فلان یعنی آمده

است که جمع نفسها و تعال این گویا و هو رسیل جمعان

فنون است و این بود است و در این حیات بود

عرفانست و در این کلام گو که خلیل فلان نفسا نیست

است و نفی آمد و ورای قیل فلان است آن النفس

که عرفان آمده است که از من عرف نفسه

فقد عرف ربه حاصل گردد کسی خود را یافته تحقیق

حق او را یافته و حاصل شد

و قسم دوم از خواب که معروفان است در آن غیبت

خالص هیچ شعور نباشد و در این حالت وقتیکه بیهوش

خواب آید تنام عینای و لا ینام قلبی در حقیقت آمده است

و در این خواب هر چه بیند بخلاف همان معاینه شود

خبری و وحی رسول علیه السلام در این چنین خواب بود

وقتیکه وحی آمد پیش از آن ماه

خواب میتوان اگر کسی در خواب غفلت

یا در خواب رسول علیه السلام را دید این واقع است

مشکل میکشیده و گفته ان طالب مالک کری که همین را نتیجه
از خواب چیزی بینه الذی جناب تصرف میکند میکند و دو وقتی به
عالم محسوس جدا شد الیه می آید که بعضی از خواب را به نیابت
آنچه حال در نفس مطلبیه در درون و تصرف خواب میکند
و تا انجا که آن را غیر مسعود که چون منزل فالانها [illegible]
[illegible] بیان او کیفیت این عادت کو چنین بود و حقیقت در خواب
معلوم شد [illegible] شد حضور طالب که در خواب میباشد
مثل آنرا شیطان [illegible] که نیز روا نیست بسفر در وطن
میکنند و آنرا بعضی از جماعت ترجمه شده در قسم اول از خواب
حالیا [illegible] یک خواب بشو که آن را هر روز می آید و
آن دو قسم است یکی بغفلت محض و خواب عبارت
از آنکه است که خطرها متفرقه جمع نشود و خواب
نفسانی [illegible] است مایل با شغل و [illegible] سوی
قوت [illegible] که در طبع [illegible]
[illegible] غالب کند و همه اعضا را کاهل ساخته در دماغ [illegible]
[illegible] آن [illegible] یا نفسانی است آن خواب غفلت
است و نفسانیت عبارت از آن است که من فلان این سخن
[illegible] که [illegible] آمده است و اگر
با [illegible] متصل است و خواب آمدن آن خواب را
خواب را [illegible] غفلت محض باشد و خواب شیطانی هم و
در [illegible] قسم [illegible] و این [illegible] التعبیر [illegible] باید و حقیقت
غفلت [illegible] کردد النوم اخ الموت که [illegible]

کردد

دانسته مطلق است بواجب بعضی دیگر از محققان اهل تحقیق که در منتهی مقام بیان آن بوده

نفس در صفت آنکه بیان وحدت مطلق الوجود بین عالم هم یک حقیقت است

او میخواند باری تعالی که الذات لیس تمام الذات ما قال انسیه که در

ظهور عالم و آدم تجلی بنا و در معنی اینست مطلق در اعتقاد

آنکه مطلق آمده علی مقصود شریک باری که غیر حق است

و شیطان لانه امور عن ملیست غیر حق که در وجود شیطان

بصورت رسول علیه السلام تمامی ... که غیر خود ...

دلیل حق دلیل الرحمن لاین معنی در این الحدیث نیست این تعبیر در

خواب کافی است چه آنکه عالم ... در قبیل عالم مثال خوب

مثال است چنانچه اولیاء الله از صورت مثال صورت مثالی

که صفت پیرکامل ... این وجود بر سجاده ... نشسته است

وجود با ... آمده نفسی را کشف چنانچه از صورت عالم مثال

... که صفت حضرت جبرئیل صورت دحیه کلبی تمامی ...

نزد مریم آمدن فتمثل لها بشرا سویا و با نزد رسول علیه السلام

بصورت دحیه کلبی و ... آمدن صورت مثالی ...

تمامی ... در ذات جبرئیل هیچ تغیر نگردد چنانچه در خواب

صورت را ببیند و تعبیر آن معنی ... این را تجلی خوانند

و این را ظهور گویند و این را نور مطلق ... و نور مطلق

بی قید است در کوه طور بار تجلی شد که فلما تجلی ربه للجبل

... صفت ... بصورت آتش ... نودی من شاطئ الوادی الایمن

نار او حضرت موسی کلام کنان که انی انا الله ...

... عالم تجلی کرده ...

خلاف معهود چه آنکه نفسانیست و شیطانیست اصولاً
اثر و رسول علیه السلام امر وجودی و عدم هر کس ..
نکوید چنانچه جایی که روشنایی افتاب باشد آنجا معاینه
شود نماید پس وقتیکه امر روحانی غالب شود آن خواب فی
الحال عین معاینه شود و جاییکه امر نفسانی غالب باشد
آن خواب را تعبیر لازم است و عالم هم یک خوابیست که
گفته اند و خواب می بینند وقتیکه بمیرند بیدار می شوند چنانچه
رسول علیه السلام فرموده الناس نیام و فی النوم نیام
اذا ماتوا انتبهوا تعبیر خواب آنست که در خواب چیزی دیگر
می بینند و آنرا بچیز دیگر تعبیر میکنند چنانچه کسی در
خواب شیر نوشیده و رسول علیه السلام تعبیر فرموده که ترا
علم خواهد شد و آنرا واقع علم بود و در صورت شیر نمود و
چنانچه حضرت ابراهیم در خواب دید که انی اذبحك فانظر
ماذا ترى خواست که فرزند خود را قربانی کند چنانچه در خواب
حکم شده است و وقتیکه ذبح کرد عین کبش قربانی حادث که
فدیناه بذبح عظیم پس در عالم صورت پسر بود و فی الحقیقة
آن عین کبش است بعینه خواب دیدم کز هوا شاهدی او
صورت پسر بود که معنی شد میل او موقع بجای خود نبود
چنانچه حضرت یوسف را علم بود و در خواب دید که آفتاب
ومهتاب و یازده ستاره ها را سجده میکنند انی رأیت
احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین در
صورت خورشید و ماه نمود و فی الواقع آن مادر و پدر
بود و صورت برادران با یازده ستاره نمود در معنی

آن

بوحی که انکار نبی را کنند مشغول و متأمل وحی است و آن
وحی بچهار نوع نازل شده است و نزول او یکی در کوه طور است
چنانچه چهار نوع وحی اول آنکه بی خواست چنانچه سابق گذ
شت وحی دوم واسطه طبع که کاهن بر طبع و زبان هبا کند در وحی
که در نفس انبیا وحی را نازل نبوی خوانند قل انما انا بشر مثلکم
یوحی الی آن وحی طبعی نبود و ما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی در حدیث آمده ان عن کلام الله است که بر طبع
نازل میشود که قوله صلی الله علیه السلام ان الله ینطق علی لسان
عمر چنانچه بیت نی که هر دم نغمه آرائی کند در حقیقت از دم
نایی کند از سبحانه و تعالی تقرب بنوافل در وحی کلام میکند [illegible]
مثل بیت نبوی است که نبی حق را بیند و نطق میکند مگر آنچه از
نایی وحی می شود در طبع نبی و آن احکام مر اولیاء الله
انعام شوند آنرا الهام نام کنند و الهام بر دو قسم است
یکی الهام نورانی و یکی الهام ظلمانی و تقوی را نورانی گویند
و فجور را ظلمانی خوانند فالهمها فجورها و تقویها و آنچه
معلوم ظلمانیست آنرا مسند رابع گویند چنانچه بر فرعون
هامان و هر مانها سوی شیطان شد و وحی سوم که بی حجاب
و بیواسطه است چنانچه از لقا بیفیه قربه فدانی در معراج
کلامی که رفت و هو وحی که بی حجاب است آنرا کشف [illegible]
خوانند چنانچه عاشق و معشوق یکدیگر اندازها میخان [illegible]
[illegible] که ثالث در میان نه گنجد آنرا عندیت قدسی نام کنند و
وحی چهارم که در پرده است و حضرت جبرائیل واسطه او شد
امین [illegible] کلام الله خوانند [illegible]

آلت را وصف ما بود که کنت له سمعا و بصرا و یدا و مؤیدا و در عطا
باطن حقیقت را صفا ... در تو لطافت است بشنو این [illegible]
آن عین او هست و حضور ... در تو لطافت است ... هست [illegible]
و با آن هم عین او هست فهم کن که از حی ذات بیسم و صفات [illegible]
او را آن عین ذات است بی غیر نظر [illegible] ابوبکر رضی الله عنه
فرمود که ما رأیت شیئا فقط الا رأیت الله قبله چون [illegible] صفات
ظاهر و باطن او [illegible] علم معلوم
معلوم که باطن [illegible] ظاهر و باطن حق ظاهر [illegible]
و [illegible] باطن است [illegible] باطن [illegible] اولیاء الله در دنیا
مقام [illegible] که [illegible] حکم [illegible] جمیع [illegible]
باطن که [illegible] ظاهر عین است
و باطن حق [illegible] جمیع الناس رضی الله عنه
فرمود که ما رأیت شیئا فقط الا رأیت الله فیه و [illegible] او
اولیاء الله [illegible] مقام [illegible] احکام را [illegible]
[illegible] اقسام اولیا [illegible] یکی [illegible] است که [illegible]
[illegible] و عالم [illegible] و [illegible] را عالم [illegible]
[illegible] و عالم هم [illegible] و [illegible] را عالم
[illegible] و [illegible] را [illegible] و [illegible] و عالم هم [illegible]
دانند که اولیاء [illegible] فی الانبیاء [illegible] در باب [illegible]
[illegible] است که آن از خاتم ولایت دارد و هم [illegible]
لیاء الله تفضیل [illegible] آن [illegible] و آن [illegible]
[illegible] گفت ولی [illegible] ذات است و نبی حاکم خلق [illegible]

[illegible]

[illegible] شده که حدیث الله هو فانا الدهر که فرموده اند دشنام ندهید
[illegible] زمان [illegible] مشغول نشوید که زمانه عبارت است از اجمال سال
و سال عبارت است از اجمال ماه و ماه عبارتست از اجمال
روز و روز عبارتست از اجمال ساعت و ساعت عبارتست
از اجمال لحظه و آن لحظه یعنی وقت است باقی همچو سال
و ماه و روز و ساعت که وقت را ملبوس شود چنانچه در مسابقه
اعلی از ما سلف را مذکور شد ماضی و مستقبل یعنی
حال موجود است و ازل و ابد هر دو در حال جمع شوند
و آن حال یعنی وقت است و کسی را که آن وقت مع الله باشد
او را حجاب معلوم گردد و لیکن حجاب در حجاب و حی نافذ [illegible]
آنرا تمثیل مشغول باشند [illegible] از کلام بواسطه و اشخاص [illegible]
چنانچه در میان عاشق و معشوق ثالث المتنفس مثلا که بهیچ [illegible]
وجه حجاب نبود و در حضور معشوق عاشق احوال خود
بدرست ثالث گویا مثلا که این آشنای بیگانه طبع را نمی شود وقت
[illegible] نظر جدا بیگانه [illegible] آن آشنا [illegible]
[illegible] معنی آن [illegible] این [illegible] آشنا [illegible] بیگانه
[illegible] بیگانه [illegible]
آشنایی [illegible] این طرز ثالث را واسطه ساخته [illegible]
شمع روشن [illegible] زبان آرد و [illegible]
بادر و ما [illegible] در گلو [illegible] گردد
و گویند که بیت [illegible] که از دست غم امروز [illegible]
[illegible] در گلو [illegible] و گوید [illegible]
از [illegible] دل [illegible] تمام [illegible] زبان [illegible]
[illegible] و گویند که بیت [illegible]
[illegible] که پنهان [illegible]

که حکم ذات او قابل نشد و معانی حجاب و واسطه فهم نشود
چه عبارتست نشنو کسی را که وقت مع باشد او را بحقیقت
تجلی بخلق تجلی کرده که لی مع الله وقت نه بود مراد از این
سخن این مکان و مقامی که علیه السلام راهم که وقتی مخصوص
زمینه حق تعالی بود و با فی همه اوقات مع الله نه تنها
لا بشابیل که معانی وقت نفس میداد و وقت انتهاس که هو
هو زمانه ایست دان و وقت نفس حقیقی فرعی است و منشأ
زمانه به یقین که زمانه بجهه طور نمی آن طایف است یا در یاد اثر
احدیت و حال دال از انه مشاهده بود اسعد نفت که قصد شد و آن با عتبار
وجود بود و علم و نور و شهود بود اما این هر چهار عین احد صفت
و وحدت را نسبت به این عتبار عینی و علمی حکمی و وجود با عتبار ذات
عینی و حلی بوده دوم علم با عتبار صفات عینی و وحدت
بود سیوم نور با عتبار اسما عینی و وحدت بود و چهارم شهود
با عتبار افعال عینی و وحدت بود با این ترتیب چنانچه حرارت
... کرده شد که اول ذات بعده صفات بعده اسما بعده افعال
و در حال هر چهار حال احدیت و وحدت نسبت این معنی را در صورت
زمانه نمود چنانچه صورت در خواب دید و تعبیر او معنی شد
و در صورت الفاظ معانی او مفهوم شد نسبتو ... ذات و صفات
و اسما و افعال این ترتیب معینی شد و صورت از معنی زمانه
نمود و در هر حال احدیت و وحدت نسبت این معنی را که صورت
آینه در حال زمانه وقت پیدا شد که وقت گذشته را حال ها
... و وقت آینده را حال مستقبل خوانند و وقت حالی
حال شد چنانچه هر چهار حال عین احدیت و وحدت است چنانچه

هر حال مثل

[illegible] رسالة الحقيقة في سورة الفاتحة [illegible]
للشيخ نجم الدين محمود [illegible] رحمه الله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد و شکر بی عد اول ذو الجلاله که انا قدرتیله اول دو عالم
آفاق و انفس [illegible] آیات [illegible]
[illegible] وقوله تعالى سنريهم آياتنا في
الآفاق وفي انفسهم [illegible]
[illegible] ظاهر و باطن عالم [illegible]
[illegible] که قوله تعالى وفي انفسكم افلا تبصرون [illegible]
[illegible]
[illegible] آیات [illegible] که قوله تعالى
ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل
والنهار لآيات لاولي الالباب [illegible]
عالم [illegible] که قوله تعالى
فاينما تولوا فثم وجه الله [illegible]
[illegible]
تعالى وان من شيء الا يسبح بحمده [illegible]

آمدن عشق را در آن با او که بی عقل [illegible] مجنون برفت بیابان [illegible]
و کاهی از در حجره لیلی منع شد آب غلطان مشهود شد بیانش
سخن من از کسی دارد که او و مجنون و محبوب غم عشق [illegible]
باشد و نالنده را با این طرف در میان آورده بی حجاب [illegible]
که پیدا است که این [illegible] را دارد کشته یکی که عراق تو دید دا اینجا
معنی غم دارند و [illegible] کار دو هجر تو [illegible] را [illegible] در دنیا الم و افعال
[illegible] بخت [illegible] آمد و فغان کاهی از [illegible] هجر تو [illegible]
فغان کرد و [illegible] که عالم [illegible] دانسته [illegible] هستند
که غم دارند و [illegible] مشتاق آن [illegible]
[illegible] عشق معشوق را [illegible] پیدا آید [illegible] غم [illegible] است نیست
تنها [illegible] غم دارند و [illegible] مطلوب را [illegible] قاعده
است [illegible] فرزند [illegible] حاجت
هستند باشند و آن مطلوب را و از رسیدن این در هجر و فراق است
و این را [illegible] مطلق و این مشتاق غم [illegible] مانند
در وحدت ذات فهم کن [illegible] اگر طلب کنند [illegible] بغیر
خود دیگری پیدا [illegible] آن منتها است بغیر مطلوب [illegible]
محبوب دیگری نیست از این جا معلوم شد که از وحدت
[illegible] غم دارند [illegible] مطلوب اصلی [illegible] کان الله
و لم یکن معه شیئا [illegible] ای عالم [illegible] غم تفصیل شد که بغیر
خود دیگری نیست الا انتها [illegible] حدیث که عین وحدت است
دیگر [illegible] توحید [illegible] که قل هو الله احد [illegible]
[illegible] که [illegible] ظهور وجود و علم و نور و شهود [illegible]
که [illegible] آن عالم [illegible] آمد آن و [illegible] وحدت [illegible]

[illegible]

... شود

بهشت [illegible] آن ابلیس باشد و [illegible] ابلیس ابدان

[illegible] کسی را [illegible] با [illegible] باشد [illegible] از آن

[illegible] آن [illegible] جهان [illegible]

[illegible] و [illegible] کسی را [illegible] اعتقاد باشد

[illegible] و [illegible] در [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] [illegible] کسی [illegible]

که قوله تعالی الا [illegible] نفس [illegible] حرف [illegible]

ولطایف انوار انبیا [illegible] تو [illegible] و [illegible] ذره

ذره عالم مشاهدت حق [illegible] کرده [illegible]

این دیده [illegible] و عالم [illegible] دیدار [illegible] تو حضرت

حق تعالی و تقدس و از اینجاست که قوله تعالی من

کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل

سبیلا نجات تو از [illegible] و از [illegible] حیوة جاودانی

دیدار [illegible] و آب زندگانی [illegible] جاودانی تو [illegible] نوشیده

و این کتاب مشتمل است بر [illegible] باب باب اول

در بیان نفس طبیعی و نفس نباتی و نفس حیوانی

نفس انسانی [illegible] [illegible] [illegible]

فراوان بر جان پاک انبیا و رسل علیهم السلام
علی الخصوص بر جان پاک مفخر عالم و بهترین
آدم و خاتم پیغمبران محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم و افضل الصلوات و اکمل التحیات باد
که خلق را از تیه ضلالت و وادی جهالت و
بواسطهٔ انوار هدایت خلاص کردانید و بعضی
از خلایق را بعلم [illegible] شناختن گردانید
و بواسطهٔ معرفت نفس بمعرفت حق رسانید
که من عرف نفسه فقد عرف ربه و بر جان اهل
بیت و خویشان او و یاران او باد و سلم تسلیما
کثیرا کثیرا اما بعد بدانکه این رساله مختصریست
در بیان معرفت نفس و علم خدا شناسی و
دانستن و دیدن لقای حق سبحانه و تعالی و
بواسطهٔ دیدن و دانستن صنایع و بدایع و غرا
یب و عجایب قدرت او در عالم ظاهر و در عالم
باطن و تماشا کردن ایات و بینات او در آفاق و
انفس و این کتاب را مرآة المحققین نام نهاده شد

بدانکه

[illegible] را کند [illegible] و [illegible] که [illegible]

خدا [illegible] و در بیان اقسام نفوس [illegible] و هر یک [illegible]

[illegible] کل [illegible] و قوه [illegible] کرده

آتش [illegible] جسم لطیف [illegible] را جمع کند

تا انسان مجموع [illegible] جسم [illegible] کرده [illegible]

[illegible] مجموع [illegible] جسم [illegible]

نطق حیوانی [illegible] نفس نباتی و نفس طبیعی [illegible]

و قوه [illegible] جسم را در [illegible]

و این هر دو نفس را با نیروی مجموع و قوه [illegible]

همه [illegible] و [illegible] نفس [illegible] نفس حیوانی [illegible]

قوتی است که جسم را [illegible]

بجنبش در آید و نفس حیوانی [illegible] از این [illegible]

گفتیم و دو از ده [illegible]

یکی قوه شهوت و یکی قوت غضب و از این ده [illegible]

و پنج ظاهر و پنج باطن و پنج حواس ظاهر آنست [illegible]

شنیدن و بوئیدن و [illegible] و پنج حواس باطن

[illegible] حس مشترک [illegible] خیال و وهم و فکر و [illegible]

[illegible] حواس [illegible] و [illegible] غضب و شهوت

[illegible]

بعد از آن نفس طبیعی عبارة از قوت طبیعی [illegible] که از جگر
بجسم آن نگاه دارد از گرسنگی که مثلا کسی اگر دو روزه گرسنه
پاره پاره و جدا جدا شود نفس طبیعی را در خدمت
سه کار است یکی را شهوت گویند دیگری را اعتدال گویند و
شهوت عبارة از قوتی است که او منافع محیط باشد
و فعل بر عکس او و نفس نباتی عبارة از قوتی
است و باشد که جا فعل او طول و عرض و عمق
بلند و بزرگ گرداند و نفس نباتی را شهوت قادم
دیگر باشد جاذبه ماسکه و هاضمه و مغیره
و دافعه و مصوره و مولده و غاذیه اما جاذبه
چیزی را گویند که غذا را از تمام جسم بطرف باطن
جذب کنند و ماسکه چیزی را گویند که آن غذا را نگاه
دارد و هاضمه چیزی را گویند که آن غذا را پخته و هضم
گرداند و مغیره آن چیزی را گویند که چون غذای پخته شد
کثیف را از لطیف جدا کند و قوة دافعه آنرا
گویند که آنچه از غذا [illegible] باشد از جسم بیرون
کند مثل آنچه از زیادتی غذا است بیرون آید که اینرا
صحیح غذا سازد قوة مصوره آنست که آن غذا را
[illegible]

[illegible]

[illegible] واضح شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از اعضای باطن [illegible] زیاده باشد [illegible]

[illegible]

و بعضی [illegible] ظاهر است [illegible]

تواند کردن [illegible]

و از کار دیگر عاجز [illegible] کار [illegible]

کار چشم نیاید و از ذوق کار لمس نیاید و کار [illegible]

ذوق نیاید و قس علی هذا [illegible]

[illegible] از [illegible]

باطن [illegible] بدانکه [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] بدانکه [illegible]

[illegible]

و [illegible] کند تا [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] نفس طبیعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] مجموع [illegible] و

[illegible] از نفس [illegible]

[illegible]

[illegible] معرفت [illegible] بعد از

[illegible] حواس ظاهر و باطن و قوه غضبیه و شهوه

[illegible] تا بر طالبان [illegible] راه [illegible] روشن

کرده [illegible] حواس ظاهر که هر یکی را

[illegible] دیگری از آن کار

[illegible] قوه باصره [illegible]

[illegible] ادراک کند و فرق کند که میان

سفید و سیاه [illegible] و سبز [illegible] و سرخی و دراز [illegible]

[illegible] و نور و ظلمت [illegible]

[illegible] کند و حواس [illegible]

[illegible] ادراک کند

پیش از آنکه گویند چرا بطریق تقریر معلوم شد تا

گوئی که اعمال حسی او در [illegible] چیز است و اما در حد حس

الطف بود و خیال است و کار خیال آنست که صورتها را در

ظاهر آنکه چیزی را دریافت کند خیال آن از آن صورت خود انگیزد

آن اعمال با شنیدن یا دیدن شود یا چیزی معلوم شود و یا شخصی

دیده باشند بعد از آن در خیال آن صورتها را ببیند بی

آنکه دیده آنجا باشد مثلا اگر کسی وقتی دیده باشد

و در وقت غیبت بچشم [illegible] در ضمیر صورت او

در خیال آید مثلا آنکه کسی شهری را دیده و از آن شهر رفته

بجای دیگر هرگاه که خواهد صورت آن شهر مثلا دیده کند

تواند کرد بی آنکه چشم آن شهر را ببیند [illegible] در خیال

آنست که او را معنی [illegible] صورتها و حقیقت [illegible]

شود خیال [illegible] مثلا [illegible] است که معانی را از صورت

و لفظ مجرد کند یعنی تا کسی لفظی نگوید کسی را در سخن

تعقل معنی حاصل نشود و [illegible] از معنی را بطریقه

تعقل در نیابد بی آنکه الفاظ و اصوات در میان باشد

معنا در خیال او نیز چیزی [illegible] رساند بی آنکه از

[illegible] حاضر باشد و لیکن باید که یکی از حواس ظاهر

صورتها از آن جهت در حس مشترک یکی نماید که

خبر که خیالی را بشنود آنکس [illegible] که یکی چیز را دو [illegible]

آنکه قطره باران که [illegible] خطی مستقیم اگر نماید [illegible] احساس [illegible]

و بعضی از آن [illegible] را اگر در چشم دید [illegible] بعد از آن کسی را نداند

احساس کرده [illegible] آن حس مشترک این دو صورت را

با یکدیگر جمع کند و از آن سبب [illegible] یک چیز را دو

بیند چنانکه احوال [illegible] که بدو چشم

یک چیز را احساس میکند با وجود آنکه هر چشمی علاحده

علاحده آن چیز را ادراک میکند و روشن شد که صور

صورت آن چیز در حس مشترک نقش میشود منطبع

گردد یا آنکه [illegible] یکی نماید از آن چیز [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] حس مشترک [illegible] و معنی

دیگر آنکه [illegible] حواس ظاهر [illegible] و [illegible] اول

حواس باطن [illegible] از حواس ظاهر معلوم شود

اول [illegible] باطن [illegible]

از باطن [illegible] ظاهر [illegible] از حواس باطن

[illegible] از [illegible] ظاهر [illegible] حجة

انجمن

[illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] قوه [illegible]
[illegible] حضرت مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] آن قوه [illegible] و جنس
دیگر از حواس باطن [illegible] قوه خیال [illegible] که او از
قوه که اگر [illegible] متفکره [illegible] و [illegible] اگر [illegible] متفکره گویند
و اگر [illegible] قوه [illegible] گویند و [illegible]
این قوه از آن باشد که هر چه از [illegible]
قوه حافظه [illegible] باشد و از آن چیزها [illegible] او
او حقیقت [illegible]
باشد و آنچه در لوح منظور و مسطور بود [illegible]
باشد و جنس دیگر از حواس باطن قوه حافظه است
و او [illegible] که هر چه از حواس باطن و ظاهر
بدو رسد نقش آن چیزها آنجا باشد و آنکه [illegible]
یکدیگر [illegible] و بار دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] یکدیگر رسند
نقش [illegible] قوه حافظه [illegible]
[illegible] شود در قوه حافظه [illegible]

[illegible] معلوم شد [illegible] صور [illegible]

حاصل شود و دیگر از [illegible] با عقل [illegible] و وهم را [illegible]

[illegible] بصورتها در [illegible] در [illegible]

نفس [illegible] مصور [illegible] معنی را

[illegible] عالم [illegible] و قوه [illegible]

ادراک این چنین [illegible] خواهند [illegible]

[illegible] و بعد آنکه [illegible]

[illegible] در عالم محسوسات تعلیم کنند که

معدوم [illegible] و موجود آنکه هیچ [illegible] کوه [illegible]

[illegible] تعلیم کنند و لیکن قوه وهم این [illegible]

[illegible] انسان [illegible] قوه [illegible]

[illegible] سطح [illegible]

[illegible] در [illegible] ما [illegible]

[illegible] حرکت و [illegible]

[illegible] قوه [illegible] کرد

[illegible] قوه وهم را [illegible] گفته اند

[illegible] گفته اند [illegible] بیان کرده ایم که [illegible]

[illegible] انسان [illegible] وهم [illegible] شود

خادم عقل و جز بدین مقام انتقال کرد فیما سلف اکنون باز انگیم

این جمله حواس و قوتها و نفسها که بیان کرده شد همه

خادمان نفس انسانی‌اند پس از این خادمان هر

نفس انسانی نیز دو خادم دیگرند یکی را عقل

عملی گویند و یکی را عقل نظری گویند و خادم قوه

عقل نظری است که مثلا بناهای اول اگر کسی تصور

کند که سرای بسازد یکی را بگوید که چون خواهد بود

و چنین طاق و ایوان چون خواهد شد و این کار عقل

نظری است و بعد از آن عقل عملی آنست که هرچه

عقل نظری تصور کرده باشد آن را جمله از قوت به فعل

آورده و جمله صنعتها و پیشه‌ها در عالم مثل از امور

دینها و پوشیدنیها و گستردنیها و مقامها و بنیادهای

بعضی مردم از کوشکها و دهلیزها و غیر جمله اعمال

انبیا و چیزها که هم از نظر کردن و تدبیر عقل نظری

حاصل کرده و از فرمان بردن افعال عملی مر عقل نظری را

تواند است و از اینجا معلوم شد که عقل عملی خادم

عقل نظری است باب دوم در شرح فرهنگ [illegible] و اراده

[illegible] مطلق سبحانه و تعالی که از وی چیزی که آخر [illegible] عقل

پس قوت حافظه حیوان را نیز باید که منفرد باشد
پس هر یک از قوه ذاکره آن نقش اول را که در حافظه
هر دو نوع نقش شود و هیچ یک با دیگری ... قوه
ذاکره آن نقش اول را دیده و در حافظ آن نقش است
با این نقش دیگر که در دیگر قوت و وهم نقش شده
برابر کند و حکم کند که این شخص را پیش تر
از این دیده ام پس قوت حافظه حیوانی لوح است
و قوت ذاکره حیوانی خواننده نقوش خیال و
حیوان نویسنده و قوت وهم حیوانی شیطان و
[illegible] پای کرده ... آب حیوانها
[illegible] شود آن آنها ... روانه
کرده [illegible] گردد و حس مشترک را انتظام
[illegible] درین مقام قدر ذکر حواس اندرونی
قدری [illegible] قوت غضب و شهوت
بیان قوت غضب حرکتیست که از برای دفع مکروه
یا [illegible] حیوان حاصل گردد اثر قوتی
غضبی گویند و حرکتی که از برای جذب منفعت
یا طلب لذت در حیوان [illegible] آنرا قوه شهوانی
[illegible] شهوت و [illegible]

[illegible]

زهره خوانند و فلک ششم را فلک عطارد خوانند و فلک
هفتم را فلک قمر خوانند و فلک نهم را [illegible] خوانند و
نفس او را [illegible] خوانند و بعد از این افلاک
عناصر اربعه پیدا شدند یعنی باد و آتش و آب و خاک پیدا
و بعد از آن [illegible] ترکیب افلاک و عناصر
[illegible] با هم [illegible] و از امتزاج ایشان [illegible]
پیدا شد یعنی معادن و نبات و حیوان و جماد و بعد از آن
مجموع انسان [illegible] در این عالم پیدا شود
پس بدانکه کواکب است و گردش کواکب بامر حق تعالی و
[illegible] حضرت الهی اند که شب و روز مسخر امر او باشند و
او کار میکنند که قوله تعالی والشمس والقمر والنجوم
مسخرات بامره و ترتیب عناصر چنانست که اول کره آتش
است و در زیر او هوا و بعد از آن کره آب و بعد از آن
کره خاک و دلیل اول آنست که آتش را میل بطرف بالا
چنانکه در شمع و چراغ و غیر آن مشاهده میکنیم و دیگر
آنکه چون [illegible] آتش بالا [illegible] آتش [illegible]
دور [illegible] جسم او بالای هوا میرود و آتش بالای آن
و مکان هوا بالای آب است بدان دلیل که اگر مشکی یا چیزی پر
باد کنند در زیر آب [illegible] در زیر آب قرار نمیگیرد
بر بالای آب می آید و مکان آب بر بالای خاک است بدان

چون قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اول ما خلق
الله تعالی العقل و عقل را سه معرفت و کرامت داد
اول معرفت خود دوم معرفت حق تعالی سیوم معرفت
انتقال از حق تعالی [illegible] و معرفت چیزی که در و
جود آمد از معرفت حق سبحانه و تعالی عقل دیگر پیدا
شد و از معرفت خود نفسی پیدا شد و از معرفت
انتقال او جسمی [illegible] [illegible] پس پیدا شد
و عقل دوم را همین سه معرفت پیدا شد و ازین نیز
سه معرفت او همچنین ظاهر شد عقل دیگر و نفس دیگر
جسم دیگر تا نه عقل و نه نفس و نه جسم
پیدا شد و آن جسم نه فلک اند و آن نه نفس نه
فلک اند و نه عقل عقول افلاک است هر فلکی را
عقلی و نفسی و جسمی باشد و آن فلک اول را عرش
خوانند و فلک الاطلس و فلک الافلاک و فلک
المستقیم و محیط خوانند و فلک دوم را کرسی
خوانند و فلک البروج و فلک ثوابت خوانند و
فلک سیوم را فلک مشتری خوانند و فلک چهارم را
فلک مریخ خوانند و فلک پنجم را شمس خوانند و فلک ششم را
آفتاب خوانند

... نیز اسطقس [illegible] خوانند بدانکه آتش را طبیعت گرم و خشک
است و طبیعت هوا گرم و تر است و طبیعت آب سرد و تر
و طبیعت خاک سرد و خشک [illegible] آتش با هوا [illegible] در گرمی
یکی باشند و هوا با آب در تری یکی باشند و آب با خاک در
سردی یکی باشند و خاک با آتش در خشکی یکی باشند
آتش با تری [illegible] گردد هوا شود و هوا [illegible] گرم و تر گردد و
[illegible] هوا به سردی [illegible] آب شود و [illegible]
[illegible] آب به خشکی [illegible] خاک شود و خاک [illegible]
به گرمی [illegible] آتش شود [illegible]
خوانند و باشد که [illegible] خاک آب شود و آب هوا
شود و هوا آتش شود و [illegible] خاک شود [illegible]
خوانند و این استحاله را [illegible] آتش شود یعنی
آتش هوا شود و هوا آب شود و آب خاک شود و خاک
آتش شود این طریق را [illegible] خوانند و [illegible]
[illegible] شود و [illegible]
شود و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بر بالای آب چنانچه [illegible]
آب [illegible] زیر آب هیولی بود و از [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] هیولا است و از [illegible]
[illegible] و [illegible] از این طرف نوع هیولا [illegible]
[illegible] و [illegible] بعضی از
[illegible] و افلاک [illegible] دو [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] نوع هیولا ده
[illegible] منفصل گردد و
[illegible] از مقام آمده باشند و درین مقام
[illegible] مقام اول [illegible] رفت که قوله تعالی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و
قوله علیه السلام کل شیء یرجع الی اصله و کل الینا
[illegible] صورة الشیء [illegible] وجود [illegible]
[illegible] صورة الشیء [illegible] و صورة هوا [illegible]
[illegible] صورة آب گردد و آب [illegible]
صورة [illegible] گردد و [illegible] صورة [illegible] گردد
[illegible] از صورتها [illegible] نقل [illegible]
[illegible] صورة [illegible] صورة
خدا [illegible]

جنبیده باشد که خاک آتش گردد و آنست که بنا آنست
هر که بعد از اجزای عنصری و هم آنرا باشد
و بعضی آتش در هیزم افتد بعضی اجزای هیزم را آتش
گردانند و دلیل این سخن آن است که هیزم بسیار بسوزند
مثلا صد من هیزم بسوزانند و بعد از سوختن سه من از آن
خاکستر بماند و باقی آتش بود و بعد از رفته باشد
و بعضی آتش شده باشد و بعضی از رفته باشند و دیگر
آنکه و در بعضی شهرها که هیزم از ... سنگها سازند
و انطاکیه سنگها چون سوزند و از آن سنگها بعضی آتش گردد
و در این معنی حضرت حق سبحانه و تعالی خبر داده است
فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة و در این
مقام روشن شد و در این کتاب تبیین اصطلاحات علما
این قدر کافی است صنایع و بدایع و غرایب و عجایب
صنع الله تعالی و حضرت عزت در انسان بسیار است

باب سیوم در بیان واجب الوجود و ممکن الوجود

و ممتنع الوجود بدانکه هر چیز عدم او ضروری باشد آنرا
ممتنع الوجود عنوان کنند هر چیزی که وجود و عدم او هیچ
کدام ضروری نبود باشد آنرا واجب الوجود عنوان کنند
هر چیزی که وجود و عدم هیچ کدام ضروری نبود آنرا ممکن

ممکن الوجود

446

بالا برود و چون شب باشد آتش بغایت روشن است و اگر
آتش هوا نشدی پس نبینی که از هر شمعی و چراغی که
بر میخیزد آتش در میان هوا بالا رفته و منفصل میشود
که بگیرد آتش و لیکن چون بالا رفت چون هوا در گرمی شریک اند
و هوا آتش می شود و خشکی و سردی [illegible] که از یکدیگر جدا شده اند
و خشکی این مشتعل را به نسبت با آتش [illegible] هوا نهایت آنکه
است [illegible] اما از شمع [illegible] بخاری بالا می شود هوا
می شود و این دلیل بغایت ظاهر است و روشن و نیز دیگر
عقلا آن کامل و معتبر و معین است اما بیان آنکه هوا
آب می شود آنست که در فصل بهار و نیز بامداد بر روی گیاه
بینی [illegible] هر چه بر نخیزد تا اثر آن هم تر شده بیفتد
و آنرا شبنم خوانند و آن هوا باشد که در سحرگاه تر گردیده
شده باشد بجهت آنکه هوا با آب در تری شریک اند و مشترک
باشند و در گرمی و تری جدا از یکدیگر [illegible] و چون گرمی
هوا [illegible] و هوا آب می شود و آب با خاک
[illegible] می شود با آنکه [illegible] قطره [illegible] خاک [illegible] پیدا
شود [illegible] میبینیم که اول قطره بر زمین بچکد
در خاک [illegible] می شود [illegible] قطره [illegible] خاک می شود
اما چون قطره [illegible] آنگاه [illegible] شود [illegible]

[illegible] نبود چنانکه ما گفتیم [illegible] و [illegible]
از و جمله [illegible] معلوم شد که [illegible] نبود
غیر وی بود [illegible] جسم [illegible] یا جوهر یا [illegible]
و [illegible] اگر [illegible] محل [illegible]
محل را [illegible] گویند و [illegible] را صورت گویند و اگر
مرکب باشد از [illegible] و محل اثر [illegible] خوانند و اگر از
اقسام ثلاثه [illegible] باشد [illegible] مفارق خوانند [illegible] جوهر
مفارق اگر در اقسام متصرف باشد [illegible] اثر را
نفس گویند و اگر نه عقل بود [illegible] خوانند و اگر در [illegible]
آن عقل [illegible] خلق [illegible] تعالی [illegible]
آن را عقل اول خوانند و عقل کل گویند و اگر در [illegible]
آن عقل هیچ عقل [illegible] باشد از عقل فعال خوانند
و اگر [illegible] و معقول باشد از عقل [illegible]
گویند و نفس [illegible] اقسام بسیط [illegible]
که آن نفس فلکی خوانند و جسم یا بسیط باشد یا
مرکب و بسیط آن باشد که [illegible] مرکب
[illegible] شود و اگر [illegible] مرکب باشد [illegible] خوانند
و جسم بسیط یا علوی باشد یا سفلی علوی [illegible]
[illegible] و سفلی [illegible] و [illegible]

شد
ممکن الوجود خوانند و گفته‌اند بجهت آنکه هر چه موجود
یا واجب الوجود یا ممکن الوجود بجهت آنکه اگر
چون وجود وجود بغیری محتاج نیست پس
اگر وجود وجود بغیری محتاج نباشد آنرا واجب
الوجود خوانند چنانکه حق سبحانه تعالی و اگر وجود
وجود بغیری محتاج باشد آنرا ممکن الوجود
خوانند و از اینجا اثبات واجب الوجود ظاهر شد یعنی
معلوم می‌شود بجهت آنکه موجود ممکنات البته از
غیری باشد و هر آینه الی غیر متناهی نشود بواجب
الوجود دیگر الا که واجب الوجود نباشد ممکن
الوجود نتوان گفت یعنی او را محتاج الیه نباشد
نتوان گفت که فلان چیز محتاج است بفلان چیز
پس واجب الوجود ثابت شد و ممکن الوجود
جز حق تعالی وجود اگر محتاج نباشد بغیری آنرا
جوهر گویند و اگر محتاج باشد آنرا عرض خوانند
بدانکه حق تعالی وجود غیر وجود است بجهت آنکه دو
کس را می‌بینیم که یکی را ده سال عمر [illegible]
و دیگری را صد سال الا [illegible] باشند [illegible] وجود مشترک
بجهت آنکه حدوث الحیات بر هر دو صادق است
که وجود را دو

بفعل و حقیقت [illegible]

از و حقیقة با این هالک [illegible] است و بفعل [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

هر روز [illegible] اعراض همین مقدار

کافیست [illegible] تقسیم [illegible] باشد عقل و نفس

و هیولا جسم و هر یک [illegible] بسیط باشد یا مرکب

چون افلاک و عناصر و مرکب چون معادن و نباتات

و حیوان و انسان و جسم بسیط چون افلاک و عناصر

و این دو بیت جمله موجودات را شامل [illegible]

اول ز مکونات عقل و جان و نفس است و آنگه پس این

نه فلک گردان است و زمین پس بگذری چهار ارکان است

پس معدن و پس نبات و حیوان است [illegible] دیگر بدانکه

در میان مراتب مرکبات متوسطات بسیار است چنانکه

در میان معادن و نبات متوسطی است و آنرا

مرجان خوانند یعنی در شکل و هیات هم چون

سنگ است ولیکن در دریا بر می آید و هم چون

نباتات از میان آب [illegible] و [illegible] شکر [illegible]

[illegible] میگردد و هم چون سنگ و [illegible] میان

باشد [illegible] باشد [illegible] اسباب و اگر [illegible]

افلاک گویند و اگر فنا شوند افلاک [illegible] و نفس آن [illegible]

اجسام مرکب متفرق شد باشد و آن جسم را [illegible] شود و

فنا شد آن جسم را معدن گویند چون زر و نقره

و لعل و فیروزه و اگر [illegible] شود [illegible] باشد و نفس [illegible]

نبات شود آنرا نبات خوانند مثل درخت و گیاه چون

و [illegible] و گیاه و اگر با نفس حرکت بود و نطق

ندارد [illegible] آنرا حیوان غیر ناطق خوانند و اگر

نطق باشد آنرا انسان خوانند و در جمادات نفس

[illegible] غالب است و در نبات نفس نباتی غالب

است و نفس حیوانی در حیوانات غالب است

و در انسان نفس انسانی غالب است و [illegible]

نفس [illegible] نفس فلکی نیز باشد و دیگر [illegible] و عرض

[illegible] و جوهر را [illegible] عرض [illegible]

و [illegible] باشد یکی [illegible] و [illegible] عرض و [illegible] جوهر و عرض

مقولات عشره خوانند [illegible] جوهر و عرض [illegible]

[illegible] بیست از مقولات [illegible]

[illegible] در جواب او [illegible]

[illegible] کیفیت و [illegible]

[illegible]

بحکمت چه حق سبحانه تعالی عالم را بیافرید
و آدم را پیدا کرد بدانکه حق تعالی آدم را بجهت
آن آفرید که تا ما را بپرستند و ستایش کنند کقوله تعالی
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون
معنی این آیت قرآن چنین باشد که تا بپرستیدی مرا
و آحدیا مرا بکلی بدانی ازانکه معرفت ما را بشناسند و بـ
پرستند و در اخبار نیز آمده چنین آمده است که چون
داود از حضرت الهی سوال کرده انکه الهی چه حکمت
بود که عالم و آدم را بیافریدی خطاب آمد که کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف
و معنی این حدیث قدسی شیخ فریدالدین عطار
عطره الله روحه و در نظم بیان کرده ام بیت
رب العزت اندر خواست داود ها که حکمت چیست
که آمد خلق موجود ها جواب آمد که ها این گنج مخفی
که آن ما بیم بشناسند خلقان ها تو از جوهر شناسایی
گنجی ها بجانش سر فرو داری بر جای ها وجود معلوم
شد که حق تعالی عالم را بجهت انکه و جوهر فرد خود
آفریده است چو آینه باید که او اشیا را از هم جدا

نبات و حیوان [illegible] ما است که [illegible]
حقیقی پیدا از حیثی آدم [illegible] در حیوان [illegible]
[illegible] بصفت [illegible] و نیز [illegible]
بصفت و [illegible] با حیوان [illegible] پیدا شد و [illegible] نزدیک
[illegible] حیوان و حیوان [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible] و متوسط در میان
حیوان و انسان [illegible] اما [illegible]
[illegible] و [illegible] متوسطان و
[illegible] مرتبه اعلا [illegible]
[illegible] مرتبه انسان
مرتبه [illegible] کواکب و افلاک با امر حق تعالی
حرکت کردند [illegible] تا معادن پیدا
شدند بعد از معادن نبات پیدا شد و بعد از حیوان
پیدا شد آنگاه نبات غذای حیوان شد چون حیوان
بکمال رسید انسان پیدا شد و این معنی را در
مقام اول [illegible] ازین مقام بیان کنیم و الله اعلم
بالصواب باب [illegible] در بیان حکمت آفرینش

جزاي وجود هر عالم عالم ديگر [illegible] مطابق كرده

و از جا [illegible] صفات حق و حق تعالى انبيا [illegible]

و اولياء كرده [illegible] انبيا [illegible] اولياء [illegible]

[illegible] انبياء [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] شرح [illegible] كنيم [illegible]

[illegible] تجلي [illegible] آدم [illegible]

و [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

و خاتم رسل صلى الله عليه وسلم [illegible]

ان الله خلق آدم على صورته [illegible] على [illegible]

باب پنجم در بيان [illegible]

[illegible] شخص [illegible] و [illegible]

افلاك و [illegible]

از صورت [illegible]

شود [illegible] آن [illegible] غذاي حيوان است [illegible] آن

حيوان غذاي انسان شود [illegible] آن غذا [illegible]

[illegible] كند [illegible]

[illegible] كند [illegible]

[illegible]

و آن داده باشد و آن مردم بجا استعداد و حقیقت را بمد
مشتاق است و حضرت حق سبحانه و تعالی را بدین و
جه استدلال بدلایل آیات و آثار و صنعت و از مشاهده
بدایع و صنایع و از مطالعه اسرار قدرت کاملهٔ او که
در مخلوقات آفاق و انفس آفریده است و در جمیع
کاینات بفعل آورده است حق را مشتاقست فریبه
مرید فریب اکه رویت لقاء الهی انبیا و اولیا و جمیع
مومنان را میسر شود و همه مردم را مستعد بود که در
قعر بحار روند و جبال روند و همه کسی اجزای عالم سفلی را
مشاهده کنند و بر افلاک روند و حقایق و دقایق
فلک و عالم اعلی به بینند و در انفس عالم الهی
روند و از احوال ارواح و عقول و نفوس معلوم
کنند و بر همهٔ صفات حق تعالی مطلع شوند و
افعال او تبارک و تعالی را در ابداع و اختراع مو
جودات بشناسند. و حق تعالی از غایت عنایت
هرچه در عالم آفریده بود از ظاهر و باطن از علوی
و سفلی مردم را بدان صفت موصوف گردانید و
هم چنانکه عالم مسخر او است تن مردم را مسخر روح
او گردانید تا مردم از ترکیب اعضا و ترتیب

اجزا

بیفتد باشد [illegible] و آنچه [illegible] باشد

[illegible] اول بود و [illegible] مولود [illegible]

و آب [illegible] در [illegible] نگاه [illegible] در وقت [illegible] گردد

و با [illegible] نگاه [illegible]

[illegible] و بعد از آن [illegible]

علقه [illegible] و بعد [illegible] باشد [illegible]

بسته و بعد از آن مضغه گردد [illegible] گوشت [illegible] و

روزی [illegible] دیگر [illegible] در [illegible]

[illegible] و گوشت [illegible] اعضا [illegible] گردد و بعد از [illegible]

[illegible] روح حیوانی [illegible] شود و [illegible]

[illegible] باشد و این [illegible] و ماه اول

که نطفه در رحم افتد [illegible] در تربیت زحل باشد

و ماه دوم در تربیت مشتری و ماه سیوم در تربیت مریخ

و ماه چهارم در تربیت آفتاب باشد و ماه پنجم در تربیت

زهره و ماه ششم در تربیت عطارد [illegible] و ماه هفتم در

تربیت قمر [illegible] و ماه هشتم [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] عمر باشد [illegible] و اگر در هشتم [illegible]

[illegible] که در ماه هشتم باز در تربیت

زحل باشد [illegible]

[illegible]

کثیف [illegible] اجزاء [illegible] [illegible] مانند [illegible]
معدنی [illegible] انکاه آنچه از لطیف باشد از معدن
[illegible] جمادات [illegible] بهمان قوتها بهمان
[illegible] گردند ازانکاه [illegible] کثیف باشد
[illegible] و دیکر قسم [illegible] آکر [illegible] قسم
[illegible] وجود [illegible] کردد و قسم دیکر [illegible]
[illegible] کردد انکاه آنچه لطیف باشد [illegible]
[illegible] [illegible] بهمان قوتها [illegible] دیکر
بهمان [illegible] کردند [illegible] کثیف باشد
از لطیف [illegible] انچه کثیف باشد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و اکر [illegible]
[illegible] [illegible] وجود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] دیکر بهمان [illegible] بهمان [illegible]
[illegible] از لطیف دیکر [illegible]
[illegible]

تمام عقل [illegible] و عقیده [illegible] عاقل [illegible] سلطان [illegible]

و [illegible] سلطان یکی از آن [illegible] موجود شود [illegible]

از [illegible] موجودات [illegible] از [illegible]

یکی [illegible] باشد [illegible] یکی [illegible]

و [illegible] و [illegible] باشد و از [illegible]

و [illegible] یکی [illegible] طفیل او باشد

و مقصود حاصل موجودات [illegible] یکی [illegible] باشد و [illegible]

موجودات طفیل او باشد و در بین محققان [illegible]

گفته اند تحقیق [illegible] بیست [illegible]

مجازی [illegible] چند هزار سال [illegible]

بر آسمان عشق [illegible] ستاره [illegible]

[illegible] العلا کرده [illegible]

اندر [illegible] بدانکه چون مبدا و [illegible] معلوم گردید

و معاد نیز معلوم [illegible] شود [illegible]

و [illegible] خواهد که [illegible] کنند [illegible]

باشند [illegible] قطع کردن [illegible] آغاز

کنند [illegible] پیش از آن [illegible] بوده [illegible]

و پیش از آن [illegible] بوده است و پیش از آن [illegible]

بوده است و پیش از آن [illegible] بوده است

و پیش از آن [illegible] بوده است و پیش [illegible] از آن

۱۶۱

و اگر در مرتبهٔ جسم متولد شده در مرتبهٔ حشر نیز جسم باشد و مبعوث شود

بحقیقت آنکه حشر جسمانی بعد از انقضاء عالم و طبیعت کلّی هم چنان است

و هر چه از وی ظاهر شده کرم تر از اوست و از وی ظاهر شود [illegible] آن کرده

و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود بتحقیق [illegible] اشاره

که قوله تعالی ولقد خلقنا الانسان من سلالة من

طین ثم خلقنا النطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه

علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما

فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک

الله احسن الخالقین بدانکه از این تقریر معلوم

شد بدان ای طالب راه حق که اصل بدن آدمی از خاکست

از خاک نبات شد و آن نبات غذای حیوان شد و از حیوان

غذای انسان شد و آن غذا نطفه و علقه و مضغه شد

آنگاه عروق و عظام پیدا کرد آنگاه متولد شد و

بعد از تولد ترقیات بدان [illegible] بدان ای طالب

راه حق که از چندین هزار نبات [illegible] و اشجار و اثمار

[illegible] یکی از چندین حیوان از چندین هزار حیوان یکی

جزو انسان شود و از چندین هزار انسان یکی نطفه منی

شود و از چندین هزار نطفه یکی نطفه شود چندین

هزار نطفه یکی بر رحم رفته یکی متولد شود و چندین

هزار [illegible] تا بالغ شود [illegible] یکی

قابل عقل

از هیچ کدام خبر ندارد و [illegible] شخص خبر ندارد [illegible]

[illegible] و دیگر آنکه شخص [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] دیگر

[illegible] و [illegible] دیگر [illegible] در دو مقام

مع السبب [illegible] روح دیگر [illegible] شد و [illegible] دیگر

6.3

که خود را آنجا دیده است و خبر با همه بید و هکذا

چنین گفتم و چنین شنیدم و چنین دیدم و گاه باشد

که آنچه [illegible] آن خاطر باشد که دیده بود

و گفته و شنوده و [illegible] شنیده باشد

که چون بیدار شود اثر آن [illegible] در خود بیابد و گاه

باشد که گویند [illegible] بیدار شود [illegible]

شده باشد و [illegible] را [illegible] روح [illegible]

شد که روح دیگر است [illegible] دیگر دلیل دیگر [illegible]

[illegible] است که با اتفاق روح ما [illegible] که در

وقت پنج سالگی بود ما [illegible] آنکه [illegible]

از آن مقدار [illegible] بود [illegible]

شد که [illegible] طول و عرض و عمق

یا آن وقت جوان بوده [illegible] شده است یا آن وقت

[illegible] بود [illegible] شده یا بر عکس [illegible]

خلق را بعضی از انوار [illegible] طبیعی و بعضی از انوار عقلانی
مادر [illegible] بعضی از آن صلب پدر را گیرند و [illegible]
[illegible] و بعضی از انوار نباتی و بعضی از انوار حیوانی
و بعضی از انوار اعتدالی غذا که باشد و بعضی از انوار [illegible]
[illegible] باشد و بعضی از انوار طبیعت و ظلمت [illegible]
[illegible] السالک چون بمقام [illegible] صفات
مطالع شود و [illegible] و [illegible] اعمال [illegible]
قطع کنند [illegible] و حجاب ظلمانی را رفع کنند و
و هفتاد هزار حجاب که روایت کرده اند که میان
بنده و حق از نور و ظلمت تمامی [illegible] ظلمانی
[illegible] رفع کرده اند از اینجا معلوم شود که روح غیر
[illegible] السالک روح [illegible] منازل ابدا [illegible]
[illegible] و از [illegible] بعد [illegible]
[illegible] و [illegible] و تحقیقت
[illegible] که [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] و ذلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

جز الصفت و [illegible] [illegible] [illegible] از صدا

است و جمیع ما [illegible] [illegible] و اینجا متغیر

[illegible] باشد [illegible] [illegible] آن باقی [illegible]

یا [illegible] باشد [illegible] [illegible] باشد که [illegible]

گاهی [illegible] [illegible] چون بهای آن [illegible] [illegible] باشد

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از اینجا

بیرون کنند و چون [illegible] سفیدی [illegible] [illegible] و [illegible]

ایام نظر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد و [illegible]

آن چون بهای [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]

ریخته باشد و سفیدی [illegible] [illegible] و [illegible]

این چون بهای سفید [illegible] [illegible] [illegible] باشد

بدان ما را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متغیر

شده است اما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

است و این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مقام این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جسم [illegible] شده و [illegible] جسم حیوانا[illegible]
[illegible] جسم [illegible]
[illegible]
[illegible] بدن انسان [illegible]
این بدن از عناصر اربع [illegible] و
[illegible] شده است و [illegible]
[illegible] ارکان مختلف جمع کرده شده است و
این [illegible]
[illegible] بدون حال [illegible]
[illegible] که هر دم [illegible]
[illegible] هر دم از انست که چون
[illegible] برد [illegible] جسم
[illegible] تحلیل
[illegible] از عناصر اربعه
[illegible] تحلیل [illegible] باز بغذا [illegible]
[illegible] از عناصر [illegible] غذای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحلیل از [illegible]
[illegible]

آنکه بینا نشود تا در بطن مادر و شیر خورد
غذا و نقل میکرد در آنکه مادر شیر
بخورد بعد بیرون آمد عالم نیز بینا [illegible]
بعد از آنکه ما نیز [illegible] بینا و بینا
تا آنکه غذا ما هم شود و [illegible] زیاده
آنکه کوره [illegible] عالم نیز ما [illegible] بینا
و اما حقیقت این معنا غیر این بطن ام خود هم که
عالم است تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده اند السعید من سعید فی بطن امه و الشقی
من شقی فی بطن امه مخفف او چنین تا و یا کرده
اند و گفته اند و این معنی موافق این آیت است
من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی
و اضل سبیلا یعنی هر که در این عالم نابینا باشد
در آن عالم نیز نابینا باشد و مراد از نابینایی
ظاهر نیست بلکه نابینایی باطن است باتفاق
جمیع علمای [illegible] باید که کسی در این عالم
[illegible] باشد مومن باشد و عمل صالح کند
و حق تعالی او را [illegible] و در آن عالم [illegible]
او را [illegible] عطا [illegible] معلوم شد
که [illegible] بینایی و بینایی چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] حال است [illegible] اگر بیخ مردم عطسه [illegible] باشد

[illegible] و وجع [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] ها

[illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible] باشد و

[illegible] [illegible] [illegible] شود

بعضی نسخه [illegible] گوش [illegible] و [illegible] آنچه [illegible]

نسخهٔ گوش [illegible] و از نسخه [illegible] نسخه [illegible]

و از نسخه [illegible] از نسخه [illegible] الله و از نسخه

بعضی نسخه [illegible] [illegible] و نسخه [illegible] گوش از آن [illegible]

[illegible] اگر مردم در خواب باشد [illegible]

که در گوش او رود [illegible] گوش [illegible] او

آن حیوان [illegible] از [illegible] باز گردد که مردم را هلاک

نکند اما نسخه [illegible] از آن [illegible] که [illegible]

مردم [illegible] الله و لیکن [illegible] باطل می‌شود

[illegible] نسخه [illegible] [illegible] [illegible]

تازه باشد و [illegible] نسخه [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] اما نسخه

[illegible] گوش [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دستی [illegible] کرد در تطبیق افاق بزرگ

با افاق کوچک [illegible] برابر گردد افاق [illegible]

[illegible] آدم را بعالم [illegible] گفته شد که تن مردم

نسخه اجسام است [illegible] بدانکه تن مردم [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] سال [illegible]

[illegible] رساله

[illegible]

[illegible] اقلیم اول [illegible] زمین است که در

زمین [illegible] مردم استخوان [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible] زمین [illegible]

[illegible] مانند [illegible]

[illegible] اقلیم [illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible] و صفرا [illegible] آب و آتش
باد و [illegible] [illegible] [illegible]
اربعه [illegible] سودا [illegible] و صفرا [illegible]
آب [illegible] [illegible] است و صفرا که
خاک سرد و خشک است [illegible] نیز سرد و خشک [illegible]
و خون که باد گرم و تر است و صفرا [illegible] گرم و [illegible]
صفرا [illegible] آتش گرم و خشک است و [illegible]
و خشک است و [illegible] [illegible]
که [illegible] مختصر [illegible]
با سال [illegible] که سالی دوازده ماه است [illegible]
مردم نیز دوازده [illegible] است و [illegible]
[illegible] سالی سیصد و شصت روز است [illegible] مردم
نیز سیصد و شصت رگ است و سالی چهار فصل [illegible]
[illegible] مردم چهار [illegible] است بهار گرم و تر [illegible]
و فصل تابستان گرم و خشک [illegible]
[illegible] سودا [illegible] [illegible] سرد و تر [illegible]
[illegible] مختصر است [illegible] روز [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] است [illegible]
[illegible] است که [illegible]

[illegible] دست [illegible] از منقطع

انچنان [illegible] مردم [illegible]

آمیخته [illegible] افلاک [illegible]

و [illegible] مطالع [illegible]

و شکل [illegible] دوازده

برج هفت از ظاهر و باطن و همچنانکه [illegible]

و دو گوش و دو چشم و دو سوراخ بینی و دهان و دو

پستان و ناف و دو مخرج عورت و در فلک بیست و

هشت منزل است از منازل قمر چون شرطین و بطین

الی آخره و در تن مردم نیز بیست و هشت [illegible]

و همچنانکه [illegible] افلاک [illegible] و نصف [illegible] است

و در تن مردم [illegible] و نصف [illegible] گشته و همچنانکه گفته

شد همچنانکه در فلک هفت کواکب سیاره [illegible] و همچنانکه

گفته شد [illegible] و [illegible] و پایها و همچنانکه

و همچنانکه در فلک ثابت [illegible] در تن

مردم از [illegible] طبیعی فراوان است

[illegible] و [illegible]

[illegible] همچنانکه در اول گفته شده است [illegible] همچنانکه

[illegible]

[illegible] و صفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفات [illegible] الا و حق تعالی در دنیا

صفات حقانی با آلات و غیره [illegible]

با اراده مردم بنا شد [illegible]

و چشم نه بیند و گوش [illegible] تا اراده

حق بنا شد افلاک حرکت کنند و کواکب [illegible]

و هفتاد هزار کوکب [illegible] شود [illegible] گردد

و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible] خبر

داده اند که تخلقوا باخلاق الله و تتصفوا بصفات الله

و اینجا [illegible] بیان [illegible]

حق تعالی [illegible] صفات [illegible]

ما در [illegible] تا چیزی [illegible] اول

اراده از روح [illegible]

[illegible] آنگاه [illegible]

[illegible]

[illegible] آنگاه قائم [illegible]

حرکت آید آنگاه آنچه اراده باشد [illegible] شود

[illegible] او دیگر و [illegible] ما شخص
[illegible] عنصری و [illegible] حیوانی
و فضای [illegible] و پادشاه [illegible] اسم [illegible]
[illegible] و [illegible] آسمان
گوییم که تن حرم [illegible] شهر [illegible] وجود در
وی پادشاه است و عقل وزیر است و شهوت
[illegible] است و غضب شحنه است و قوتهای
دیگر [illegible] مشابه اهل صناعت و مشابهت غضب
[illegible] قوة [illegible] مشابه [illegible] و قوة شهوت
مشابه [illegible] مشابه قوة مولده و رنگ [illegible] زرد
[illegible] و شحنها مشابه [illegible] سوسان اند
از اطراف [illegible] و باقی [illegible]
دیگر [illegible] رسولی و [illegible] سوسان است
و این [illegible] مشابه صناعت و [illegible]
[illegible] علاوه و [illegible] و [illegible] و
دیگر [illegible] اما [illegible]
[illegible] از [illegible] اجسام [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] موصوف است یعنی [illegible]
عالم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ظاهر و باطن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که
انبیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین
لهم انه الحق [illegible] و مراد از عالم آفاق عالم ظاهر [illegible]
یعنی عالم اجسام و مراد از نفس عالم باطن یعنی عالم
ارواح و آن آیات [illegible] [illegible] [illegible]
که حق تعالی بموسی داده بود که قوله تعالی
ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات [illegible]
[illegible] همان نه آیات [illegible] [illegible] عالم ظاهر و
باطن و عالم ظاهر را ملک خوانند و عالم باطن را
ملکوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عالم ملک [illegible] عالم ملکوت [illegible] [illegible]
آیات که در عالم ملک [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عالم ملک [illegible] [illegible]
که در عالم ملکوت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] پیدا [illegible]

[illegible] تجلی [illegible] عالم [illegible]

اول اراده [illegible] تجلی [illegible]

[illegible] فلک [illegible] وارده [illegible]

کواکب و ارکان [illegible] اراده حق

سبحانه باشد [illegible] عالم [illegible] شود [illegible]

[illegible] مثال اراده [illegible] بر

[illegible] مثال اراده حق است بر [illegible] تجلی

عرش [illegible] ملائکه [illegible] تجلی

افلاک و کواکب تجلی قلم و عناصر تجلی [illegible]

[illegible] تجلی [illegible] عارف [illegible] مقام

رسد [illegible] تجلی [illegible] شود

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] کنند

[illegible] اذا تحیر

[illegible] باب [illegible]

قطعه [illegible] عالم و

[illegible] عالم افلاک [illegible]

[illegible]

حافظ اسم است و باطن عالم [illegible] ظاهر است
[illegible] چهار [illegible] است و این [illegible]
[illegible] در ظاهر و باطن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که ظاهر عالم را [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] بزرگی و ظاهر [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] شود [illegible]
بزرگی [illegible] که [illegible] ظاهر [illegible]
شود آنگاه بهای معلوم شود که هر [illegible] حقیقت
عالمست اما بمقدار ~~بزرگی آنگاه~~ [illegible] عالم [illegible]
حکم کرده شد و عالم حقیقت یک شخص است اما
بمقدار بزرگی آنگاه از عالم کثرت بعالم وحدت رسیم
و معنی این آیه که فرموده است که قوله تعالی
هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو
بکل شیء علیم که محققان حقیقی بدین عالم رسیده اند
چنین گفته اند رباعی حل معنی حقیقت [illegible]
[illegible]
هر چیز که آن نشان هستی دارد [illegible] یا سایه نور
[illegible]
[illegible] ظاهر است در وجود آدم
[illegible] افلاک [illegible]

دا و هفت نقطه افلاک است و چهار نقطه قمر بعد چهار
عدد ثقل و میکائیل و ... و بر ...
عناصر ... چهار عناصر و ملکوت با انسانی
نفس ... و ... مجموع افلاک ... هر یکی
نفسی ایشان است و آن هوا ... یک ... س
انسانی و این آیات در عالم هست و ما بنماییم
ایشان که بیان کرده شده است و چون گفته بودیم
که مردم نسخه ایست از مجموع عالم موجودات
است و ما این همه آیات ظاهر و آیات باطن در
ظاهر و آیات باطن مردم بنماییم اکنون بدانکه
این آیات ظاهر یکی گوش و یکی چشم و یکی بینی
و یکی دهان و بینی دو است و این پنج آیات افلاک
و ... چهار عناصر است و مولید ... چنانکه بیان
کنیم و دیگر عدد یکیست و عدد ده است و عدد
... و عدد ... است آیات ظاهر مردم
این است اما آیات باطن در مردم ده و قوة
شنوایی و بینایی و ... و گویایی و ...
... لمس ... و آن چهار ... باطنها
باطن عدد یکی فکر است و باطن ده ... قوة

حافظه

در عالم بزرگ و هوا را طبقه که حال او است و این طبقه
علامت بجای بخی هوا اخیا شد عالم چنین نیز در عالم
کوچک که بعد از طبقه سیع و اطفار زدود و ... و طبقه
نطق لقابیت ما حاصل ... شود و این معانی با بخی
بیضه با شد که اکثر ... نبات شد نفس حیوانات ... جنین
خیالات ممیز کرد در جنین بود انکه بر بانی ظاهر معلوم
شد که کوشش بجای افلاک است و طبقه هم بجای
آتش است و بیضه بجای هوا است و ... بجای
آب است و ملس بجای خاک است الکنون بدانکه بجای
عدد یکی انسانست و بجای عدد ده ...
و بجای عدد صد حیوانات ... بجای ...
حیوانات پرنده و ... که عدد یک از ...
کمتر است انسان ...
و ... کمتر است ... با عدد ... کمتر است ...
حیوانات دیگر کمتر است ... تا حیوانات ...
زاید شد بر ... دیگر ... معلوم شد که این
آیت در عالم بزرگ ... آیت ... علم
کوچک و حقیقت این عالم کوچک ... عالم بزرگ
کیفیت ... تقریر کرده شد ... فلک بجای

آتش [illegible] یعنی آب است [illegible] مجاب
[illegible] آتش [illegible] را حاجات [illegible]
[illegible] مجموع دال [illegible] آتش که اگر افلاک
نباشد از آب حیوان [illegible] شود [illegible] آنکه
اگر [illegible] [illegible] باشد [illegible] که [illegible] در
[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] آنکه
[illegible] عالم در کودکی [illegible] را شنوده
باشد [illegible] [illegible] شنوده باشد
[illegible] آنکه [illegible] [illegible] [illegible] و تا
[illegible] [illegible] [illegible] عربی را [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] کلام [illegible] در
از زبان [illegible] یعنی اگر گوش نباشد [illegible]
[illegible] اگر افلاک نباشد [illegible] حیوان [illegible]
و [illegible] سبب [illegible] عنصر آتش نباشد [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] از زمین بر نیاید و
بکمال [illegible] اگر چشم نباشد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نباشد [illegible]
و اگر آتش نباشد [illegible] بکمال [illegible]
عالم

نامتناهی از آن [illegible] سیر [illegible] فکر نیز در [illegible]
مشاهده نفوذ کند [illegible]
و در این مقام که [illegible] باشد از [illegible] گردد [illegible]
با ملک [illegible] گفتند [illegible]
بقا [illegible]
بقا [illegible] و هیچ [illegible] باطل [illegible]
[illegible] نفس [illegible] بقا [illegible]
بقا [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
و [illegible]
[illegible] و ذوق [illegible] بقا [illegible]
و فارغ [illegible] باشد و هیچ [illegible] بقا باید
[illegible] بقای [illegible] بقای
[illegible] بقا [illegible]
بقای عالم [illegible]
و بقای [illegible]
سبحانه و تعالی است [illegible]
[illegible]
[illegible]

حاصل [illegible] آلت و منفذ بجای [illegible] و نطق
بجای [illegible] و نطق بجای [illegible] و آلت [illegible]
بجای [illegible] چیزی [illegible] چیز را در فکر
و [illegible] نفسانی [illegible] بقای [illegible]
[illegible] چیز را [illegible] بقای [illegible]
[illegible] و [illegible] نطق [illegible]
[illegible] بقای آن دو [illegible] دیگر در فکر بود
[illegible] نطق [illegible] بقای آن دو [illegible]
[illegible] قوة نطق و
[illegible] الت [illegible] و [illegible] الت
[illegible] باطن [illegible] و قوة
[illegible] انکه کار [illegible] را
[illegible] صورت
[illegible] لفظ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]

به درد چشم این کلمات بنویسند و بر درد چشم وضع شود این است [illegible]

نوع دیگر برای درد شکم یا علتی که در شکم بود هم باشد بنویسد [illegible]

بنویسد و آب بشوید بخورد [illegible] بنویسد این است

بسم الله الرحمن الرحیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین

[illegible] فقوم

یجعلون و ننزل من القرآن ما هو شفاء و [illegible]

نوع دیگر برای درد دندان بر [illegible] بنویسد [illegible]

یجب شود این است بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] نوع دیگر

[illegible] و [illegible] بیارد [illegible]

[illegible] نوع دیگر برای [illegible]

[illegible] این کلمات [illegible] بنویسد [illegible]

[illegible] و کلمات این است [illegible]

[illegible] نوع دیگر برای [illegible]

از شیخ [illegible] رکن الدین [illegible]

رحمة الله علیه [illegible] بر پاره [illegible] این است

بنویسد و بخورد [illegible]

زرکن الدین [illegible] این است بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها

الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون

نوع دیگر [illegible] بنویسد [illegible]

[illegible]

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

[illegible]

بود که نفس را شود چنانچه چیزها را در عالم انفس کنیم

دو وقتی یکی تحقیق گردید بینی در واقع شود [illegible]

با حقیقت همچنانکه چیزها بیند در عالم انفس تیز کردیت

سدار شد [illegible] افلاک و [illegible] و صوانید و

بجز بیرون مرکبات اما بیچون نظر بدان حق تعالی

کنیم همه در تصرف امر و قدرت یکذات ببینیم

و اینجا معنی وحدت روی نماید و ختم بالخیر

این رساله الاشراقات الحق علی سورة الفاتحة

قدوة العلماء شیخ نجم الدین محمود بن شیخ [illegible] رحمة الله

علیه رحمة تمام شد

هر که شود [illegible] گل از زبانه بلبل او از [illegible] رونق بازار کرم آ

نام خدا [illegible] دنیا و دو [illegible] این [illegible] یوسف [illegible]

دفع تب لرزه اگر چه ده ساله تب و لرزه باشد صحیح [illegible] این خطها

یکان یکان [illegible] نویسد در [illegible] بشوید و بخورد به شود [illegible] بسم الله [illegible]

الرحمن [illegible] دوم روز [illegible] سیوم روز [illegible]

[illegible] اول روز [illegible] دوم روز [illegible] سیوم روز [illegible]

روز [illegible] اللهم [illegible] بلیات و آفات [illegible]

[illegible] روانند [illegible]

اول روز بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] دوم روز بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] سیوم روز بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] هر دو [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن سیاه [illegible]

برای آنکه درد [illegible] بیمار را [illegible] روغن سیاه [illegible]

یا [illegible] این آرزو همراه روغن سیاه [illegible]

الله تعالی به شود نوع دیگر برای آنکه درد [illegible] بیمار [illegible]

بجوشاند [illegible] تا سه روز [illegible] بخورد

انشاء الله تعالی [illegible] شود نوع آنکه کسی را [illegible] بنویسد

در سر [illegible] بنویسد این الله اکبر الله اکبر [illegible] یا قیوم

یا ذا الجلال و الاکرام نوع دیگر در روز [illegible]

و [illegible] بنویسد و دیگر [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و الله

غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون نوع دیگر [illegible]

بنویسد [illegible]

[illegible] نقش این است

[illegible]

دد	ک	ع	لد
ع	ع	س	ع
[illegible]	ل	ک	ص
[illegible]	۲۴	ک	ع

نوع دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر کسی را درد شکم باشد [illegible] بنویسد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر

برای درد ناف [illegible] بنویسد [illegible]

الرحیم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک

انت الوهاب برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر [illegible]

[illegible] کرده‌اند این [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا الله

[illegible] آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون

[illegible] بنویسد [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله [illegible] بسم الله

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا [illegible] یا الله لا اله الا انت

[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن [illegible]

[illegible] الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط

لا اله الا هو العزیز الحکیم [illegible]

[illegible] ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا مسبب [illegible] یا مفتح [illegible]

[illegible] الابواب یا ذا الجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible]

[illegible] یا الحق [illegible]

[illegible]

[illegible] ایاک نستعین [illegible]

[illegible] الاعلی [illegible]

[illegible]

[illegible] سوره فاتحه [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] یا ذا الجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین

تعالی آنکه ... روان شود دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم

قفل و علی ... بحق سلیمان بحق سلیمان بن داود علیه السلام

بحق غوث الصمدانی محیی الدین ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی

قدس الله سره العزیز ... روان شود ... تعالی

سوگند آدم و حوا و سوگند نوح نبی الله ابراهیم خلیل الله و

اسماعیل ذبیح الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد

الرسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند سلیمان بن داود علیه السلام

خاص بر خدا سوگند جمله پیغمبران جمله اولیا ... جمله پیغمبران

جمله اولیا سوگند ... صلوات الله علیهم بحق عرش و کرسی

و لوح و قلم و جمله مخلوقات ... [illegible]

باشد و ... [illegible] ... اگر کسی را ... [illegible]

شده باشد ... [illegible]

... [illegible] ... تعالی از ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ... [illegible]

... [illegible] ... برحمتک یا ارحم الراحمین

اگر کسی را ... [illegible]

... [illegible] ... تعالی از ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ... [illegible]

... برحمتک یا ارحم الراحمین ... اگر کسی ... [illegible]

[illegible] که گمان باشد [illegible] هر کاغذ سفید [illegible]
[illegible] کاغذ را [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] الله تعالی دعا این است
بسم الله الرحمن الرحیم یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] و هر کس [illegible]
[illegible] و [illegible] بر آید
[illegible] الحق و [illegible]
[illegible]
[illegible] بحق [illegible] بکر

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] محوط محوط
[illegible] و سه بار [illegible]
[illegible]
[illegible] قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا
[illegible] سوره والعصر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع شود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] دعا [illegible] فرمان خدا [illegible]
[illegible]

[illegible]

دوم روز [illegible] سیوم روز [illegible]

[illegible] دوم روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوم روز [illegible] سیوم روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

الرحمن الرحیم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

آف آحیو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعشق ما فی [illegible] ملیقا

[illegible]

[illegible]

نقش این آیت را نوشته در شیشه و در چند روز ... بمالد فرزند پیدا
آید نقش این است ... [illegible]

يؤتيه	الله	فضل	ذلك
و	يشاء	يشـ	من
فضـ	ل	ذو ال	والله
يم ظ	ع	لل	ضن

و هیچ ... [illegible] ... گویند و در ... گویند ... آید و در ... را ... از او ... واقعه ... نویسند

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در کلمه ... لا اله
نویسند ابوبکر و عمر و در کلمه ... نویسند عثمان علی و در زیر
نام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نویسند ... بیمار دو
زبان ... سیاه و ... روغن ماده گاو بجوشانند
و در چشم کنند ... نظر آید ... دو روز
... باشد یا شیر ... زاده باشد
... در چشم کنند ... مجرب است
... این ... بدارد ...
... بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم یا ...
یا ... یا سبحان یا ... یا دائم یا قائم یا عظیم یا بدیع
السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین
... اللهم ...
... [illegible]
... [illegible]

بجهت [illegible]

الا الله محمد رسول الله بخواند [illegible]

تعالی [illegible]

فوعدیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

فوعدیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الی المولی الجلیل [illegible]

[illegible]

الراحمین یا خیر الغافرین فوعدیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲۹۹۶ [illegible]

[illegible]

فوعدیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] الحمد [illegible]

[illegible] ایاک نعبد و ایاک نستعین [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون [illegible]

[illegible] ولا انتم عابدون ما اعبد [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ان شاء الله [illegible]

[illegible]

لا اله الا الله [illegible] یا من [illegible] لا اله الا الله

محمد الرسول الله [illegible] یا غفور یا غفور

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible] محمد الرسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا اجل من کل جلیل ویا اعظم من کل عظیم

یا اکرم من کل کریم یا اعز من کل عزیز یا عزیز یا عزیز یا عزیز یا غنی

یا غیاث المستغیثین [illegible]

واعطنی من [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله [illegible] لا اله الا الله [illegible]

لا اله الا الله العزیز الغفار لا اله الا الله الکبیر المتعال لا اله الا الله [illegible]

[illegible] اللیل والنهار لا اله الا الله وحده لا شریک له [illegible]

مسلمون لا اله الا الله وحده لا شریک له [illegible]

لا اله الا الله وحده لا شریک له [illegible]

وحده لا شریک له [illegible]

محمد الرسول الله وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

باب اول در بیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نوشته از زعفران [illegible] ۱۱۹۶۳۶۴۱۱۱ [illegible]

[illegible] بر [illegible] مجرب [illegible] بر [illegible] نوشته بر [illegible] شود

[illegible] از [illegible] شود [illegible] ۱۱۱۱۱۱۱۱

بها	ع	۸	۹	۶	۷
۲	و	ح	ح	۷	ح
ع	ح	۱	۷	ب	۷

[illegible] اگر [illegible] بر [illegible] نوشته [illegible] بیاید

و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند و [illegible] یقین

گردد [illegible] بخواند [illegible] شود [illegible]

[illegible] تجربه و آزموده [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم فرمودند که هر که

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] این دعا [illegible]

[illegible] دعای [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الملک الحق المبین لا اله الا الله الواحد القهار

لا اله الا الله العزیز الجبار لا اله الا الله الکبیر المتعال لا اله الا الله محمد رسول

الله [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] این دعا [illegible]

[illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

در بیان خانهای ستارگان خانه مریخ حمل و خانه شمس اسد خانه مشتری قوس
خانه عطارد جوزا خانه زهره میزان خانه زحل جدی خانه قمر سرطان خانه مریخ
عقرب خانه مشتری حوت خانه زهره ثور خانه عطارد سنبله خانه زحل دلو

باب هشتم در بیان بخور دادن ستارگان مشتری عود و عنبر زهره [illegible]
صندل سفید زحل عود [illegible] مریخ عود [illegible] شمس عود و صندل [illegible]
قمر عود و عسل عطارد عود [illegible]

[illegible]

باشد تا دانسته گردد [illegible] حروف [illegible] که یا حزام یا [illegible] دانسته گردد ملکی سر

حروف [illegible] و دیگر [illegible] او [illegible] بر [illegible] ما شد و موافق نام عاشق

کسی که [illegible] الست [illegible] حروف [illegible] و ملائکی که سر حروف معشوق را عاشق

و ملائکان بگوید [illegible] تعقید [illegible] سر [illegible] اسرافیل [illegible] یا الله

یا الله یا [illegible] یا [illegible] که [illegible] الحمد [illegible] مریم [illegible] قلب [illegible]

تا بسته گردد و ملائکی که [illegible] سر حروف [illegible] شد [illegible]

سر حروف [illegible] الف باشد الف [illegible] سر [illegible] موکل [illegible]

سر حروف [illegible] الف [illegible] موکل [illegible] الف [illegible] ملائکه

ملکان را [illegible] اسرافیل یا [illegible]

جبرائیل یا [illegible] یا الله [illegible] احمد بن مریم [illegible] قلب

[illegible] بسته گردد [illegible] العجل العجل الوحا الوحا

[illegible] الساعة الساعة باب دوم در بیان دانستن نام [illegible]

موافق نام [illegible] که سر حروف [illegible] باشد موافق یا طاهر [illegible]

آدمی [illegible] باشد موافق یا طاهر [illegible] که سر حروف [illegible] باشد

موافق یا علیم [illegible] که سر حروف [illegible] باشد موافق یا غنی [illegible] آدمی

موافق [illegible] یا فتاح [illegible] آدمی که سر حروف او ق باشد موافق یا قدوس

[illegible] باشد موافق او یا کریم [illegible] باشد موافق او

یا لطیف [illegible] باشد موافق او یا [illegible] سر حروف [illegible] باشد

[illegible] باشد موافق او یا واحد و اگر

سر حروف [illegible] باشد موافق او یا [illegible] نام موافق خدای تعالی

[illegible] باب سیوم در بیان دانستن سر حروف آدمی

[illegible] سر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اگر خواهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عاشق شود [illegible]

[illegible] و این آیة بخواند بنام آن کس [illegible]

[illegible] قرار نباشد تا نزدیک تو بیاید و این آیه

الی الله یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم

آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسهم

بحق هذه الملائکة [illegible] فلان بن فلان [illegible] حب فلان بن

فلان الساعة الساعة العجل العجل الوحا الوحا

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

515

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

517

[illegible] اسماء [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] موافق [illegible] اسماء [illegible]

[illegible]

[illegible] اور اسماء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کہ اللہ [illegible]

[illegible]

525

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

کہ اللہ [illegible] اور [illegible] اور [illegible] تمام

موافق [illegible] اسماء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسماء [illegible]

[illegible]

[illegible] اور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

527

[illegible] ادراك [illegible]

[illegible] اجزاسی [illegible] الكون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

531

[illegible] الف [illegible]

عنصر [illegible] اجزاسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله الذي احل النكاح وحرم [illegible] السفاح

[illegible] فلان بن فلان الطالب والخواهان [illegible]

[illegible] والاشياء من [illegible]

[illegible] فلانه بنت فلان [illegible]

[illegible]

[illegible] فلان بن فلان

[illegible]

[illegible]

فلانه بنت فلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم اجعل هذا

العقد ميمونا ومباركا [illegible]

صيغه انكحتك زوجتك موكلتي

فلانه بنت فلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجرب [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

الاسی لام حف ول کف دب اطل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فنا الحق على اصداق المذكورات [illegible] فتلف [illegible]

فنا [illegible] کردن [illegible] قدم [illegible] خود [illegible] و در روز چهار [illegible]

[illegible] و در روز پنجشنبه [illegible] قدم [illegible] قدم و در

[illegible] قدم و در روز جمعه پنج قدم [illegible] و در روز یکشنبه [illegible]

قدم یکشنبه و پنجشنبه طرف [illegible] طرف [illegible] کنند و

چهارشنبه طرف [illegible] طرف پشت کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رجال الغیب

[illegible] شنبه و [illegible] شنبه [illegible] جمعه [illegible] یکشنبه [illegible]

[illegible] شنبه [illegible] شنبه و [illegible] شمال [illegible] پنجشنبه [illegible]

الحمد لله الذي احل لنا النكاح وحرم
[illegible]
السفاح وجعله وصلة [illegible]
[illegible]
من الحلال والحرام كما قال الله تعالى فانكحوا
در میان حلال وحرام
ما طاب لكم من النساء مثنى
[illegible]
وثلاث ورباع وكما قال النبي صلى الله عليه وسلم
[illegible]
النكاح من سنتي فمن رغب عن سنتي
که نکاح از سنت منست پس هر که [illegible] شود از سنتی من
فليس مني
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلانه بنت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الرحیم [illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible] و وقت [illegible]

[illegible] بر [illegible] و [illegible] آنکه [illegible]

بعود و [illegible] بناز [illegible] وقت [illegible] از [illegible] در [illegible] دارد [illegible]

آنکه [illegible] تا [illegible] از [illegible] شود [illegible]

[illegible] چشم [illegible] [illegible]

[illegible] باید [illegible] عدد [illegible]

[illegible] عدد [illegible]

[illegible] یکان یکان با [illegible]

[illegible] در [illegible]

باشد و با آب [illegible] در چشم کند و [illegible]

در چشم کنند و [illegible] با شیر [illegible] در چشم [illegible]

آب [illegible] با شیر [illegible] در چشم کند و [illegible]

دو کان دو کان در [illegible] با شیر [illegible] در چشم کند [illegible]

[illegible] چشم [illegible] باشد و [illegible] باشد با [illegible]

در چشم کنند و [illegible] روشنایی [illegible]

[illegible] چشم کنند [illegible] آنکه [illegible] چشم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] بکرد [illegible]

[illegible] شیره [illegible]

[illegible]

[illegible] گشنیز [illegible]

[illegible] یک [illegible] مجرب [illegible]

سفید [illegible] یکجوش آید [illegible]

مذکور [illegible] از روغن [illegible] وقت [illegible] روز [illegible]

[illegible] جماع کند انزال [illegible] مجرب [illegible]

[illegible] گرفتن [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم له ما فی السموات وما فی

الارض وما بینهما وما تحت الثری [illegible]

[illegible] و بالشیر [illegible]

[illegible] بخورد

[illegible]

[illegible] و انزال [illegible]

[illegible]

محمود [illegible]

بر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] روشنایی چشم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب [illegible] معلوم کردن [illegible]

که در سال [illegible] است [illegible]

روز [illegible] اگر [illegible] [illegible]

نگردد و اگر [illegible] شود و اگر بیمار شود بمیرد و اگر

[illegible] کشته شود و اگر [illegible] شود و [illegible]

[illegible] شود و اگر [illegible] [illegible]

[illegible] بیاید و اگر [illegible] و اگر [illegible] شود و اگر

و اگر [illegible] پادشاه [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] در ماه [illegible] سوره ابراهیم
و در ماه پنجم سوره [illegible] و در ماه ششم سوره الم نشرح و در ماه هفتم سوره
[illegible] و در ماه هشتم سوره [illegible] و ماه نهم سوره اذا زلزلت
[illegible] سوره [illegible] و ماه یازدهم [illegible] والضحی و ماه دوازدهم
سوره اخلاص نوع دیگر دوای [illegible] ماه
[illegible] آرد [illegible]
[illegible] نوع دیگر

[illegible] در [illegible] نام [illegible] که او [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible] سایه [illegible]
[illegible] اندر [illegible] بوقت سحر [illegible] زنان [illegible]
[illegible] آرد [illegible]
[illegible] زمین [illegible] علامات [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که [illegible] زن [illegible] رود

نوع دیگر
[illegible] طلاق بوقت دخول عروس
[illegible] الکرسی [illegible]
[illegible] نوع دیگر

[illegible] برای نفع عام [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]

روزهای [illegible] که در ماه معلوم شود [illegible] در ماه محرم [illegible] دوم و یازدهم

[illegible] در ماه صفر [illegible] و بیست [illegible] و در ماه ربیع الاول دهم و بیست [illegible] و در

ماه ربیع الآخر [illegible] و بیستم و [illegible] و در ماه جمادی الاول دهم

[illegible] و در ماه جمادی الآخر [illegible] و [illegible] و در ماه رجب

[illegible] و در ماه شعبان [illegible] و بیست و ششم و در ماه رمضان

[illegible] و در ماه شوال [illegible] و بیستم و در ماه ذی القعده [illegible]

[illegible] و در ماه ذی الحجه [illegible] و بیستم [illegible] تعویذ

[illegible] روز [illegible] روز اول تعویذ بسم الله الرحمن الرحیم

ان خفف الله عنکم [illegible] روز دوم بسم الله الرحمن الرحیم

ذلک تخفیف [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم ذلک تخفیف

من ربکم [illegible] این تعویذ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] باذن الله [illegible] باذن الله [illegible]

[illegible] الله بحق الحی القیوم و بحق [illegible]

[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم ولا [illegible]

[illegible] حتی یبلغ الکتاب اجله [illegible] فمن کان منکم مریضا او به اذی

[illegible] این [illegible] نوشته

[illegible]

[illegible] الله اکبر [illegible] الله اکبر [illegible]

[illegible] الله [illegible] محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

۲۴	۱۳	۱۲	[illegible]
۲۶	۲۲	۹	[illegible]
۱۹	۹	۲۳	۹
۹	۹۶	۹۹	۲۰

آورده چند قطره بچکانند [illegible]

[illegible] قطره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دوم زنا [illegible]

سیوم زنا [illegible] چهارم زنا [illegible] پنجم زنا [illegible]

[illegible] زنان لاغر [illegible] ششم [illegible] زنا [illegible]

[illegible] نهم زنا [illegible] دهم زنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در معلوم [illegible] قاروره [illegible]

[illegible] [illegible] بنویسد [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

یا من [illegible] یا [illegible] لا اله الا [illegible] الرحمن الرحیم

[illegible] نوشته [illegible] [illegible]

[illegible]

٢	١٩	١٤
٣	٥	[illegible]
[illegible]	١	[illegible]

١	٥٨٢	ح	٨١
٨٥	٧	٢	٤٤
٤	١١٨٧	٥١٨	٣
٩١٣	٣	٤	٩١٣

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] یا [illegible] یا [illegible]

[illegible] یا [illegible] یا [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلمات مذکوره بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم

الشافی و الکافی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

[illegible] تعالی اللهم انی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] السلام [illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] سلامة [illegible]

[illegible] السلام عليكم يا [illegible] السلام عليكم يا [illegible]
[illegible] السلام عليكم [illegible] السلام عليكم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم [illegible] محمد [illegible]
[illegible] رضي الله عنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الغفور الرحيم [illegible] اللهم صل على محمد
[illegible] على [illegible] وعلى آل ابراهيم وبارك
[illegible]
[illegible] في الدنيا [illegible]
[illegible] في الآخرة [illegible] يا ارحم الراحمين
[illegible] بسم الله الرحمن
الرحيم [illegible]
[illegible] يا ارحم الراحمين
بسم الله الرحمن الرحيم [illegible] هذا الكتاب في بيان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امام محمد باقر [illegible] معصوم

[illegible] الاسلم [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] معصوم [illegible]

[illegible] الكي [illegible]

[illegible]

معصوم [illegible] موسى كاظم [illegible]

[illegible]

[illegible] موسى كاظم [illegible]

[illegible] معصوم

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] معصوم [illegible]

قاسم بن امام محمد [illegible]

[illegible] معصوم [illegible]

محمد علي [illegible]

[illegible] دوازده امام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

والصلاة على رسوله محمد وعلى آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

قرآن خفیف و حکم قرآن خفیف و مقدار قرآن

قرآن [illegible] قرآن خفیف و منزلة قرآن خفیف

[illegible]

[illegible] الکرسی [illegible] فاتحه و حکم قرآن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا انشاء الله تعالى [illegible] مقامات [illegible]

[illegible] چهار مقام است اول انتباه دوم توبه [illegible]

علم سیوم [illegible] چهارم عقل پنجم معرفت ششم تسلیم هفتم [illegible]

هشتم [illegible] نهم صدق دهم تبتل یازدهم عبادت دوازدهم

ذکر سیزدهم [illegible] چهاردهم توکل پانزدهم [illegible] شانزدهم

تفکر هفدهم صفا هژدهم رضا نوزدهم صبر بیستم شکر [illegible]

بیست یکم [illegible] بیست دوم امید بیست سیوم اخلاص بیست

چهارم [illegible] بیست پنجم [illegible] بیست ششم ولایت بیست

هفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سوال اگر [illegible] فقر [illegible]

[illegible] که پیشوای فقر [illegible] است [illegible] بلخی گفته

پیشوای فقر ابراهیم [illegible] و مشایخ [illegible] میگویند که پیشوای

فقر [illegible] است شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام آورد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] تعیم است [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] خیال

[illegible] آدم را خدا [illegible] باشد چنانچه فرمان [illegible]

قوله تعالی و هو معکم اینما کنتم [illegible]

[illegible] چنانچه ملک العلماء قاضی شهاب الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] آدم [illegible] چنانکه فرمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم بیت [illegible]

[illegible] پنهان [illegible] عجیب [illegible] که در

جواب [illegible] سوال [illegible] صورت [illegible]

[illegible] مثل آدم ذات [illegible] صورت [illegible] روح و [illegible]

[illegible] مانند مثال روح و [illegible] اعضاء

[illegible] روح و [illegible] مثل آدم [illegible] روح

[illegible] بیرون [illegible]

[illegible] بیت [illegible] جان [illegible]

[illegible] جان [illegible] جهان صورت [illegible]

[illegible] جواب ذات [illegible] جهان [illegible]

[illegible] ان الله [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] ذات ثابت [illegible]

[illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... اگر ترا پرسند [illegible]

جان او [illegible] میرود جواب بگو که ایمان دو قسم [illegible]

[illegible] میرود [illegible] جواب [illegible] الا الله و

[illegible] و [illegible] محمد رسول الله [illegible]

[illegible] است [illegible]

سوال اگر ترا پرسند [illegible] جواب بگو [illegible]

[illegible] سوال

اگر ترا پرسند [illegible] جواب بگو [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] سوال اگر ترا

پرسند [illegible] است جواب بگو [illegible] است [illegible] اول

و [illegible] سوال اگر ترا پرسند [illegible] است جواب بگو

[illegible] است [illegible] دارد [illegible]

[illegible] دارد [illegible] است یکی [illegible] و دوم [illegible]

[illegible] سوال اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] سوال اگر ترا پرسند [illegible]

[illegible] سوال اگر [illegible]

پرسند [illegible] جواب بگو [illegible]

591

[illegible]

[illegible] الشافعی [illegible]

[illegible] امام اسماعیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

مبارک [illegible] که پیغمبر علیه السلام [illegible]

[illegible] شما آمده بودند از

همان [illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible]

مبارک [illegible]

علیه السلام [illegible]

[illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible]

[illegible] پیغمبر علیه السلام

پرسید [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] مبارک

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

بعث قائم از حیات [illegible]

[illegible]

رسول علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اخبار رسالت [illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

[illegible] علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلام [illegible] فاطمة الزهرا رضی الله عنها

[illegible] فاطمة الزهرا [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

[illegible] ۳۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه

السلام [illegible] دندان مبارک

[illegible] کرده

[illegible] علیه السلام در

[illegible]

[illegible] دندان مبارک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لا [illegible] الی العالمین



[illegible]

[illegible]

وازین کس [illegible] مثلا اگر [illegible] شعبده باشد

معلوم [illegible] شعبده [illegible] وازین علم

[illegible] ازین عمل [illegible]

دیگر [illegible] اطلسات [illegible] اگر ازین عمل

[illegible] ازین کلمات با معنی

[illegible]

[illegible]

[illegible] ازین عمل [illegible] کنند

[illegible] ازین جمله [illegible]

[illegible] حواس [illegible]

[illegible] پیدا باشد

[illegible] کنند

[illegible] وحیات [illegible] گردد

[illegible]

جمله الات کشف گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] پیدا [illegible]

[illegible] باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible] زنبور [illegible]
بحق الذي الملك القدوس العزيز [illegible] الرحمن
الرحيم [illegible] عدد [illegible] لم يلد ولم يولد ولم يكن
له كفوا احد بحق سليمان بن داود عليه السلام [illegible] محمد
الرسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] والحمد لله
رب العالمين [illegible] بگو [illegible] باد
[illegible] سلطان
محمود غزنوی [illegible] ابراهیم
[illegible] کرد و در
[illegible]
[illegible] شود
[illegible]
[illegible] باشد
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله [illegible] والله اکبر رب الملائکة والروح ورب
العرش العظيم رب الانبياء والمرسلين [illegible]
[illegible] الحجر [illegible]
[illegible] الجبال [illegible] الجبال [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

من الجحيم رواية [illegible]

[illegible]

ثواب عشر الف سنة [illegible] عشر الف [illegible]

عشر الف ملك ومن [illegible]

تعالى بكل شعرة درجة في الجنة ومن [illegible]

[illegible] الرسول [illegible]

صلى الله عليه وسلم واشفع [illegible] تعالى

ثواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الجنة ... يوم عاشورا [illegible]

[illegible] ... يوم عاشورا [illegible]

[illegible] ... يوم عاشورا [illegible]

[illegible]

[illegible] ... يوم عاشورا [illegible]

[illegible] ... يوم عا[شورا] [illegible]

يوم عاشورا [illegible]

[illegible] يوم عاشورا [illegible]

[illegible] يوم عاشورا [illegible]

[illegible] السموات والارض يوم [illegible]

[illegible] يوم عاشورا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] على ما تشا [illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله

العلي العظيم يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شيخ الإسلام [illegible]

[illegible] شيخ الإسلام [illegible]

[illegible] شيخ الإسلام [illegible]

[illegible] شيخ الإسلام [illegible] شيخ الإسلام [illegible]

[illegible] شيخ الإسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم اللهم يا فاطر السموات 427

[illegible] عالم الغيب والشهادة [illegible]

[illegible] الرحمن الرحيم [illegible] الحياة الدنيا [illegible]

[illegible] أن لا إله إلا أنت [illegible] لا شريك لك وأشهد

[illegible] عبدك ورسولك [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابدان سیوم [illegible] پاسنت در روی [illegible]

[illegible] قیام [illegible] چهارم گوشت و در روی

[illegible] بیم در [illegible] ماه [illegible]

[illegible] قیام [illegible]

و [illegible] گوشت [illegible] تا گوشت [illegible] ششم پوست [illegible]

[illegible] هفتم [illegible] در [illegible]

برای دفع [illegible] و [illegible] از [illegible] آن در [illegible]

تواند [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] این [illegible] اعانت الله [illegible]

با [illegible] و قدرة الله تعالی [illegible] وجود انسان [illegible]

از آن [illegible] امر عبادت [illegible]

تعالی قیام [illegible] عبادت الله تعالی [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] حضرة الله تعالی [illegible] حضرة الله [illegible]

الله تعالی [illegible] حضرة الله تعالی و

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible] کراهت کرده [illegible]

داشته [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

[illegible] سبحان [illegible] الجبار سبحان [illegible] سبحان

[illegible] الكريم الستار سبحان الكبير المتعال سبحان الله

[illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible] أستغفر الله العظيم لا إله إلا الله [illegible]

لا قوة إلا بالله العلي العظيم سبحان [illegible] العظيم

العظيم الذي لا إله إلا هو الحي القيوم [illegible]

[illegible] عالم الغيوب [illegible] القلوب يا [illegible]

والأبصار [illegible]

[illegible]

[illegible] رضي الله عنه لا إله إلا الله

والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم سبحان

[illegible] سبحان ذي الملك والملكوت سبحان ذي العزة والعظمة و

الهيبة والقدرة والكبرياء والجبروت سبحان الملك الحي

القيوم الذي لا ينام ولا يموت سبحان الذي يميت الخلائق و

هو حي لا يموت سبوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح

اللهم إن لك في كل ليلة من ليالي شهر رمضان عتقاء وطلقاء

من النار ربنا آتنا في الدنيا حسنة وقنا عذاب النار برحمتك

يا أرحم الراحمين [illegible] ركعت كذارده آمين دعا [illegible] بسم الله الرحمن

الرحيم اللهم إنك عفو تحب العفو فاعف عنا يا غفور [illegible]

يا غفور اللهم إنا نسألك العفو والعافية والمعافاة الدائمة في

ديننا والدنيا والآخرة اللهم هون علينا قبل الموت وهون

علينا سكرات الموت [illegible] عند الموت ولا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تسبيح [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] الله [illegible] لا إله إلا الله والله أكبر

الله أكبر ولله الحمد يا كريم المعروف يا قديم الإحسان [illegible]

[illegible] القديم يا الله يا الله يا رحمن يا رحيم برحمتك يا

أرحم الراحمين تسبيح [illegible] صلى الله عليه

وسلم لا إله إلا الله والله أكبر الله أكبر ولله الحمد وأشهد

أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده

ورسوله تسبيح [illegible] رسول الله أبي بكر الصديق رضي

[illegible]

[illegible] الله عنه لا إله إلا الله والله أكبر [illegible]

سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول و

لا قوة إلا بالله العلي العظيم تسبيح [illegible] اللهم صل على محمد

[illegible] عبدك ونبيك ورسولك النبي الأمي وعلى

آله [illegible] وسلم [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] رضي الله عنه لا إله

[illegible] الله

[illegible]

بلکہ عدم ذکر [illegible] سب اعضا [illegible] کر اعضاء مذکور کیا [illegible]
ب اعضا میں حیات ذکر ہوا شروع ہوتی [illegible]
باقی [illegible] اسیر [illegible] ہے [illegible] سوائے [illegible] کا ذوق لیتا ہے
[illegible] ذوق [illegible] السالک فراموش کیا [illegible] ذکر [illegible]
یا مخلوقات [illegible] مذکور ذکر قلبی موقوف [illegible]
دل شروع [illegible] تجلی ہو [illegible] یاد کون
[illegible] باطن میں رکھتا ہے [illegible] قلبی ہو [illegible] اسیر کا شغل [illegible]
[illegible] اسمیں [illegible] لذت میں
[illegible] فراموش کیا [illegible] مذکور ذکر [illegible] مشاہدہ [illegible]
[illegible] تجلی [illegible] معلوم نہیں [illegible] رکھتا ہے [illegible]
اس [illegible] مشاہدہ [illegible] روحی [illegible] ذوق [illegible]
[illegible] فراموش کیا [illegible] خفی مذکور
ذکر سری ذات کو اور صفات کو [illegible] تجلی
[illegible] باطن کو معلوم نہیں [illegible] قلب [illegible]
[illegible] اسمیں [illegible] لذت [illegible]
[illegible] خفی مذکور ذکر [illegible]
[illegible] باطن میں [illegible]
[illegible] روحی اسمیں لذت [illegible]
[illegible]
[illegible] سورۃ الفاتحہ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

فرو برد و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] خون [illegible] زاغ [illegible]

[illegible] هر کرا باد قولنج باشد [illegible]

[illegible] قولنج [illegible]

باشد گوشت موش خشک کرده [illegible]

[illegible] هر که موش را از پوست بیرون کند و موش [illegible]

بریان کند و روغن [illegible]

[illegible]

[illegible] چراغ [illegible]

[illegible] باشد و انزال نشود [illegible]

[illegible]

[illegible] بوطن

[illegible] کسی که در غربت مانده باشد [illegible]

[illegible] هفت بار بخواند [illegible] بوطن خود رسد

هر روز [illegible] هفت بار بخواند [illegible]

رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین کسی که [illegible]

[illegible] شود هر بامداد هفت بار بخواند ربنا وتقبل دعاء [illegible]

[illegible] که [illegible] باشد هر بامداد هفت بار بخواند ربنا

[illegible] معصیت [illegible] هر بامداد

[illegible] مقیم الصلوة و من ذریتی [illegible]

هفت بار بخواند معصیت او [illegible] شود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم

تغفر لنا [illegible] لنکونن من الخاسرین کسی که [illegible] ظالم [illegible] باشد

هر بامداد هفت بار بخواند خلاص شود رب نجنی من القوم الظالمین

کسی [illegible] که [illegible] خواهد که از شر او خلاص شود هفت

بار هر بامداد [illegible]

اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون کسی را که

دل تنگ بود و سیاه دل باشد و خواهد دلش [illegible] خوش شود هر

بامداد هفت بار بخواند رب اشرح لی صدری و یسر لی امری

کسی که خواهد که نور دل او زیاده شود هر بامداد هفت بار بخواند

ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر کسی که [illegible]

[illegible] باشد خواهد که صابر شود هر بامداد هفت بار بخواند ربنا

افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین کسی که [illegible] دوزخ [illegible]

[illegible] ربنا اصرف عنا عذاب جهنم [illegible]

[illegible] هر بامداد هفت بار بخواند [illegible]

کسی که خواهد [illegible] هر بامداد هفت [illegible] بخواند

رب اغفر لی وارحم وانت خیر الراحمین کسی [illegible]

بامداد [illegible] بار بخواند [illegible] هر که [illegible]

چشم [illegible] سیاه [illegible] سبز [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] خواند [illegible] ... [illegible] بار [illegible] بخواند [illegible]

[illegible] در [illegible] شود [illegible] ... [illegible] بعد [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] اگر کسی خواهد که احوال خود را بداند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] احوال [illegible] [illegible] بسم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم کهيعص حم عسق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] او را [illegible] [illegible] هر بامداد هفت بار بخواند

[illegible] فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار کسی خواهد [illegible]

[illegible] [illegible] هر بامداد هفت بار [illegible] بخواند ربنا لا تذرني فردا

وانت خير الوارثين کسی که خواهد همه [illegible] [illegible] [illegible]

بامداد هفت بار بخواند ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان

ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف الرحيم کسی که

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر بامداد هفت بار بخواند رب

اغفر لي ولاخي وادخلنا في رحمتك وانت ارحم الراحمين کسی خواهد

[illegible] [illegible] [illegible] هر بامداد هفت بار بخواند ربنا تقبل منا

انك انت السميع العليم کسی که خواهد از عذاب دوزخ خلاص گردد

[illegible] [illegible] بار بخواند [illegible] [illegible] عذاب جهنم کسی که خواهد

[illegible] سبحانه وتعالی [illegible] و معرفت [illegible] [illegible] هر بامداد و

هفت بار [illegible] [illegible] تعالی [illegible] و معرفت [illegible] [illegible]

[illegible] ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة

انك انت الوهاب کسی که خواهد که در روز قیامت [illegible] [illegible]

هر بامداد هفت بار بخواند ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك و

لا تخزنا يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد کسی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] هر بامداد هفت بار بخواند [illegible] [illegible] [illegible]

على القوم

زمره علیها برود عشره و با سختی [illegible] مثنی درشته
[illegible] بعد و بعد زیر و نظر زیاد کند و [illegible] تیز [illegible] دو ما بلدرم با
دوبار و دیگر [illegible] نوع عود [illegible] عفص [illegible] ورد [illegible]
[illegible] و با عوض [illegible] بخورد با زعفران شود [illegible]
برای [illegible] شفا [illegible] چشم [illegible] دفع [illegible] زحمت که باشد فلفل گرد [illegible]
و فلفل [illegible] از سه درم [illegible] بلیله ده [illegible] ده درم اینها [illegible] باید
[illegible] در [illegible] خشک کند با آب لیمو [illegible] در چشم کند
[illegible] حق تعالی [illegible] زیاده شود نوع دیگر اگر کسی چشم سرخ
شده باشد و [illegible] بجلد و موی ریخته باشد بیاورد برگ مغیلان [illegible]
و پنج [illegible] آب [illegible] بجوشانند که ربع [illegible] بعد
با جامه سبز [illegible] روز [illegible] چشم [illegible] شود [illegible]
نوع دیگر آنکه [illegible] دو درم [illegible] کند و [illegible] شود [illegible]
روز بخورد جوان [illegible] سال شود و موی سفید سیاه گردد و در
اندام [illegible] گردد و اندام [illegible] بر [illegible]
با هیبت باید قال النبی صلی الله علیه وسلم لا [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] باطل من لم یعرف بامام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوٰة معراج المؤمنین [illegible] بدانی
که کدام صلوٰة معراج مؤمن را باید که از [illegible] و [illegible] کند و از
آخرة غسل کند و نفس خود را قربانی [illegible] فنا غوطه
زند تا به [illegible] هذه الصلوٰة معراج المؤمنین تکبیر تحریمه اولی
از [illegible] و معنی [illegible] حرام کرد [illegible]
[illegible] فالله [illegible] قلب [illegible] قال
[illegible] و هو الذی یرزقکم من السماء و الارض [illegible]
[illegible] رزق [illegible]

[illegible] بکرمه [illegible] ربنا [illegible]
باشد [illegible] کرد [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] بار بخواند [illegible] فرزند [illegible]
ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین
اماما [illegible] بر روی [illegible]
بار بخواند رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا [illegible] اگر عورتی فرزند
بهم نرسد این تعویذ روز یکشنبه در تیری ماه صفر بنویسد
در میان [illegible] بچه [illegible] در گلوی آن عورت بیاویزد حتی [illegible] تا
ناخن [illegible] وقت بستن بر دلت کودکان [illegible]
بفرمان خدای تعالی فرزند نرینه روزی گردد مجرب تعویذ اینست
بسم الله الرحمن الرحیم هو هو هو هو هو هو هو هو ولا اله
الا الله له علی علی علی علی علی [illegible] هو اهیا
شراهیا العجل العجل العجل الساعة الساعة الساعة
الوحا الوحا الوحا وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] وقت فرو شدن آفتاب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سحر کرده باشد و یا الف در الف بنا [illegible] بیمار [illegible] رها بده بو[illegible]
و علاج کرده شود ان شاء الله مجرب امین [illegible] رب العالمین [illegible]
در بیان این فاتحه و از کوفته را بیاورد و [illegible] الله او
مرتب این فاتحه ام الکتاب گویند که تمام عالم را صحیح [illegible] سیبی [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و سلم که این فاتحه و از کوفته را [illegible]

اسم است اسم اول این است [illegible] ن [illegible] یا عزیز یا عزرائیل
یا [illegible] اگر کسی را سحر جادو کرده باشد صد بار بخواند سحر جادو
[illegible] باطل شود [illegible] اگر خواهد که کسی را از عشق خود
[illegible] گردانی باید که این اسم اول را صد و پنجاه مرتبه بخواند بنام او
و بنام مادر او و بنام خود و بنام مادر خود بگوید [illegible] اشتیاق [illegible]
گردد [illegible] اگر خواهی که کسی دشمن را هلاک کنی
باید که این اسم اول را سی و سه بار بخواند دشمن هلاک شود
و اگر خواهی که دشمن را هلاک کنی و بیجان بکنی در روز [illegible]

موم بدست گیرد که اسم دوم این است یا [illegible] [illegible] [illegible]
یا [illegible] یا عزرائیل این اسم دوم یکصد و [illegible] و پنجاه بخواند
تا صورت ساخته شود و آن صورت را در میان دیگ سیاه [illegible] بخود
بیارد و بیارد [illegible] که چهار چوب [illegible] تیر ساخته بیارد [illegible]
[illegible] دو یاره [illegible] شاخ [illegible] [illegible]
یکصد و [illegible] بار اسم دوم را بخواند و تیر بر آن صورت [illegible] اگر خواهد
که روز [illegible] باید که در میان سینه و یا در [illegible] مجرب است که [illegible]
ساعت [illegible] و اگر خواهد که چند روز هلاک شود [illegible] و یا بردن

[illegible] و [illegible] حاجت [illegible] خواهد که [illegible] اسم سوم
[illegible] یا علیم یا عزرائیل و یا [illegible] این اسم
[illegible] بخواند و [illegible] بکند [illegible] فرمان [illegible]

تا فنی دفع شود و در باطن جز خدا هیچ مشغولی نباید که را
خفته دل را بیدار بود [illegible] زنهار زنهار غفلت ورزید [illegible]
روح که علامت [illegible] یاد [illegible] که از هستی خود فانی گردد و
الفنا فی الله [illegible] از [illegible] روح رسید انشاء الله تعالی
این نیت کار ذکر نفی اثبات اللهم [illegible] غفرانک [illegible]
این نیت کار دشمن [illegible] فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة ولا یستقدمون نیت ذبح نوبت ان اذبح هذا [illegible] ثم
نوبت ان اذبح هذا الطیر نوبت ان اذبح هذا الفرس نوبت ان
اذبح هذا الجمل نوبت ان اذبح هذا الآهو نوبت ان اذبح هذا
الخرگوش نوبت ان اذبح هذا [illegible] نوبت هذا [illegible]
نوبت ان اذبح هذا الکبوتر نوبت ان اذبح هذا البقر اربع عروق
[illegible] حلالا طیبا سبحان الله [illegible] الله اکبر
[illegible] یعنی چشم باطنی متفکره یعنی [illegible] باطنی
[illegible] ذوق باطنی حفظ [illegible] باطنی [illegible] فهم [illegible] سمع باطنی
[illegible] گوش ظاهر یعنی چشم ظاهر [illegible] بینی ظاهر ذوق زبان ظاهر لمس
[illegible] ظاهر [illegible] ظاهر [illegible] و حواس باطنی آنست یعنی
[illegible] وهم و فکر و فهم و حفظ [illegible]

[illegible] موی [illegible] در بیخ
[illegible] الله [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
استاد [illegible] روایت [illegible] از عثمان بن عفان
رضی الله عنه روایت [illegible]

محرره

[illegible] بخواند [illegible] دوازده هم [illegible] از
[illegible] کرده [illegible] کرد [illegible] اخلاق [illegible] ند [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] خلق [illegible] بیان [illegible] فرمان برداری کرد [illegible]
[illegible] بجز [illegible] اسم سیزده هم این است [illegible] بدانکه
اسم سیزده هم [illegible] یا [illegible] الا الله [illegible] بحق [illegible]
[illegible] روز هفت [illegible] باید که [illegible] هفت کواکب [illegible] اگر کسی
[illegible] یا [illegible] هفتم [illegible] بخواند هر روز [illegible] هزار بار [illegible] مدام
هفت کواکب [illegible] روزه افطار کند و در [illegible] شنوده [illegible]
[illegible] اقرار کنند و هر [illegible] هرچه او گوید [illegible] بیاید و [illegible] شده [illegible]
[illegible] مقصود او باشد و هر که [illegible] بیاید [illegible] آدمی [illegible] صورت [illegible]
[illegible] اسم چهارده هم این است باید که [illegible] برسانند [illegible]
[illegible] یا [illegible] بحق [illegible] آدم [illegible] ال [illegible]
[illegible] اسم چهارده هم اگر [illegible] یا [illegible]
[illegible] روز [illegible] اسم چهارده هم را که تا چهل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] او را [illegible] چهل روز [illegible] بعد از [illegible] بار بخوانند [illegible]
[illegible] عز و جل [illegible] بفرمان [illegible] معلوم شود [illegible] تمام [illegible] حاصل شود
[illegible] معکوف [illegible] الحمد [illegible] تمام شود [illegible] اسماء معظم و مکرم
[illegible] بحق یا [illegible] اسرافیل [illegible] یا عزیز [illegible]
[illegible] یا حکیم [illegible] بحق [illegible] یا علیم [illegible] بحق [illegible]
[illegible] یا [illegible] بحق [illegible] یا [illegible]
[illegible] یا [illegible] بحق [illegible]
[illegible] یا مقلب القلوب یا [illegible] بحق [illegible]
[illegible] بحق یا [illegible] عزرائیل [illegible]
[illegible] یا [illegible] الا الله [illegible] بحق [illegible]

[illegible] بار [illegible] جان

[illegible] هرگز [illegible] شود [illegible]

[illegible] آ [illegible]

[illegible] را اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] درهم را [illegible] و زعفران [illegible]

[illegible] شود و اگر این [illegible] درهم را

[illegible] اندازد که تا از [illegible]

[illegible] شود [illegible] این درهم را [illegible]

[illegible] دو [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] شود

[illegible]

[illegible] زده [illegible] اگر [illegible] را

[illegible] با [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] سازد [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] سازد و اگر [illegible] که [illegible]

[illegible] الحال بمیرد و

[illegible] بر [illegible] و پا [illegible]

[illegible] نباشد و اگر [illegible] که

[illegible] از

[illegible] را [illegible] و این [illegible]

[illegible] شود [illegible] اسم [illegible]

[illegible] یا قریب [illegible]

[illegible] را اگر [illegible] که [illegible]

[illegible] شود

شکر بحرمتک یا احد یا الله یا احد یا الله [illegible] یا

[illegible] بحرمتک یا الراحم [illegible] عمل این اسم [illegible]

[illegible] حل اوردن [illegible] تو یا بدانکه [illegible] اسم [illegible]

در ساعت [illegible] شود یکبار کند حق تعالی [illegible] او را برآرد اینست

و هفتاد بار سوره الحمد و هفتاد بار آیة الکرسی و هفتاد باد

قل هو الله و هفتاد بار یا ایها الکافرون و هفتاد بار سوم

یکبار بخورد [illegible] آب [illegible] بدانکه [illegible] انروز [illegible] آب بیا

[illegible] سودای [illegible] آدمی بیماری شده باشد و

[illegible] باشد [illegible] سپید [illegible] حمزه [illegible]

جعفر [illegible] رحمة الله علیه فرموده که هر کرا حاجتی باشد

[illegible] روز جمعه [illegible] جمعه دیگر [illegible] بار بخواند

حاجتش [illegible] حاجتش [illegible] فردا روز [illegible]

در [illegible] او [illegible] من باشد اسم اینست بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله خالصا مخلصا لا اله الا الله صادقا مصدقا

لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ابدا ابدا لا اله الا الله

محمد الرسول الله وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا

ارحم الراحمین علاج بواسیر [illegible] زیری [illegible] یکبار [illegible] و در

میان [illegible] بریان کند و [illegible] بر [illegible] هم ذم کرده [illegible] کرده

[illegible] العسل [illegible] بخورد و بالا [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] هفت روز همین قسم میخورد و اگر تشنه باشد

[illegible] دیگر آب بخورد [illegible] شود [illegible] علاج

بواسیر [illegible] باشد بیارد [illegible] کره [illegible] یک [illegible] اگر [illegible]

[illegible] کره [illegible] کرده [illegible] روز [illegible] و [illegible] آن

بمحمد یا [illegible] بحق باله دانیل نمیلا علی [illegible]

یا [illegible] دانیال [illegible] یا [illegible] [illegible] بیکلی

[illegible] ورة اهلا امن معلوس جها اف فکهلس کهلب

کو نمیلو [illegible] بهایه مقدا [illegible] هلا ا وهلو

هر کاری که میکند حاجت روان شود اولا و آخر درود بخواند [illegible]

الله معکوس هزار بار بخواند مراد [illegible] بر آید انشاء الله تعالی

نوعی دیگر در بیان حاضر کردن چهار خواهران باید شب [illegible] روزه

دارد و غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت اول

سوره فاتحه بعد از سوره فلق بخواند تا نیم شب بیدار باشد

از خوردن گوشت نخورد پرهیز کند [illegible] روزه شنبه در برنج نخورد

و یک باید بعد بیست و یک بار این دعا بخواند [illegible] خواهران

حاضر شوند بر طریق [illegible] دختران و کنیزکان [illegible] سلام بکنند باید که

بگوید که علیک [illegible] پس ایشان بگویند که چه میخواهید بخواه

آنچه بخواهی بدهیم و آنچه بگوئی بشنویم پس بگوید که مراد [illegible]

[illegible] ضرورت شما بیایید [illegible] حوایج مرا اجابت کنید آنگاه قبول

[illegible] از این خواهران در حضور باشند بر هر گاه حضور باشند

[illegible] دعا [illegible] و خود را معطر سازد [illegible]

[illegible] هفت و یکبار بخواند حاضر شوند و هر کار [illegible]

بکنند عظیم [illegible] معظم و مکرم [illegible] است بسم الله الرحمن الرحیم

بحرمت علیکم ما [illegible] [illegible] او [illegible]

تعالوا [illegible] حاضرا [illegible] حاضرا [illegible]

[illegible] و [illegible] بحرمت قل اوحی الی انه استمع

نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد

روز [illegible] شنبه و شب چهارشنبه ماه محرم [illegible]

بعد از حضرت پیر دستگیر شاه برهان قدس سره [illegible]

ه شاه میرانجی قدس الله سره العزیز مشتاق [illegible]

[illegible] محبت با کمال رحلت فرمودند ہوا حضرت ولی صاحب [illegible]

کہتا ہے روز [illegible] اس شب ہے [illegible] بیٹھا پانچ

شنبہ کو جانا تھا تمیں بیٹھے بیٹھا پھر یک بیٹھا یک [illegible]

میں [illegible] سو پھر یک یک [illegible] رکھی [illegible]

[illegible] شنبہ کی میں تھی بار رہوی یک [illegible]

تھا الله کی [illegible] یک نور تھا پر تماشا بار تھا حضرت [illegible]

ہوا وقت خادم کون سنگاه لیکر گیے اس نور کا بیانا

کی بعد از حضرت شاه صاحب [illegible] تان [illegible] اسمیں

وقت عصر کا ہوا خادم [illegible] کچھا یا حضرت نماز کی بعد از

مغرب بولا بھیجی اپنی نزدیک آکی گنبد میں آ [illegible] جا کر

گنبد میں آنی حالاه سون اسوقت نزدیک شاه امین

الدین علی و حضور کا خادم ہر دو انس حاضر تھی ہر وقت

حضرت میان صاحب سون حضرت سون ملنا ہوا آنکہ پھر یک

طاس اسی حالاه میں تھی بعد از حضرت [illegible] فرمای

کہ [illegible] اجن [illegible] لگی سون و سبھی سون الله و [illegible]

با حق نشان ذات مطلق عیان با فنا و [illegible] مطلق با بقا

[illegible] و [illegible] صورت و شکل نہ رہیا مگر از ہمہ [illegible]

اردیعلی ہر طرف بنید نماز گاه است بعد از [illegible]

تھی او تھی الله الله الله الله الله الله الله [illegible]

شاه برہان الدین [illegible] اوسی حال حضرت [illegible] گی

و زر و عن ... ری ما النبات برای جماع بدهند اگر

بگیرند چون ... مجرب است ترکیب ... امساک بیارد اگر ...

تو ... بجدارم و جوز بویه بجدرم و قرنفل بجدرم دار فلفل

افیون نیم درم ... بجد سیاه ... درم این همه را باریک ... بدان عسل

دوکان درم را غلوله بندد چون وقت حاجت بکی غلوله بخورد و وقت باه

و امساک بسیار کرده اگر ... باشد این غلوله سه روز یکی و وقت مجامعت

و یکی وقت خفتن بخورد اگر ... [illegible] ... مقصود ...

بر بین صد بار لعنت کند و ... بدکه در ... نزدیکی ... جسته

بیک آزموده است اگر ... مرد ... شب ... السعاده ... سلطان

ابراهیم ادهم الشیخ ... برای امساک بیارد ... سیاه ...

سه روز گرسنه بدارد تا تمام ... شکم برون آرد و معده کبوتر ... نیم ...

سیماب در حلق او بندد ... پخته با شیر ... گاو بخوراند باز

... برون آید و در ... همان ساعت

بمیرد باز این ... را حلق کرده بدارد وقت حاجت در ... زیر ... بدارد

بدارد تا ... بکند ... انزال نشود و دیگر ...

... دیگر برای امساک بیارد ... روز یکشنبه در ...

... بعده خشک شده در گلاب ...

... خشک کند بعده فتیله کرده در چراغ بسوزاند ...

بکند خلاص شود و امساک بسیار است دیگر برای ... برای

بیارد ... با گل ... بیخته و ... اوفند کنند و ...

... و نامرد را ... یکرم الله تعالی مرد خواهند تا سه روز

... مجرب است دیگر ... انزال نشود بیارد شیره ...

... کشتی ... و روغن سیاه ... چهار ...

معاملات ... روز

بوجھ اپنا چھپا اس نور اچھونا نر دیتا ہے نے لکھیا ہی اپنے
مغفور کیان سیتی نزدیک بجھو کہ میں دو بھی تو نا چھوڑ
میں ولیکن نہین نہان دکھتی نا اپنا حقکی نا تون ہی
میں ٹلکو کیا اچھون پر نا ہو اگر خدا اب کی جا میں
کہیون دیو دیکھ لاکہ میں چب دیکتا بچھون نا منی تون خدا ہمکر
کیتہ بین سب رہ نا ہو نہ خدا تما تو لیا چھو نما اچھون نا دانکی
نہی بین عارف کون کچ خطرنا ہا حرما نکی بولتی لی دعا اچھو
لینا جی بو دولت عرفان کا عطا مجھی اس پیر کی قدم پر بند دل
سرن فدا اچھون الف اول احد تیلکہ صفا کر جون دیکھیا ہی
ٹلکہ اپہ نور کا گھر کر پیشانی پر لکا تھی تلکہ نور کا قطعہ تار رکھنے
مجھی سو اپنی کن این جوہر سو دہ تیلکہ صفا کر نور دیکھیا ہی
تلکہ زیبا درسن کار پیدا کیا وہی یکلدر اسی نور کی قدرتی تہی
سہی دو تلکہ بنیا پایا ہی کیا تیلکہ عجب قدرہ کر میم کا دور جو کر
احمد تہی احمد ہو کر محمد نام پایا ہی تیلکہ جن بو کیا پیدا اسیر
تلکہ کا سیدہ بنیا پایا ہی حاجی اسحاق نی تیلکہ مجھی ان بون دیکھیا ہی
دو راز سیکہا نبی محمد کبریٰ دوستی سب جلکہ بنیا ہی ظاہر
نور سون لیا اب چھپا ئی بلکہ پیدا کیتی ہین زمین اسمان
چند سورا ور تارے جنت دوزخ حوران ہین لوح محفوظ
مین سارے چاروں ملائک مقرب جبرئیل سبی پیارے بلکہ
بھیجی نبی ایک لاک چوبیس ہزار قدرت رچنا سکی انت نہ پایا
اخر سب فنا ہو ئینگی رھیکا سر چھپا بین کلمہ رکھ دلمیں
جانم امین نہ ہار کلمین کبریٰ دوستی او بخشی بخشا سر چھپا را
چھو را او محمد امت کون نعمت اترنیکی پار تم ترا سیکہا
کہ نا سکیاں سنہ بنا نسں بید کیون سوتی نیبو پلکہ نہ لا کہی

طرف متوجہ ہوا تھا ایسی حضرۃ نے ایسے ہی حال
[illegible] الذین علی سجود ہے و ایسے ہی حال بیٹھے رہا
[illegible] میں اپنے تئیں تھینچے رہا دیکھائی کیون وکیا تو اپنی
[illegible] رہنا سے فرمانا ہے دل نماز کرو رضا فرمائی کہ نماز کرنا
[illegible] کون کہی کہ قبلہ کیون ہو لیا کی قبلہ حضرۃ اس طرف ہے نماز
ظاہر یا باطن قبلہ یا حضور رضا بیٹھے فرزندکون فرمائے یا زو
[illegible] آو حضرۃ یاز وکر یا وین نزدیک تو ادم بیٹھا ہون نماز
تمام سنت یا فرض نوافل و وتر نماز ہوا حضرۃ کی [illegible]
حضور نعیم ہوا در حال یا ذرہ بتقسیم ان نعمت اپنی کیا
[illegible] دستہ مبارک حضرۃ شاہ کی مونہ میں نبیوا الادنی [illegible]
طالب خادم کون بھی دیتے بعداز میرانجی صاحب کی طرف
کا نا ریزہ عنایت ہے وہ بھی حضرۃ کون دئیے خادم کون بھی
دیئے جمع بھی رکھے اپنی نزدیک بھی رکھے اور فرزندکون فر
مائی کہ تمیں پیر یا نکی مری ہیں اپنی فراق کی کمال کون دستہ ہوا
[illegible] ذات سون تصلی انبرا یا حضرۃ شاہ امین علی کی انکہ
[illegible] باری تعالی کی فیض سون تصلی انبریا فرمائے تو
[illegible] ہرچند بحضور سیر اطلب باری امدہ بود
[illegible] بسیار کمینہ ام چہ کنم رضا دادند تا غایت این وقت
[illegible] ازین باری تعالی ہرچہ خوشنودی او
[illegible] مشغول ان کا [illegible] کو انکی حبیب ہی کیون ملکہ ہو لیا جاوی
غزل دیدار کی شراب [illegible] دائم [illegible] یا نا چھپانا سو کہیا کر
[illegible] عشق [illegible] حق الشا کلر کہنی سکا یا [illegible] تیر آشنا ہو
[illegible] کیا [illegible] اشنا [illegible] تو شرک کہتے حق [illegible]

ہوا ہے

پهي پيو [illegible] ادنا کنهن نه پهد بچي ا جانم پرتي کياڻي بجائي

بجي انڊ تان کجه [illegible] بجي [illegible] دنيا پري

ا مارن بجان وبي لوک ان جهان ا [illegible] پر نند نه موکن [illegible]

جيند سا کهن لهڻ ترکش لعي پر ما پهيد اودا سنج تنهن

دس اندر ين سهيت من ليه سو وي نور ان جهان نور تهان

ذات ظهور بلي پريد ا پهيد ا پهيد تهيون پهيد جهون پهيد

[illegible] لهون ان جو پيو ر ملا رهي اسماي تيسي پري هيچ

[illegible] پيي ري پيد ر ا کسين الکهون نيري نا دور [illegible] بلي

اکهي جانم پر يعود يکه سکر جاي سرن ا مينکا مارکي جل منين

جاني ساد پهو کو نا ساد پهو جهين ا پونا کر سهوي کمن [illegible]

[illegible] دنيا نري من ملين پهون پرجا پهي واکي ا دور ليبي نين ليج

هماري نا نحن اقرب تا کيي بلي [illegible] پياکي سده بساري

اجتهين انه نر اکهي ا کمت جانم ملا اتند پهوري کا بي پرم رس

بجاکهي بلي [illegible] جاکي پرم پياکي مهلا رهي سد جياکي ا

بهاکي پري ا [illegible] سنتون جا پرکر با جياکي ا هم هم [illegible]

سومن ميد وسمي ليد تري بلي ماپار جيا جهوت [illegible] ا

[illegible] جيت پيو کاد پهان دهري ا بلي جيسين دهيان توم گهو ودن

پيشها جل کري ا بلي کيتک دهيان اس کهت ساد پهن ا پهه آيني

آپ پهري ا بلي دبري دکيد نينک دلپهوا اوا پم [illegible] اتبه [illegible] پهوري

بلي نعد نين بجانم عشقون پياکي ا جيئ بلي جلو مري ا [illegible] کانر

[illegible] منفيه هور تي دبکهي بلي جيسين پر تي بجانه ر کلود ي ا پوا دکيه

پيرت پهي الکهي ا بلي بجانم پياري ملا يعب سوي ا تم ترکن [illegible]

بھوا پیتھی جا کی رہ بچے بیتی جسکو دہ جھنتا پیو کچی ۱۱ ۱۷۴۲ تا لکھ
جو سکہ ہو وی بید مین کہ ۱۱ وکہ ۱۱ دکہ بجا وی سکہ بن سکہ
سو پیاکا ملتا ۱۱ بتی جو بلوا سہیلی پیر پی اسی گئون ہوو بھد
سپی مین یہ بچی عشق کا بندہ بیری جاوی پیر ۱۱ ۱۱ ماس پنجر
ہو سہی اید دیکھی کو یہ بیتی ہو لی جا نم درس پیر دا سچہ
میا کر دیکو ۱۱ ہو میری احوال سب بدن ہو پیرسی ۱۱ مین عا بدی
ہون پیر ری ہیر شاہ لیا نم نم راک نو روز سماد
بیر ولی ۱۱ ارادت صدقہ چلے ۱۱ سچہ پاک مولی بی
پین ہی محمد نور شفا ۱۱ شفاعت الہی مصطفی ۱۱ تس بہد اجی
کی پر انعاما ۱۱ بتی ہر ستد ہی صحی من اللہ ۱۱ باورکر وحق باللہ
بہم دیاہی بحق اللہ ۱۱ بتی نیو جکہ لیوا فہام ۱۱ یاری جیبی
تسعوا و نام ۱۱ رہو دھنی لون تمام ۱۱ تیری جیبی مین بی
تمام خاص ۱۱ پیر ولی میلو دراس ۱۱ خوب چلا بنی قیاس
بات بیان سپی کاغذ سون آبان ۱۱ علم الٰہی لا دونی بیان ۱۱
یوی فرزند یی شاہ بیان ۱۱ نم نم راک اسا وری کھونا
تو لہی کی جاتی چھوڑ ۱۱ لیسا کتھن کیی جیو جھیی
ہی جہاد پیر لیتی ما ٹو ۱۱ جس نیت نم راکھی باو ۱۱ بہی
کعب ہی سد سی ہر کراو ۱۱ بتی مین نہ جانی کی ہون
اٹھی کی لوپ لیکا ہیس کجد کچی کھین کھول ۱۱ اوکر پی
یاری میری سب جیو پر تول ۱۱ بتی جا نم کی پیاری نون
خدم دہی دیا ۱۱ جھنتا تیا تپی لکاری وہ بجھاسہی ری ۱۱
بالہ وہ بجھما رانیس جکو تی سہی پی ۱۱ نم نم اساوری
پتی میری ایا انہو لیکی ۱۱ جی بجھہ سونا رجایت مالالی
بھکا ہیون دھیجی ۱۱ بتی چھوٹی ما یاد یکہ
جی

نہ لیتا کا ہم ۔۔ بلن ایکس ماری ایکد جلا غریب رہے دن آیا جوک ۔۔
کہی جانم اپنی پہیر تلن بیلا ۔۔ چریے جا کو بری لون ۔۔ سر دراک
کو نکو ہو پیا ہم پر کوب نکو ۔۔ ریا انکھیاں کہ ۔۔ ہم پر نظر کر ۔۔
بن سن دھنی نجین اور نہ کوئی کد وکہ اجوک بیماری ۔۔ منجہ
یکی نہ ہن جیتا
غریب کو ۔۔ پہر کیتی تمنا میں تو دراسے تمہاری ۔۔ بن کون بچاری
بجے منجہ اپنا سیمین طبیعہ حال ۔۔ حسن غیری تو لون اتری ایسا
کہاذ ہی کوئی کسیکی بجال ۔۔ بن منجہ تن منہ سکھیاں لکھو ناری
پیتون مین کسین کرون ۔۔ بولیں جانم جوک قبول پیاری جیرا لیہ
زویتی سیس دہرون ۔۔ ہم نم کیدارا ایمن دیکہ تھکی ہو تھکائی ۔۔
بہان تہات دہائی کچہو نہ پائی سو لال مجہان کن نہین جانی ۔۔
بن دیکہت پیا کون سدہ بدہ گئی ری ۔۔ بلکہ نہ لاگی رہی حیرانی ۔۔
بن مدنا مورتی پیا کی کبہی نہ آوی رنگہ روپ صورت ۔۔ نیا
بانی ۔۔ بن جیبکی اورن نظر نہی دورن الیسی نیرن نہین
دور بچار ہو کیانی ۔۔ بن کہٹ نہ بوجہی دیکہت پاسو جہری ۔۔
ایسن الکہ لکہ لکہی ہو دہیانی ۔۔ بن دہن دہن بہاک
پیا سنگ لاک ۔۔ لانی مانی ہو ریا پیرت نبدہانی ۔۔ بن
ملت جانم انند بجہوری ۔۔ سو سکہ کبہی نہ آوی نشانی ۔۔ ہم
راک کوریا پر ہو کیون فسبی ہو منمین ۔۔ جوبن یو تلی ان دو
کوجن مین ۔۔ پون مل رہی جیو تن مین ۔۔ جب جلو تن جبنا
دہاری سر بہبوت ملین پہرین دسنتر جمین ۔۔ جانم کی بیر
الوپ ہو رہی لکہی پر دیکی بن مین بن اکہت بجا دہ رکہا ین
اینمین ۔۔ ارن کہت پر ہو جالت رہی ۔۔ کا ہی مرہیتلی جبنو مین ۔۔

سنه ا اقبه کالي بحرن بيساري باٺا شه جاکي تون نيه کي داني ما نجه
کيون نيه پيهاو مري ما ٿه بيٺا ودنيا ي کهيني کهڻي جاوي ما بهور
مونا ويري ما ٿه بين ش مته نامر پيلاوي ما نڪن کينا جا ز
کيو ليري ما ٿه بين نيه کوني اٻ پنهنجي ماڻي ما ٿه پيتي کهاوڻي
چهو ليري ما ٿه بين جنهن سهاڻي کن کي سا ڪٿي ما ٿه ڀچيد بچي اڪر سده
ليوُ ري ما ٿه بين جهرو سيوا جاکا سيو منهه يا بجن کليا هوا ري
بين آئي جا تم دن بعن ما کو نا ما ٿه جي بجه پيو کا نيهوري ما م
کو ري به بره يا و کا منجه ببيديا باالين بال ما ٿه شهيل يه جهي
کڍن ميرا حال ما ٿه بين پو جيو باول کيون راکهون تهيرما
سڻن ميري ما ورعي نيڻه نيرما ٿه پيه کيون جا وي جهيري ٻه
کي پيرما بين نيتو نه ملي ميلي باني سڻن پيتي چاک ما ٿه
جن کهري ملي پياني ميري بهاک ما ٿه سمند ر دو بين ما يو
جهي ميري اک ما ٿه بين ميو پيو کر سکيا ن کرونا بکا ٿه
مين دکه دادي جاني وه کريا ر ما ٿه سکه جانم جي دکهي وه ديدار
ان کوري جتن کريا اک پيم پيا کوري مائي ما ٿه پرم پيا ريکون
بي مت کهين ليدائي ما ٿه بين اول انته سکه سونار کوري
ديه پرمن بهول لولائي ما ٿه بين کهت جانم جاني پرم کنهري
انه کال بهو پچتائي ما ٿه نم نم سري يا اک که تت دين جلي
جلي ما ٿه کون سنديبي شه ملي جاي ما ٿه بين اميا کي دوري مه من
انه ڍهيا ما ٿه جنهن کنوا نيا پهنچي ما ٿه ما يا دهن لوب کنته روند هيا
بانه نه جانو کيب ليوي کهنچ ما ٿه بين کهوني دهلدي بهول بري
بهي هوب سيا ري يا اڇه ما ٿه بيهي ري جيڏنا ما نکاپ نا جيا کجهه
نه لدا

آئیہ سہ بجان تیان پیہرین لعو بخی نجیدانا ما بلبن جب کون سماکی

جنت ہی اہیی اور نہ بہاو بیا ما بہکو یہ بوعشق ز اسن تینی

کو نالاک منا وبن ما ہیئ نیری ہی ہبولی بعن تو نا سمجاویا

بن نا بھولین جانم ان ستبھہ پرسن کرنی از اسایا ما ھیکی کیا نی

رہو زلیم ہیئ جیئ کی یا سا ما شبکی ہنیون چہاتکہ دیکہ وہ

بنیا روپ ایہا سا ما راک انجلی آو سنکاتی مل رکو نا منجہ

بارو ما نجبن اور نہ بجان سون این من بیا رو ما ہینور

نیری میں خیال سون تیری سنگ کیون بچھو رون ما میں کملی

عملی کی بیتہا تہا رنہ چلو رون ما لسن ہو ری بی میرا تو بجہ

سات ملی ہجہ اروں وہ بلبن بچھوری ببیا کی جیو یا ولا یا وی

تیری بچھو رون ما کعون بوجہا ی میری ببید نہا سیندکیا میں

کروں ما چک بدنامی ہو بکر ملکہ بولتین دروں ما بلبن بولی

جانم بنیہ جیو لی لندن تیری تہات سی ما حیدا کیری بینا

جینبد لی وہ بچکو ربیا لسی وہ کیہ ملن ہوی منجہ بجری دیکہ

جیو ورا سی ما نم نم کاترا بہ علی بھولیا ہو درسن تہادی

بیا تیری نیہوں میں نون بسادی ما آکہی نا آوی پو بیرتی بیارنا

بنی بجہن ہجلو نہ سیمح نا آوی دیکہنی چاہ تہکی ما زلف دروپ

صورت نہ نشان سیح ماپی کون بن دیکہی ما بجہ پر اعمال کی ہی

جیلی سیح بیا لسیری ھیکی نینو سو چہی ما ادھی تی اوم

جہیبہ بوده لوبی نربخی لھف میں لون بوجھی ما یہ منت لہی نا

اوپا دو بچھا ما بلبن کیھف جانم اللہ روبہ بیا میری رسیب آنکہ بیب

سا ہی ما بید کون بن سبا ایت الو جہ ہی بہید کون ما کہی نا سا کون

کسبی لیکھی ۴۴۴

بلا اکرہ یاں الحس ہی کیے بنوا ۔۔ سو دھو جنیاں تلیں میں ۔۔
آئی بجا نم بھا از انتر کہا ۔۔ ادیج کروکی بجنے میں شہ ہم
ماک تب دیۓ وہ لوہ لا انتا کر تو ماجی بینو نا کو بی نہیں دسیا
اس بجک اس ۔۔ دیکھا ہیں ہے تج اس تن کوئی ہے ہتیا ۔۔ بین
جیکچہ باہر میں دیکھیۓ ہوۓ نب فساد سیکا ۔۔ ایہ بھی تیر جیو حلے
ہیرا ورہ سیکا ۔۔ ایہ کہاں دھونڈوں پیوکوں بجھوا کو
سوسیکے ۔۔ بلن پیوے بدے کد جیکہ یکارینا کہ کن یا بجہ نسیا بونا
تم تنوانیا ہیو کہو جتیں سدہ بد جابوی حیرانی ۔۔ واکی
دریا میں دو یکر کو بیجے سد لیا نہ کیا نجا ۔۔ بلنی ایہ خرد کے
کو ن جھد کر جانم آیہ جا رہی ۔۔ دور نبی تہی نور ثون ایسا
ہوہے نہا دینی ۔۔ اس نور میں ظہور بیو کا توں دیکھ لبا دینا ۔۔
دلک الحلی کیتا دیکھی بیوکوں بجنتی کہاں جوا ہی ۔۔
جانوں کہو تلے کہو لکر پرکے آیہ ہوا ہی بلن عشق ہدنا
کام خدا تیا کیوں ہوی قرارا ۔۔ جا کر سبتھی اخفی کنج تہی دیا
ہم یہ یارا ۔۔ ما یا جیکہ ناری روپ کر لیا بھو کہ سب سا دا ۔۔
بنی ذات احد کی یاک وہ احد مینی تہی دیتھا ۔۔ وحدت
کیری سیر وں سب رو یہ ہو تہا ۔۔ پر کت بنیو دیکھ لی جب
لک میں ری میتا بن بولیں جانم بیو آیہ احد احم غنا یادۓ
بھو روپ ما یا دیکھ دیسی سب فنا ہی ۔۔ سب سوں بھیں بھیا
سے وہ دیکھ منتہا ہی ۔۔ تم تم واک کیدارا کہاں دیو
ہری بیو اپنا وبن کیاں ما سو بجھی ۔۔ کر ملکہ الحبز جسکو ناری
وہ یہ لا بوجھی ۔۔ بن تم سوں نیوی تم تہی کیوں کہیں سہی
بجانہ ۔۔ بھنوں بیو کا شکر ہو جائیں بھلا کہو ملیاں ۔۔